

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ



سیوی در معارف اسلام

# اخلاق، حلقة اتصال ایمان و عمل

متن سخنرانی‌های

استاد حسین انصاریان

تهران - حسینیه حضرت فاسیم علیه السلام - دهه اول جمادی الاول - ۱۳۹۶ هش



[www.erfan.ir](http://www.erfan.ir)

## اخلاق، حلقه اتصال ایمان و عمل

(سیری در معارف اسلامی)

- مؤلف: استاد حسین انصاریان.....
  - بیاده‌سازی سخنرانی‌ها: مرکز تایپ سبحان
  - ویرایش: وفهیمی.....
  - صفحه‌آرا: م.جانباز و ابوالفضل کریمی.....
  - ناظر فنی: سید محمدجواد آصف آگاه.....
  - لیتوگرافی، چاپ و صحافی: دارالعرفان.....
- کلیه حقوق محفوظ و در انحصار ناشر است.

مرکز نشر دارالعرفان: قم - خیابان شهید فاطمی (دور شهر) - کوچه ۱۹ - پلاک ۲۷  
تلفن تماس: ۰۳۶۵۲۰۴۰۴۲۷ - همواره: ۰۹۱۹۶۵۲۰۴۰۴۲۷

## فهرست مطالب

جلسه اول: نصایح ارزشمند ابليس به حضرت نوح ﷺ	۱۱
ملاقات ابليس با نوح ﷺ	۱۳
حق نعمت نوح بر ابليس	۱۳
کفر، عامل عذاب دنیوی و اخروی.	۱۴
خواسته ابليس از نوح ﷺ	۱۴
ابليس، منبع شر و شرخواهی	۱۴
رد درخواست ابليس از سوی نوح ﷺ	۱۴
اهمیت شنیدن نصیحت و موعظه	۱۵
حکایتی شنیدنی از آیت‌الله بروجردی	۱۶
موعظه‌گری جهان هستی برای انسان	۱۷
دام گسترش ابليس برای بشر در سه‌جا	۱۸
الف) هنگام خشم و غضب	۱۹
خشم و عصبانیت، عامل تخریب سلامت بدن	۱۹
ب) هنگام قضاوت عادلانه	۲۱
ج) هنگام خلوت زن و مرد نامحرم	۲۲
نصایح ابليس به نوح ﷺ	۲۲
الف) پرهیز از تکبر در برابر پروردگار	۲۲
ب) قناعت به حلال و حرص نداشتن	۲۳
ج) حسادت‌نکردن به نعمت‌های دیگر بندگان	۲۳
کلام آخر؛ ساخت بهشت از دنیا	۲۳



## اخلاق، حلقة اتصال ايمان و عمل

جلسه دوم: اسلام جامع، مرکب از قرآن و روایات.....	۲۵
روایات اهل بیت و قرآن، دو بدنۀ قوی اسلام.....	۲۷
دینداری حقیقی در پرتو قرآن و روایات.....	۲۸
کیفیت عبادات در کلام مخصوصین علیهم السلام.....	۲۸
کیفیت خواندن نماز.....	۲۸
حدود اطاعت از والدین.....	۳۰
نحوه گرفتن وضو.....	۳۱
احکام روزه داری.....	۳۳
حکم غسل و تیمم.....	۳۴
اعمال حج در روایات.....	۳۴
حکم ازدواج.....	۳۵
عامل اصلی گمراهی انسان.....	۳۶
اسلام جامع و کامل.....	۳۷
اسلام حقیقی در نظر زینب کبری علیها السلام.....	۳۸
الف) ایمان.....	۳۸
ب) عمل اسلام.....	۳۸
ج) اخلاق اسلام.....	۳۸
اخلاق، حلقة اتصال ساختمان ایمان و عمل.....	۳۹
جلسه سوم: پروردگار، عاشق حسنات اخلاقی.....	۴۱
مقدمه بحث.....	۴۳
پروردگار، عاشق ارزش‌های اخلاقی.....	۴۴
لجاجت در برابر حق، اخلاقی زشت و ناپسند.....	۴۴
برپایی سه حقیقت در زندگی.....	۴۵
الف) عدالت و میانه روی.....	۴۵
ب) احسان و نیکوکاری.....	۴۵
ج) رسیدگی به مشکلات اقوام و نزدیکان.....	۴۶
امر پروردگار به پرهیز از امور پست.....	۴۶
الف) پرهیز از گناهان بزرگ.....	۴۷
ب) اجتناب از امور نفرت‌انگیز.....	۴۷
ج) پرهیز از تجاوز به حقوق دیگران.....	۴۷



## فهرست مطالب

۴۷	پیشنهادهای پیغمبر ﷺ به اسرای جنگی
۴۷	پذیرفتن دین اسلام
۴۸	آموزش خواندن و نوشتن به ده مسلمان
۴۹	خریدن جان خود از مسلمانان
۴۹	تصمیم عادلانه پروردگار در حق اسرای لجوچ
۵۰	دین اسلام، دین محبت و ارزشمند
۵۱	نجات جوان اسیر به خاطر خصایل نیکوی اخلاقی
۵۳	<b>جلسه چهارم: حسنات و سینات اخلاقی</b>
۵۵	کتابهای اخلاقی، برگرفته از قرآن و روایات
۵۶	ربیše حسنات اخلاقی در وجود پروردگار
۵۶	تکبیر و لجاجت، دو مانع ورود به حسنات اخلاقی
۵۷	دوری عالم بی عمل از اخلاقیات
۵۷	نظر رسول خدا ﷺ در خصوص عالم بی عمل
۵۸	دروغ در شمار زشتی‌های اخلاقی
۵۸	تفاوت گنهکار جاهل و عالم بی عمل
۵۹	سفارش قرآن به حفظ آیرو و اقرارنکردن به گناه
۶۰	حکایتی شنیدنی از اخلاق حسنۀ صاحبین عباد
۶۲	گذشت و قابل التوبه، از اخلاق خداوند
۶۲	کمبود اخلاقی، حجاب بین بنده و رحمت پروردگار
۶۳	سخاوت و کرامت، از حسنات اخلاقی
۶۵	نصایح ابلیس به نوح عليه السلام
۶۷	<b>جلسه پنجم: ذاتی بودن زیبایی‌ها و زشتی‌های اخلاقی</b>
۶۹	تعییر از زشتی‌های اخلاقی به حیوانات
۶۹	باور شیعه به ذاتی بودن تمام خوبی‌ها و بدی‌ها
۷۰	قرارداد و امر اعتباری، قابل فسخ و به هم زدن
۷۱	نیروی اختیار مردم در انتخاب فرهنگ بنی امیه
۷۲	آزادی و اختیار انسان در انتخاب راه
۷۲	زنданی شدن انبیاء برای نپذیرفتن دعوت زشتی‌ها
۷۴	پذیرفته نشدن عذر کسی در روز قیامت
۷۶	وظیفه انبیاء، ابلاغ خوبی‌ها و بدی‌ها بر مردم



## اخلاق، حلقه اتصال ایمان و عمل

76	ضمانت نامه بهشت با قبول شش خصلت
77	الف) راستگویی به خودتان و دیگران
78	جذب رزق با خوبی‌های اخلاقی
78	اعتماد سخت در روزگار کنونی
79	ازبین‌رفتن زیبایی‌های اخلاقی در جامعه
79	(ب) عمل به وعده و امین بودن
80	(ج) حفظ چشم از دزدی ناموس مردم
80	(د) حفظ زبان از بدگویی
80	(ه) حفظ دست و قدرت بیان از ضربه به مردم
80	دعوت انسان به بدی‌ها و خوبی‌ها
83	<b>جلسه ششم: بشارت فرشتگان به بندگان خاص</b>
85	مقدمهٔ بحث
85	فلسفهٔ نام‌گذاری سوره آل عمران
86	آل عمران، سرمشقی برای تمام خانواده‌ها
86	شنوندگان صدای فرشتگان
86	اشتیاق در عبادت، خصلت اولیای الهی
87	جایگاه اهل نماز در قیامت
88	عبادت عاشقانه و براساس عبودیت
90	بشرات فرشتگان بر بندگان خاص در دنیا و آخرت
90	بشرات به مریم ﷺ در عالم بیداری
91	بشرات به یوسف ﷺ در عالم خواب
91	حکایتی شنیدنی از صبوری در مشکلات
94	اهل بیت پیامبر ﷺ، بالاتر از آل عمران
95	<b>جلسه هفتم: رحمت پورودگار در سایهٔ اطاعت از خدا</b>
97	تجلى خصلت‌های اخلاقی در انسان
97	محبت خداوند از مقولهٔ کیفی و غیرقابل وصف
97	رحمت خداوند، نجات‌بخش بندگان از دوزخ
98	سه حسن اخلاقی عالم اصفهانی
99	حکایتی شنیدنی از سرانجام بی‌دقیقی در حلال و حرام
99	تفاوت خواب فی الجمله و بالجمله در اسلام



## فهرست مطالب

حسابرسی متفاوت از بندگان.....	۱۰۰
دو شرط مهم بهشت رفتن در قرآن.....	۱۰۱
گشایش در کارها با اطعام فقیر و مستحق.....	۱۰۲
وضعیت خاص حاتم طایی در قیامت.....	۱۰۴
معطای پرونده بهخاطر یک دانه گندم.....	۱۰۵
تبیه حقیقی از منظر اسلام.....	۱۰۶
رحمت خداوند در سایه سار اطاعت از خدا و رسولش.....	۱۰۶
<b>جلسه هشتم: بهشت پروردگار در پرتو انتخاب درست</b>	<b>۱۰۹</b>
ابلیس، طرف آلدگی و خباثت.....	۱۱۱
پاکی معنوی در آیات قرآن و اهل بیت.....	۱۱۲
قرآن، عین پاکی.....	۱۱۲
طهارت فکری اهل بیت.....	۱۱۳
مقایسه‌ای نادرست و بدون اندیشه.....	۱۱۳
تحريف و جعل در تورات و انجیل کنونی.....	۱۱۴
شعیب پیامبر در تورات فعلی.....	۱۱۴
عیسی بن مریم در انجیل فعلی.....	۱۱۵
سردوشی قرآن برای بلال حبshi.....	۱۱۷
حذف پاکان و انتخاب منابع آلدoh.....	۱۱۸
اهمیت انتخاب درست در اسلام.....	۱۱۹
نام خانمها در قرآن.....	۱۱۹
خواسته امیرالمؤمنین علیه السلام از برادرش در انتخاب همسر.....	۱۲۰
بهشت، سراسر پاکی و هوای مطبوع.....	۱۲۰
بهشت، مخصوص پاکان.....	۱۲۱
<b>جلسه نهم: قرآن، هدایتگر بشر بهسوی شناخت پروردگار</b>	<b>۱۲۳</b>
نظام قرآن بر عهده پروردگار.....	۱۲۵
بامعنابودن حروف و ادات تأکید در قرآن.....	۱۲۵
تدوین قرآن در زمان پیغمبر علیه السلام.....	۱۲۵
اعراب‌گذاری قرآن در زمان عثمان با نظر امیرالمؤمنین علیه السلام.....	۱۲۷
شناخت و معرفت پروردگار در قرآن.....	۱۲۸
بالاترین و استوارترین راهنمایی.....	۱۲۸

## اخلاق، حلقه اتصال ایمان و عمل

۱۲۸.....	هدایت قرآن به شناخت پروردگار
۱۲۹.....	یک خدای واقعی در عالم هستی
۱۲۹.....	منتظره بینظیر حضرت رضا <sup>علیه السلام</sup> در زمان مأمون
۱۳۱.....	توحید، از استوارترین راه هدایت
۱۳۲.....	ضرورت آگاهی از معنای نماز
۱۳۳.....	خداآنده، پاک از عیب و نقص
۱۳۳.....	انسان، مولد هر عیب و نقص
۱۳۴.....	تماشای جهان خلقت با عینک قرآن
۱۳۴.....	وضعیت زمین در قرآن
۱۳۵.....	آفرینش موجودات جهان به صورت جفت
۱۳۶.....	تغییر نظام خلقت در آینده عالم
۱۳۷.....	مظلومیت قرآن در بین شیعیان
۱۳۹.....	جلسه دهم: اهل بیت پیامبر <sup>صلوات الله علیه و آله و سلم</sup> ، بهترین خانواده در تاریخ

۱۴۱.....	تریبیت انسان، ظریفترین کار پیامبر <sup>صلوات الله علیه و آله و سلم</sup>
۱۴۱.....	انبیا، گشاینده برترین جاده‌ها برای مردم
۱۴۲.....	ضرر تفرقه در نظام الهی باطن بر زندگی انسان
۱۴۳.....	اختلاف بین نفس و عقل انسان‌های آلوده
۱۴۴.....	مؤمنین به دور از حیوانیت
۱۴۴.....	تشییه قرآن از عمل گنهکاران به حیوانات
۱۴۵.....	طرح زیبای خداوند به پیغمبر <sup>صلوات الله علیه و آله و سلم</sup> برای فقرزادی
۱۴۶.....	آخرین وصیت امیر المؤمنین <sup>علیه السلام</sup>
۱۴۷.....	ناهمانگی در اجرای طرح اسلام
۱۴۷.....	نگرانی پیامبر <sup>صلوات الله علیه و آله و سلم</sup> در کمک به مستحق
۱۴۸.....	بهترین خانواده در تاریخ بشر
۱۴۸.....	امام عصر <sup>علیه السلام</sup> و تحقق عدالت
۱۴۹.....	کرامتی از امیر المؤمنین <sup>علیه السلام</sup> در شب معراج
۱۵۰.....	توجه به معیارهای مناسب در گزینش همسر
۱۵۱.....	بشارت ملک الموت به پیامبر <sup>صلوات الله علیه و آله و سلم</sup> در شب معراج



جلسہ اول

نصائح ارزشمند اپلیس پر

حضرت نوح علیہ السلام



## ملاقات ابليس با نوح ﷺ

این فاطمیه دومین فاطمیه‌ای است که خداوند مهربان به من توفیق داده تا خدمت شما عزیزان برسم. امروز وقتی نوشتنهای فاطمیه‌ای اوی را نگاه می‌کردم که در اینجا سخنرانی داشتم، دیدم روایت بسیار مهمی را مورد بحث قرار داده‌ام؛ اما فقط مقدماتی در رابطه آن روایت گفته‌ام و شرح قسمت به قسمت روایت باقی مانده است. روایت از روایات اخلاقی بسیار مهم است که ترکیبی از سخنان امیرالمؤمنین و حضرت صادق علیهم السلام است. متن روایت این است: ابليس می‌توانست در برابر پیغمبران خدا آشکار بشود. او این توان را داشت که از آن حالت پنهان‌بودنش دربیاید و با انبیای خدا رودردو بشود. بعد از طوفان نوح، خدمت حضرت نوح ﷺ، اولین پیغمبر اولوالعزم پروردگار آمد و جمله‌ای به نوح گفت که برای نوح خیلی سنگین بود.

### حق نعمت نوح بر ابليس

ابليس به حضرت نوح ﷺ عرض کرد که تو حق نعمت بر من داری. نوح ﷺ به او فرمود: خیلی برای من گران و سنگین است که تو بر من حق نعمت داشته باشی! آن حق چیست که بر من داری و من چه کار خیری در حق تو کرده‌ام؟ ابليس گفت: حق نعمت این است که نفرین کردی، طوفان آمد و تمام مرد و زن کافر را از بین بردى.



## کفر، عامل عذاب دنیوی و اخروی

کُفر این طور که در آیات قرآن کریم است، هم علت سختی‌ها و عذاب دنیایی و هم علت عذاب آخرتی است. وقتی آدمی خدا را نشناسد یا با خدا نسازد یا همراه نشود، بالاخره ضرر می‌کند. پروردگار عالم منبع کل خیر است و وقتی رابطه آدم با منبع کل خیر قطع باشد، دیگر کل خیر از کجا پیدا کند؟ وقتی خیر نباشد، شر است؛ وقتی نور نباشد، ظلم است؛ وقتی حق نباشد، باطل است؛ وقتی روز نباشد، شب است؛ وقتی گرما نباشد، سرماست. ما مسئله سومی در امور طبیعت یا در امور زندگی نداریم. وقتی آدم با کل خیر رابطه نداشته باشد که کارگردانش او باشد، ارتباط او به گردن شر می‌افتد و شر هم که سودی برای آدم ندارد. شر یعنی ضرر، آسیب، بلا، مصیبت، تنگنا و سختی.

## خواسته ابلیس از نوح ﷺ

### ابلیس، منبع شر و شرخواهی

ابلیس گفت: تو نفرین کردی و همه کفار نابود شدند؛ تقریباً دیگر زحمتی برای من نمانده است. در حقیقت، روزگار استراحتی برای من درست کردی و کسی نیست که او را در بند، گمراه، بپره و بدپخت کنم. خدا این کارها را نمی‌کند! خدا خوشبختی، خیر و خوبی مردم را می‌خواهد، این کار خدادست؛ ولی کار غیرخدا، شرخواهی است، شر و آن که دارای شر است، هیچ وقت خیر آدم را نمی‌خواهد. به این خاطر آدم تا چند مطلب را به تو بگوییم یا به عبارت ساده‌تر، به خاطر حق نعمتی که بر من داری، می‌خواهم سه نصیحت به تو بکنم.

## ردّ درخواست ابلیس از سوی نوح ﷺ

امیرالمؤمنین ﷺ می‌فرمایند که نوح نپذیرفت، نپذیرفتنش هم به این خاطر بود که گفت: ابلیس منبع شر است، می‌خواهد چه نصیحتی به من داشته باشد؟ مگر خیر مرا می‌خواهد؟ ولی خداوند متعال به جبرئیل فرمود: به نوح بگو که او را رد نکن و نصیحتش را گوش بش. پروردگار با این کار می‌خواست بگوید نصیحت این‌قدر ارزش دارد که اگر آدم ناپاک و



موجود شر و پستی بخواهد انسان را نصیحت کند، ارزش دارد که انسان گوش بدهد، نصیحتش را قبول و عمل بکند. این جمله معروف است که به لقمان گفته ادب از که آموختی؟ گفت از بیادبان! گفته بیادب که معلم ادب نمی‌شود، شما چطور از بیادبان ادب آموختی؟ گفت: برای اینکه هر بیادبی را دیدم، دیدم که در کارهای بیادبی اش ضرر می‌کند؛ حالا بیادبی در اقتصاد، حرامخوری است؛ بیادبی در معاشرت، خیانت به رفیق است؛ بیادبی در زندگی، ظلم به زن و بچه است. من دیدم این بیادبها ضرر می‌کنند؛ هم ضرر دنیاگی و هم ضرر آخرتی می‌کنند. چراکه بیادبی سود ندارد!

### اهمیت شنیدن نصیحت و موعظه

در حقیقت، هیچ گناهی در عالم، منفعت واقعی ندارد. بعضی از گناهان لذت دارد، ولی امیرالمؤمنین ﷺ می‌فرمایند: این لذت شیرینی است که عذاب الهی در باطن آن است، پس چه منفعتی دارد؟! لقمان هم گفت که من دیدم بیادبی‌شان ضرر می‌کنند، به‌سراغ بیادبی نرفتم و ادب را یافتم. از آنها یاد گرفتم بیادبی نکنم که ضرر بکنم؛ حالا نصیحت‌کننده هر کسی می‌خواهد باشد، پروردگار به این رضایت دارد که نصیحت و موعظه را از هر کسی بشنود و این خیلی کار خوبی است. امیرالمؤمنین ﷺ می‌فرمایند که جهان خلقت هم یک واعظ، نصیحت‌گر و کلاس عبرت است. من جوان بودم که این حرف امیرالمؤمنین را دیدم، عربی‌اش این است: «مَا أَكْثَرُ الْعِبَرَ وَ أَقَلُّ الْإِعْتِيَارَ» نصیحت و موعظه خیلی فراوان است، اما پندگیرنده خیلی کم است. اینکه امیرالمؤمنین ﷺ می‌فرمایند نصیحت و عبرت فراوان است، این فراوانی در کجاست؟ در همه‌جاست.

بعد دیدم شعرای دانشمند و حکیم ما از همین مسائل عالم طبیعت درس و نصیحت درست کرده‌اند. شما اگر قصاید سعدی را با دقت بخوانید، بخش‌هایی دارد که واقعاً در نصیحت‌کردن معركه کرده است. بعضی از بیت‌های حافظ را ببینید، در نصیحت‌گیری از عالم خلقت غوغا کرده است. دیوان پروین اعتمادی را ببینید، می‌بینید از هر مسئله‌ای نصیحت درست کرده است؛ از نخ و سوزن، خرابی راه یا برخورد آدم مست با آدم هوشیار



نصیحت ساخته است. دیوان ناصرخسرو هم پر از همین نصایح است. من بعد از این اشعار حکیمانه، به گفتار وجود مبارک امیرالمؤمنین ﷺ پی بردم؛ مثلًا حافظ تکبیتی دارد که داستانی در کنار این تکبیت اتفاق افتاده است.

### حکایتی شنیدنی از آیت‌الله بروجردی

برادران جوانم روزگار مرحوم آیت‌الله‌العظمی بروجردی را در کنگره‌اند. ایشان نزدیک پنجاه و چند سال قبل از دنیا رفته است. ایشان در زمان خودش، موقعیت بسیار بالایی در جامعه، علم، تدریس، کار خیر و تربیت‌کردن داشت و صاحب نَفَس بود. تابستان بود و هوای قم هم خیلی گرم بود. من آن زمان نوجوان بودم و گاهی با خانواده‌مان به زیارت می‌رفتیم، شاید پنکه دستی هم در خانه‌ها کم بود و بیشتر مردم با بادبزن خودشان را خنک می‌کردند؛ حتی خیلی از خانه‌ها برق نداشتند، هنوز کولرهای آبی هم اختراع نشده بود و در خانه‌ها یخچال هم نبود. مرحوم آقای بروجردی ۸۸-۸۹ ساله بود. ایشان را در آن گرمای شدید قم به روستایی بالای قم به نام «وشنووه» برداشت که در یک دره واقع شده و تمام آن هم باغ است. خانه‌ای در اختیار ایشان گذاشتند که باغ بود و جلوی ساختمان هم حوض آبی بود؛ از یک طرف آب در حوض می‌آمد و از یک طرف هم دائم مثل اشک چشم می‌رفت. ایشان خادمی داشت که کارهایش را انجام می‌داد. من تا وقتی طلبه شدم و این خادم زنده بود، او را می‌دیدم. این خادم گفت: روزی برای خرید آمدم و وقتی خریدهایم را کردم، پشت در باغ آمدم، کلید هم داشتم که در را باز کنم و وارد بشوم، اما دیدم صدای گریه بلند آیت‌الله‌العظمی بروجردی می‌آید. من خیلی ترسیدم! در را باز کردم، آرام وارد باغ شدم و دیدم که ایشان در کنار حوض قالیچه کهنه‌ای انداده و نشسته، زارزار گریه می‌کند. آرام جلو رفتم، سرشان را بلند کردن و اشک‌هایشان را پاک کردند. گفتم: آقا خبر بدی به شما رسیده است؟ فرمود: نه! گفتم: پس چرا این جوری گریه می‌کنید؟ فرمود: این آب را ببین، از یک طرف می‌آید و از طرف دیگر می‌رود (جوی آبی بوده که یک سر آن در حوض بوده و سر دیگرش هم آب حوض را بیرون می‌برده و از آنجا هم به رودخانه

می‌رفته است)، درست است؟ گفتم؛ بله. گفت: این آبی که می‌رود، آیا برمی‌گردد؟ گفتم: نه برنمی‌گردد. گفت: من به خاطر همین زارزار گریه می‌کنم که «بر لب جوی نشین و گذر عمر بیین // که این اشارت ز جهان گذران، ما را بس». ۸۸ سال است که آب عمر و زندگی من رفته و یک لحظه‌اش هم دیگر برنمی‌گردد. گریه‌ام از این ۸۸ سالی است که من هزینه کرده‌ام و دستم را که در پیشگاه پروردگار خالی می‌بینم، گریه می‌کنم. اگر امروز و فردا آن طرف بروم، جواب پروردگار را باید چه بدهم؟

با اینکه ایشان شخصیتی عظیم، صاحب نفس در علم، ارزش‌های اخلاقی، کمالات، خدمات سنگین خلقی و خالقی و آدم کمنظیری بود، ایشان نشسته، انگار صدای آبی را می‌شنود که می‌رود و برمی‌گردد و برنمی‌گردد؛ همانی که حافظ شنیده است:

بر لب جوی نشین و گذر عمر بیین

که این اشارت ز جهان گذران، ما را بس

## موعظه‌گری جهان هستی برای انسان

در واقع، آبی که می‌رود، آن هم ما را نصیحت می‌کند؛ چهره یک پیرمرد هم ما را نصیحت می‌کند که جوان! این زیبایی و چهره شادابت ماندنی نیست. تو هم اگر عمرت به دنیا باشد، هفتادهشتادسال به این ورشکستگی بدنی خواهی رسید و هیچ چاره و راه فراری هم از پیری نداری.

جوانی گفت با پیری دل آگاه

که خم گشته، چه می‌جويی در اين راه  
آن وقت‌ها آدم‌های قدخدیده زیاد بودند؛ چون طب این قدر پیشرفت نکرده بود و گاهی استخوان‌های پشت مردم و اسکلت مردم که کج می‌شد، دیگر نمی‌توانستند راست‌قامت بشوند. این رباعی خیلی جالب است، یک نصیحت است. آدم وقتی به دنبال چیزی در روی زمین می‌گردد، خم می‌شود و می‌گردد.

جوابش گفت پیر خوش‌تكلم

که ایام جوانی کرده‌ام گم



آیا حالا پیدا می‌شود؟ نه! این یک نصیحت که می‌گوید: جوان، جوانی‌ات را جوری خرج نکن که وقتی از دست رفت، بهشت پشمیان بشوی و مثل بعضی‌ها بگویی «جوانی کجایی، یادت بخیر!» خیلی‌ها در جوانی‌هایشان شر، بدکار، ظالم، بدعمل و بداخل‌الاق هستند که من بعضی از اینها را در ایام پیری‌شان دیدم، خودشان به من گفتند (من جوانی‌شان را ندیده بودم): ما از گذشته عمرمان بهشت اندوهناک و پشمیان هستیم. یکی از آنها یک‌بار سر بازار تهران مرا دید و زارزار گریه کرد، گفتم: پیرمرد، چه شده است؟ گفت: همه‌چیزم را فنا کردم و هیچ‌چیزی برای آخرتم نگذاشته‌ام؛ نه پولی، نه عمری، نه وقتی، حتی زن و بچه‌ام هم کنار من بی‌دین شدند و من مقاومتی نکردم. حالا می‌بینم کنار دروازه مرگ هستم و باید به آن طرف بروم و جواب بدهم، اما هیچ کار خیری نکرده‌ام. دو پسر و دو دختر تحويل خدا داده‌ام که هر دو بی‌دین نمره بیست هستند و خودم هم که هیچ! گاهی این‌جور می‌شود که آدم اشتباه می‌کند و نصیحت و پند قبول نمی‌کند، بعد به پشمیانی خیلی سخت غیرقابل جبرانی می‌رسد.

### دام گسترده ابلیس برای بشر در سه‌جا

حالا ابلیس پیغمبر اول‌والزمی را نصیحت می‌کند، اما او رد می‌کند و می‌گوید نه، تو زبان‌ت پاک نیست، خودت هم پاک نیستی و من هم نصیحت را قبول نمی‌کنم؛ از پیش من دور شو! خداوند به نوح ﷺ فرمود: او را رد نکن و بگذار نصیحت بکند، حرف‌های خوبی دارد. نوح گفت: ابلیس! مرا نصیحت کن و حرف‌هایت را بزن. ببینید چقدر بار اخلاقی این روایت بالاست! به نوح ﷺ گفت: در سه‌جا دام من گسترده گسترده است، در سه‌جا به بشر بسیار نزدیک هستم و به راحتی می‌توانم با نزدیک‌بودن به انسان، او را به دام گسترده‌ام بیندازم. ابلیس گاهی دام را می‌بندد و آدم نمی‌تواند از آن دام دیگر دربیاید؛ یعنی صید منبع شر می‌شود و دیگر باید با او تا قیامت بماند. خدا در آیه ۱۸ سوره اعراف به او می‌گوید: «لَمْنَ تَبِعَكَ مِنْهُمْ لَأَمَّاَنَ جَهَنَّمَ مِنْكُمْ أَجْمَعِينَ» من هفت طبقه جهنم را از تو و هر کسی که به دام تو افتاد، پر می‌کنم؛ نه اینکه به دام انداختی، بلکه هر کسی که به دام



تو افتاد. این یعنی آدم خودش خودش را گیر دام شیطان می‌دهد. ابليس گفت: من در سه جا خیلی به انسان نزدیک هستم، دام من هم گستردۀ است و در آن می‌افتد:

### الف) هنگام خشم و غضب

جایی که مرد و زن از کوره درمی‌روند، عصبانی و خشمگین می‌شوند و در اوج غضب قرار می‌گیرند. اطباء می‌گویند: وقتی آدم شروع به عصبانی‌شدن می‌کند، سُمّی از غده‌های فوق کلیه در خون ریخته می‌شود که رنگ آدم قرمز می‌شود، رگ‌های گردن باد می‌کند، پرده‌ای جلوی چشم آدم می‌افتد و در اوج عصبانیت، می‌کشد، آتش می‌زند، خراب می‌کند، می‌برد و گاهی تولید جنگ می‌کند. وقتی خشمش فرو نشست، تازه می‌فهمد چقدر ضرر کرده است.

علت اصلی یکی از جنگ‌های ناپلئون این بود که وقتی ناپلئون وارد یک جلسه شد، پادشاه یکی از کشورها به احترامش بلند نشد و سلام نکرد. ناپلئون نشست، اما خیلی عصبانی شد. بعد از تمام شدن جلسه، ارتش خود را آماده کرد و حمله شدیدی به آن کشور کرد. حالا یک نفر جواب سلام تو را نداده و جلوی پای تو بلند نشده است، گناه مردم آن کشور چه بود؟ گناه ارتش خودت چه بود؟ برای یک عصبانیت، چقدر از افراد فرانسه را در لشکر خودش و چقدر از مردم آن مملکت را به کشتن داد؛ چقدر بچه یتیم شد، چقدر زن بیوه شد و چقدر داغ بر دل مردم نشست که آقا از احترام‌نکردن پادشاه کشورهای اروپایی عصبانی شده است.

### خشم و عصبانیت، عامل تخریب سلامت بدن

عالیم بزرگی که به من حق تعلیم داشت، مريض بود و من به ملاقاتش رفتم. یکی از دکترهای مهم تهران که او را نمی‌شناختم، آنجا بود. او مرا شناخت؛ چون اسمم را برد و با من صحبت کرد. دکتری بود که اروپا درس خوانده و فوق‌تخصص قلب بود. دکتر قرآن‌شناسی هم بود و با اینکه مدتی از عمرش را در اروپا بود، خیلی آدم وزین، بالدب، باوقار و متدينی بود. این دکتر به من گفت: با مريض آشنا هستی؟ گفتم: بله، ايشان حق



## اخلاق، حلقه اتصال ایمان و عمل

تعلیم به گردن من دارد و من هشتنه ساله بودم که ایشان برای من معلمی کرده است. گفت: معلوم است به او علاقه داری که به عیادتش آمده‌ای. گفتم: خیلی علاقه دارم؛ چون حق استادی به من دارد. این عالم بزرگ هم شروع به تعریف از من کرد و گفت: این از شاگردهای خیلی خوب کلاس‌های ما و با نمره‌های بالا شاگرد اول بود. بعد طبله شد و آن هم منبری قابل قبولی است. گفت: معلوم می‌شود ایشان هم به شما علاقه دارد. شما از زبان خودت به ایشان بگو عصبانی نشود. گفتم: ایشان عالم است و به قرآن و روایات وارد است. گفت: بله ممکن است آدمی عالم باشد، ولی بعضی جاها به علم خودش عمل نکند. ایشان با این بیماری که دارد، عصبانیت برای او بد است.

بعد من به او گفت: آقای دکتر! حالا که حرف عصبانیت، از کوره در رفتن، خشم و غضب را به میان آوردی، من روایتی از پیغمبر ﷺ بخوانم. گفت: بخوان. گفتم: این روایت دو کلمه است و بیشتر نیست؛ یعنی اگر بنویسیم، نصفه خط هم نمی‌شود. باور کنید، مخصوصاً شما برادران عزیز و جوان، دکتری که در اروپا درس خوانده بود، وقتی این روایت را شنید، حالت هاج و واجی گرفت. بسیار برای او تعجب‌آور بود که پیغمبر اکرم ﷺ ۱۵۰۰ سال پیش، عوامل تخریب سلامت بدن (کلیه، روده، معده و...) را در این دو کلمه بیان کرده است. پیغمبر اکرم ﷺ فرموده‌اند: «الْعَصَبُ مِفْتَاحُ كُلِّ شَرٍ».

«شر» هم در قرآن و هم در روایات آمده است. ما طبله‌ها وقتی می‌خواهیم «شر» را معنی بکنیم، به ما یاد داده‌اند و گفته‌اند خود جمله قرینه بر این است که شر چه معنایی دارد؟ یک وقت «شر» به معنای ظلم و یک وقت «شر» به معنای گناه است؛ ولی «شر» در اینجا به معنای بیماری است. فارسی روایت پیغمبر ﷺ چه می‌شود؟ دو کلمه «الْعَصَبُ» و «مِفْتَاحُ كُلِّ شَرٍ» از نظر ادبی مضاف و مضاف‌الیه هستند. استرس کلید تمام بیماری‌های ظاهر و باطن بدن است و این حرفى است که الان غربی‌ها به آن رسیده‌اند. من گاهی دکترهایی را دیده‌ام که در خارج درس خوانده‌اند، به آنها گفتم: اگر حوصله دارید، هفت‌هشتمده تا روایت خیلی کوتاه برایتان بخوانم؛ مخصوصاً یکبار یکی از آنها گفت: دنبال هم نخوان، بگذار من کتابچه‌ام را از کیفم دربیاورم و اینها را یادداشت کنم. اینها



مادر طب، مادر سلامتی و عمر زیاد است؛ مثلاً پیغمبر اکرم ﷺ درباره غذاخوردن می‌فرمایند: تا وقتی کاملاً گرسنه نشده‌اید، یعنی آن موادی که در بدنتان است، هضم نشده و به دیواره معده نچسبیده است، غذا نخورید و بگذارید حالت گرسنگی همه آنچه را خورده‌اید، از بین برد و بسوزاند؛ یعنی معده را آماده خوردن بعدی بکند. همچنین وقتی کاملاً سیر نشده‌اید، از سفره کنار بیایید؛ یعنی حس می‌کنید هنوز هبیست لقمه جا داردید که بخورید، دیگر نخورید. این کار عمر را طولانی می‌کند و نمی‌گذارد شما زود به زود مریض بشوید.

این نصیحت اول ابليس به حضرت نوح ﷺ، نزدیک‌ترین موقع به انسان وقتی است که عصبانی می‌شود، نزدیک‌ترین وقت من به انسان وقتی است که انسان از کوره در می‌رود، آنجا دام من پهنه است.

### ب) هنگام قضاؤت عادلانه

جایی که یک مرد یا خانم، یک اداری، کارمند، قاضی، دادیار یا مأمور دادگستری می‌خواهد بین دو نفر قضاؤت بکند، آنجا هم به او بسیار نزدیک هستم و دام من گسترشده است؛ او را در معرض رشوه قرار بدهم تا پول به ناحق بگیرد و رأی به ناحق بدهد. مردم یا زن و شوهرها یا دو نفر شریک یا کسی که با دیگری سر زمین اختلاف دارد، با هم اختلاف پیدا می‌کنند و به بزرگ خانه یا آدم دانشمند و دانایی مراجعه می‌کنند، یکوقتی هم درگیری شان سنگین است، به دادگاه می‌روند. ابليس گفت: نوح، مواطن باش! در آن وقت که شخصی می‌خواهد بین دو نفر قضاؤت بکند، پنجه من در آنجا باز است که او را در دام بیندازم، قضاؤت عادلانه را از او بگیرم و قضاؤت ظالمانه در زبانش بگذارم. حالا با علل یا عواملی مثل پول، تهدید، تشویق، ترغیب یا وعده‌دادن است؛ در هر صورت، امیر المؤمنین ﷺ می‌فرمایند (اگر کسی از مستمعین ما کارمند دادگستری یا دادگاه‌هاست، این روایت را دقیق بشنود. امیر المؤمنین در حق همه کاسب‌ها، بازاری‌ها، علماء، سیاستمدارها و اصناف حرف زده و اینجا نوبت به قاضی‌ها رسیده): قاضی شاغل شغلی است که شغلش در لب پرتگاه جهنم است؛ اما این مطلب را درباره بازاری‌ها، علماء، کاسب‌ها و اداری‌های دیگر نگفته‌اند.



چشم امیرالمؤمنین علیه السلام باز بود و پشت همه کارها و مسائل را می دیدند، برای همین می گوید: قاضی کسی است که به خاطر شغلش بر لب پرتگاه جهنم نشسته است. اگر این سی سالی که در دادگستری است، قضاویت به حق بکند، پروردگار او را از لب پرتگاه جهنم کنار می کشد تا در آنجا نیفتد؛ اما اگر چشمش به پول و چیزهای دیگر بیفتد و قضاویت ناحق بکند، مثلاً طرف پرونده اش یک قدرتمند است و باید محکومش کند، ولی طرف مظلوم را محکوم می کند، او یک مقدار از این پرتگاه در جهنم آمده است. قضاویت های بعدی و بعدی و بعدی، جناب قاضی را تشییع می کنند و به بہشت زهرا می بردند و می خوابانند، یک مرتبه روحش نگاه می کند و می بیند که در طبقه سوم و چهارم جهنم است و هیچ کس هم نیست به داد او برسد. این هم وقت دومی که من به انسان خیلی نزدیک هستم و دامم هم برای انداختن در دام گستردده است.

### ج) هنگام خلوت زن و مرد نامحرم

الآن این جای سوم خیلی زیاد شده است؛ البته در همه دنیا زیاد بود، اینجا هم خیلی زیاد شده است. جایی که مرد و زن نامحرمی در خلوت با هم قرار بگیرند. در آنجا خیلی به انسان نزدیک هستم، دامم هم باز باز است و موقعیت هم موقعیت بسیار خطرناکی برای جهنمی کردن مرد و زن نامحرم، قاضی و آدم عصبانی است.

### نصایح ابلیس به نوح علیه السلام

سپس حضرت نوح علیه السلام را سه نصیحت کرد و گفت:

### الف) پرهیز از تکبر در برابر پروردگار

«ایاکَ وَ الْكِبْرُ» ای نوح، اجتناب کن که در برابر خدا متکبر بشوی! تکبر در برابر خدا، یعنی گوش ندادن به اوامر و نواهی پروردگار. بعد خود ابلیس به نوح گفت: خدا یک فرمان سجده به من داد و من تکبر کردم؛ فرمان را قبول نکردم و کافر، رجیم، ملعون و جهنمی شدم. حالا به تو نصیحت می کنم که بپرهیز از اینکه در برابر پروردگار تکبر کنی و بگویی من بندۀ تو نیستم، خودم هستم و خودم می دانم.



### ب) قناعت به حال و حرص نداشتن

«ایاکَ وَ الْحِرْصُ» به همان حالی که خدا به تو داده است، قناعت کن؛ نه در شهوت حرص بزن و نه در پول. نوح! خدا پدرت آدم را در باغ بسیار آبادی گذاشت و به او هم گفت از هر کجای این باغ که می‌خواهی، استفاده کن و فقط به این یک درخت نزدیک نشو؛ مثلاً پنج هزار درخت با کل میوه‌هایش برای تو و خانمت باشد و به این یک درخت کاری نداشته باشید. آنها به آن پنج هزار درخت قناعت نکردند و نسبت به این یک درخت حرص زدند، حالا میوہ آن چه بود، از آن خوردن. به او و همسرش گفتد: بیرون بروید! آدم به آن درخت نزدیک شد و میوه‌ای را خورد که خدا از آن منع کرده بود؛ به او گفتد: بیرون برو! آدم یک نافرمانی به‌خاطر حرص کرد و از بهشت بیرون شد.

جَّدٌ تُو أَدَمْ بِهَشْتِشْ جَائِ بُودْ      قَدْسِيَانْ كَرْدَنْدْ بَهْرَ او سَجْوَدْ  
وَارِدْ جَنْتْ شَوْيِ اَيِ روْسِيَاهْ      تُو طَمْعَ دَارِيَ كَهْ با عَمْرَيِ گَنَاهْ

### ج) حسادت نکردن به نعمت‌های دیگر بندگان

«ایاکَ وَ الْحَسَدُ» از اینکه نعمتی را در مردم ببینی، شاد نباشی و ناراحت باشی. راحتی‌ات را در این ببینی که خدا این قیافه، علم، پول، دانش، شهرت و آبرو را از او بگیرد. مراقب باش که این حال برای تو پیدا نشود. دو برادر تنی، قاییل و هاییل، قاییل به برادرش حسادت کرد و حسادتش او را به کشنن برادر تنی کشاند. این شش نصیحت، آن‌هم از ابليس به پیغمبر اول‌العزیزی چون نوح ﷺ.

### کلام آخر؛ ساخت بهشت از دنیا

ان شاء الله فردا شب، سلسله روایت بسیار مهمی درباره عصبانیت و به قول دکترها استرس که پیغمبر ﷺ فرمودند کلید همه بیماری‌هاست و اینها می‌گویند مادر همه بیماری‌هاست، برای شما از قول اهل‌بیت ﷺ می‌خوانم. امیدوارم ده شیی که در کنار هم هستیم، این مسائل عالی اخلاقی، اول برای خود من و بعد برای شما برادران و خواهران مفید باشد؛



## اخلاق، حلقه اتصال ایمان و عمل

همین‌هاست که قرآن می‌فرماید: عنصرهای ساختن بهشت است، چون آدم باید بهشت را از دنیا بسازد؛ آخرت که مصالحی وجود ندارد و مصالح بهشت همین عبادات، اخلاقیات، نیت‌های پاک، صدق و صفا و جوانمردی است. اینها مصالح بهشت است که باید در دنیا تأمین بکنیم.



جلسه دوم

اسلام جامع، مرکب از

قرآن و روایات



## روایات اهل بیت و قرآن، دو بنده قوی اسلام

همه اسلام در قرآن مجید و روایات ناب اهل بیت ﷺ است؛ البته دانشمندان بزرگ شیعه روایات بیش از هزارسال کار کرده و ما را راهنمایی کرده‌اند که کدام روایات قابل قبول هستند و چه روایاتی مردود. روایات مردود به روایاتی می‌گویند که در صدورش از پیغمبر ﷺ و ائمه طاهرین علیهم السلام شک هست. اگر این روایات مردود با روایات صحیح یا آیات قرآن هماهنگی داشته باشد، می‌گویند قبول می‌کنیم؛ اما اگر هماهنگی نداشته باشند، در مردودبودن باقی می‌مانند. شیعه روایات مردود خیلی کمی دارد، ولی روایات مردود غیرشیعه بیش از روایات درست آنهاست.

علت اینکه می‌گوییم شیعه روایت مردود (نباید به آن اعتناکرد) کم دارد، برای این است که خود من کتاب شریف «أصول کافی» را حدود دو سال کامل ترجمه کرده‌ام. این دو جلد عربی اصول، حدود پنج جلد نزدیک ششصد صفحه شده، یعنی آن دو جلد با ترجمه من حدود سه‌هزار صفحه است. این دو جلد نزدیک چهارهزار روایت دارد. من هم درس روایتشناسی را در قم خوانده‌ام و هم پنجاه‌سال با روایات سروکار داشته‌ام، در این چهارهزار روایت، فقط یک روایت مردود دیده‌ام. البته در پاورقی ترجمه توضیح داده‌ام که این روایت یقیناً از اهل بیت ﷺ صادر نشده و قلم دشمن این را زمانی که کتاب‌ها خطی بوده، در این کتاب وارد کرده و مردود است.



## دینداری حقیقی در پرتو قرآن و روایات

در هر صورت، اینکه می‌گوییم روایت یک بدنهٔ اسلام است، منظور ما روایاتی است که هم با قرآن، هم عقل، هم علم و هم دانش حکمت هماهنگی دارد. اگر بخواهیم روایات را کنار بگذاریم و بگوییم اسلام فقط قرآن است، ما اگر بخواهیم دیندار واقعی بشویم، نمی‌توانیم با قرآن دیندار واقعی بشویم؛ چون خیلی از جاهای قرآن فقط یک دستور است، ولی توضیحی ندارد؛ مثلاً آیهٔ مربوط به نماز ظهر و عصر، مغرب و عشا و نماز صبح که پنج نماز است، ولی پروردگار در آیهٔ شریفه سه وقت بیان کرده است و آیهٔ می‌گوید: شما می‌توانید ظهر و عصر را با هم بخوانید؛ لازم نیست تفکیک بکنید و نماز ظهر را ظهر بخوانید و دو ساعت دیگر هم نماز عصر را بخوانید؛ یا اینکه می‌توانید مغرب و عشا را با هم بخوانید.

حرف ما با غیرشیعه همین است: آنها می‌گویند نمازها را باید جدا خواند؛ یعنی ظهر را باید ظهر، عصر را هم سه ساعت بعد خواند؛ مغرب را باید غروب و عشا را هم دو ساعت بعد خواند. در حالی که ما می‌گوییم طبق آیهٔ شریفه، قرآن سه وقت قرار داده است: «أَقِمِ الصَّلَاةَ لِدُلُوكِ اللَّشَمْسِ»<sup>۱</sup> یک نماز را تا وقتی بخوانید که خورشید از نصف النهار بگذرد و روز وارد ظهر بشود. «إِلَى غَسَقِ اللَّلِيلِ»، یک نماز را وقتی بخوانید که هوا سیاه و تاریک شد. «وَ قُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا» و یک قرائت شما هم در طلوع صبح صادق است. کلمهٔ «قرآن» در این آیه، یعنی قرائت و خواندن، به معنی قرآن سی جزء نیست. این سه زمان شد: «لِدُلُوكِ اللَّشَمْسِ»، «غَسَقِ اللَّلِيلِ» و «قُرْآنَ الْفَجْرِ».

### کیفیت عبادات در کلام معصومین علیهم السلام

#### کیفیت خواندن نماز

خدا در اول آیه فقط به نماز فرمان می‌دهد و می‌فرماید «أَقِمِ الصَّلَاةَ» در این سه وقت نماز بخوانید. حالا کیفیت این نماز چیست؟ این نماز چیست که پروردگار امر واجب دارد در این



سه وقت نماز بخواهد، اما نمی‌گوید نماز ظهر چهار رکعت و به این شکل است، نماز عصر چهار رکعت و به این کیفیت است، نماز مغرب سه رکعت و به این کیفیت است، نماز عشا چهار رکعت و به این کیفیت است، نماز صبح هم دو رکعت است. کیفیت خواندن نماز در هیچ کجای آیه نیست. ما فقط یک کلمه «صلوة» در آیه شریفه داریم؛ اما عدد رکعت، وضو، قبله، ایستاده نماز خواندن، بلندخواندن و آهسته‌خواندن نداریم! هیچ‌چیزی از نمازهایی که می‌خوانیم، در این آیه نیست؛ نه فقط در این آیه نیست، بلکه در هیچ آیه‌ای نیست.

حالا به آیه دوم و سوم سوره مبارکه بقره دقت کنید که سلسله مسائیل را مطرح کرده است: «**ذلِكَ الْكِتَابُ لَا يَرِبُّ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ \* الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَ يَقِيمُونَ الصَّلَاةَ**». این

نماز چیست؟ آیه ساکت است و نمی‌گوید چیست؛ یا در آیه‌ای از سوره توبه می‌خوانیم: «**وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ هُمُ الْأَوَّلُونَ بَعْضٌ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يَقِيمُونَ الصَّلَاةَ**

**وَ يَقُولُونَ آزْكَارًا وَ يَطِيعُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ أُولَئِكَ سَيِّدُنَّاهُمُ الْلَّهُ**»<sup>۱</sup> مردم مؤمن به طور پیوسته و تا آخر

عمرشان نماز می‌خوانند و ترک نماز ندارند؛ کجای آیه می‌گوید که زن و مرد مؤمن تا

پایان عمرشان اهل نمازخواندن هستند؟ «**يَقِيمُونَ**» فعل مضارع است و فعل مضارع در

ایران هم زیاد است. من به فارسی می‌توانم فعل‌های مضارع زیادی برای شما بگویم؛ مثل

«می‌آیم»، «با شما هم‌سفر می‌شوم»، «انشاء‌الله در آن جلسه شرکت می‌کنم». فعل

ماضی (گذشته) هم داریم؛ مثل «من مسافرت بودم»، «من فلانی را دیدم»، «من آن نامه

را نوشتم». عرب چهارده فعل در ماضی و چهارده فعل در مضارع دارد و زبان خیلی کاملی

است؛ اما ما شش فعل در ماضی و شش فعل در مضارع داریم. ساختمان فعل مضارع بر

استمرار و پیوستگی دلالت دارد؛ پس شما در هر کجای قرآن که فعل مضارعی مثل

«**يَقِيمُونَ الصَّلَاةَ**» دیدید، یعنی زنان و مردان مؤمن پیوسته نماز می‌خوانند.

آیا پیوسته یعنی همین روز که بیدارند، نماز می‌خوانند؛ شب هم تا به خواب نرفته‌اند، نماز

می‌خوانند؟ نه، می‌گوید نمازهای واجب را تا آخر عمر ادامه می‌دهند و ترک هم نمی‌کنند.



## اخلاق، حلقه اتصال ایمان و عمل

نمازی که خدا در این آیه سوره توبه می‌گوید، فقط «يَقِيمُونَ الصَّلَاةَ» می‌گوید و چیز دیگری غیر از کلمه «صلوة» در آیه نیست؛ یا در جزء آخر قرآن می‌گوید: «عَبْدًا إِذَا صَلَّى»<sup>۱</sup> هنگامی که بنده مورد احترام من نماز می‌خواند، اما هیچ توضیحی ندارد.

چه کسی گفته که نماز ظهر چهار رکعت است؟ غیر از «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» که می‌توانید بلند بخوانید، واجب است که حمد و سوره را آهسته بخوانید؛ چرا واجب است که آهسته بخوانید؟ ما نمی‌دانیم! من نمی‌گوییم این حرفی که می‌زنم، درست است؛ اما شاید خداوند خواسته به ما بگوید که هم صدای بلند شما و هم صدای آهسته‌تان را می‌شنوم؛ البته شاید هم حکمت دیگری داشته باشد که من نمی‌دانم!

نماز صبح واجب است که بلند خوانده شود؛ نه به معنی دادکشیدن، بلکه قرآن می‌گوید بین آهسته و داد (صدای طبیعی). نماز صبح باید با صدای طبیعی خوانده شود. حالا آدم یکجا هست که شش نفر خواب هستند، به من هم نگفته‌اند بیدارمان کن و واجب است که نماز صبح را بلند بخوان؛ آیا مزاحم استراحت این پنج شش نفر نیست؟ پروردگار فرموده است نماز صبح را بلند بخوان، این مزاحمت مزاحمت خلاف شرع نیست.

## حدود اطاعت از والدین

واجب پروردگار بر حق یک انسان، مقدم است. پدر من می‌گوید مشروب بخور یا مادر من می‌گوید قماربازی کن؛ خود قرآن می‌گوید «وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا»، احسان به والدین این است که هم به حرفشان گوش بدhem و هم به آنها خدمت و محبت بکنم. الان هم پدرم به من می‌گوید مشروب بخور یا مادرم می‌گوید قماربازی با بردویاخت کن؛ خدا هم گفته شنیدن دستور هر دو واجب است. آیا اینجا هم واجب است؟ خدا شراب را حرام کرده، اینجا حق دستور خدا مقدم است یا حق دستور پدرم که مخلوق خداست؟ معلوم است که حق دستور خدا بر پدر و مادرم مقدم است.



حالا ممکن است پدرم ناراحت شود و بگوید اگر با من شراب نخوری، من خیلی ناراحت می‌شوم، نفرینت هم می‌کنم و از تو هم ناراضی می‌شوم؛ اینجا باید چه کار کرد؟ اینجا هم حق خدا که خالق جهان، من، پدر و مادرم است، بر حق پدر و مادرم مقدم است و من باید به حرف خدا گوش بدhem.

حالا پدر یا مادرم دهتا دعوت از من می‌کند که با دعوت خدا هماهنگ است، اینجا حرام است که من پدر و مادر را رد بکنم؛ چون خواسته‌شان با خواسته خدا موافق است. مادرم خیلی بامحبت می‌گوید: دخترم، پسرم! نمازت را بخوان. این دعوت با دعوت خدا هماهنگ است و من اگر نماز بخوانم، دو کار کرده‌ام: یکی اینکه از خدا اطاعت کرده‌ام و یکی هم به پدر و مادرم محبت کرده و حرفشان را گوش داده‌ام. در حقیقت، دو ثواب می‌برم: یک ثواب برای عبادتم و یک ثواب هم برای شادکردن دل پدر و مادر.

## نحوه گرفتن و ضو

از بحث دور نشوم؛ من بیش از صدبار از اول تا آخر قرآن را کلمه به کلمه خوانده‌ام و سهبار از اول تا آخر ترجمه کرده‌ام. گاهی برای ترجمه یک آیه باید نیم ساعت، سه‌ربع یا یک ساعت مطلع می‌شدم و ریشه و معنای کلمات را می‌فهمیدم. در این زمانه باید به کتاب‌هایی مراجعه می‌کردم که دانشمندان عرب نوشته‌اند تا بدانم نظرشان راجع به این کلمه چیست؟ معنی این کلمه از قدیم تا حالا همین بوده یا معنی‌اش در عرب تغییر کرده و معنی بهتری پیدا کرده است؟ این خیلی پرزمخت بود! قرآن ترجمه شد. این‌طور که متولیان ترجمه و چاپ قرآن می‌گویند، تا حالا دهمیلیون نسخه از این ترجمه چاپ شده است. من که شاید بیشتر از صدبار قرآن را دیده‌ام و سهبار کلمه به کلمه قرآن را ترجمه کرده‌ام، از اول سوره بقره تا جزء آخر، درباره نماز فقط و فقط کلمه «صلوة» را داریم؛ یک آیه هم در سوره مائدہ داریم که پروردگار فقط شکل وضو را بیان کرده است: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيكُمْ﴾.<sup>۱</sup> «غسل» در لغت عرب یعنی شستن، نه



۱. مائده: ۶۷

مسح کردن؛ «فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ» یعنی آب بریزید و بشورید، «وَ أَيْدِيكُمْ» دست‌هایتان را هم بشورید. این سه پیکرهٔ وضو، یعنی صورت، دست راست و دست چپ؛ «وَ امْسَحُوا بِرُؤُسِكُمْ وَ أَرْجُلَكُمْ» اما سرتان را نشورید. «غَسْل» یعنی شستن، «مَسْح» یعنی کشیدن با رطوبت؛ رطوبت دست‌تان را به اندازهٔ چهار انگشت روی سر و دو پایتان بکشید. شما در مکه و مدینه می‌بینید اینها صورتشان را می‌شورند که تا اینجا مطابق با قرآن است؛ دستشان هم البته سربالایی می‌شورند که شستن آن مطابق با قرآن است؛ بعد هم سرشان را زیر شیر می‌گیرند و تمام سر، گوش، پشت گوش و نزدیک گردن را می‌شورند، پایشان را هم می‌شورند. من دربارهٔ وضو در تفسیر قرآن و توضیح همین آیهٔ ششم سوره مائدہ، صد صفحهٔ بحث علمی با اهل‌تسنن کرده و از مدارک خودشان ثابت کرده‌ام که وضویتان باطل است. این وضو درست است که وضوی قرآن و اهل‌بیت علیهم السلام است و ما می‌گیریم.

خدا وضو را در قرآن گفته، یک‌بار هم در سوره بقره گفته که ای پیغمبر، نماز را رو به آن قبله‌ای بخوان که من تعیین می‌کنم و آن هم کعبه است. کل بساط نماز در قرآن، یک کلمه «صلوة»، یک شکل وضو و یک رو به قبله است و هیچ‌چیز دیگری از نماز در هیچ نیست. خدا نگفته نماز، یعنی بعد از اینکه وضو گرفتی، تکبیرة الاحرام بگو؛ این در هیچ جای قرآن نیست. در قرآن ندارد که باید سوره حمد را در نماز بخوانی و واجب است؛ اگر نخوانی، باطل است. این در قرآن نیست که بعد از «وَلَا الصَّالِّينَ»، دوباره یک سوره با «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» بخوان. این در قرآن نیست که وقتی رکعت اول را با حمد و سوره تمام کردی، به رکوع برو و ذکر «سُبْحَانَ رَبِّ الْعَظِيمِ وَبِحَمْدِهِ» بگو. این در هیچ جای قرآن نیست که وقتی از رکوع به آرامی بلند شدی و کامل ایستادی، یک نفس کشیدی، به سجده برو؛ سجده به این است که دو انگشت بزرگ پا، دو زانو، دو کف دست و پیشانی بر روی خاک یا هر چیزی باشد که از مادهٔ خاک است. وقتی مستقر شدی و دیگر تکان نخوردی، حالا «سُبْحَانَ رَبِّ الْأَعْلَى وَبِحَمْدِهِ» بگو؛ سپس «ه» را که گفتی و تمام شد، می‌توانی بلند شوی.

همچنین این در قرآن نیست که دوباره یک رکعت دیگر هم این جوری بخوان. در قرآن نیست که در رکعت سوم بلند شو، یا از «**الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ**» تا «**وَلَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ وَاللّٰهُ أَكْبَرُ**» یا سهبار؛ هر بخوان یا یکبار «**سُبْحَانَ اللّٰهِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ وَلَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ وَاللّٰهُ أَكْبَرُ**» یا سهبار؛ هر کدامش را که دلت خواست. در هیججای قرآن نیست که وقتی این رکعت تمام شد، یک رکعت دیگر هم بهشکل این انجام بده تا چهار رکعت شود. سجدہ رکعت چهارم را که بلند شدی، تشهید است. یک بخش از تشهید، توحید است؛ یک بخش آن، نبوت است؛ یک بخشی آن، امامت و یک بخش هم امنیت است. اینها را هم در تشهید انجام بده.

پس این نمازهایی که الان ما می‌خوانیم و ۱۵۰۰ سال است که پدران و مادران ما و نمازگزاران مؤمن، چه مرد و چه زن خوانده‌اند، هیچ‌چیزی از اینکه در قرآن نیست، ما این نماز را از کجا آورده‌ایم؟ از روایات پیغمبر ﷺ و اهل‌بیت ﷺ آورده‌ایم. آن که خدای ناکرده می‌گوید روایات را باید حذف کرد و فقط باید به‌سراغ قرآن برویم؛ هرچه قرآن گفت و اسلام همین است که قرآن می‌گوید، اصلاً نمی‌شود هیچ عمل الهی را انجام داد.

## احکام روزه‌داری

خدا می‌گوید: «**كُتُبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ**»<sup>۱</sup>؛ چه موقع روزه بگیرید؟ کجای قرآن دارد که در ماه رمضان روزه بگیرید؟ قرآن دارد که رمضان وقت روزه است، اما چگونه روزه بگیریم، چه‌چیزهایی روزه را باطل می‌کند، چه‌چیزهایی نشانه صحت روزه است یا زن شیرده روزه بگیرد یا نگیرد؛ اینها در قرآن نیست. آدمی که دکتر گفته اگر در ماه رمضان روزه بگیری، چشمت ضعیف می‌شود؛ این در هیججای قرآن نیست. اگر یک نفر بگوید که روزه خیلی مهم است و دکتر بی‌خود گفته اگر روز بگیری، چشمت ضعیف می‌شود؛ این شخص اگر روزه گرفت و بعد از ماه رمضان نیم نمره چشمش پایین آمد، تمام روزه‌هایش باطل است و باید قضای همه را بدهد. ولی اینها در کجای قرآن است؟



## حکم غسل و تیمم

غسل با سر و گردن، طرف راست و چپ؛ دو نوع هم داریم: هم می‌شود در استخر غسل کرد که آدم نیت بکند و به‌طور کامل فرو برود، یک حرکت هم به بدنش به نیت غسل بدهد؛ هم می‌شود زیر دوش، اول سر و گردن را شُست، بعد طرف راست و بعد هم طرف چپ بدن را شُست. این کجای قرآن است؟

قرآن درباره تیمم هم می‌گوید: **﴿فَتَعْمِمُوا صَعِيدًا طَيْبًا﴾**<sup>۱</sup> روی خاک پاک تیمم کنید؛ اما از کجای پیشانی و از کجای دست. در قرآن نیست.

## اعمال حج در روایات

روایات همهٔ اینها را بیان کرده است و من اگر بخواهم آیات احکام را در این زمینه برایتان بخوانم، پانصد آیه احکام در قرآن هست؛ مثلاً قرآن می‌فرماید: **﴿وَإِلَهُ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ إِسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا﴾**<sup>۲</sup> اگر بدنست سالم است، راه باز است یا مکه در دست دشمن نیست، این را بازیودن راه می‌گویند. داشتن پول، سلامت بدن، امنیت جاده، امنیت مکه و مدینه، پول رفت و برگشت، لنگ‌نشدن بعد از برگشتن؛ یعنی بازیودن راه. اینها در کجای قرآن است؟ هیچ‌جا! حالا به مکه رفتم، کجای قرآن است که به مسجد شجره برو و لباس‌های را در بیاور، حوله‌ای روی دوشت بیندار، یک حوله به کمرت بیند، بعد بایست و بگو: «لَبَّيْكَ، اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ إِنَّ الْحَمْدَ وَالنَّعْمَةَ لَكَ وَالْمُلْكَ، لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ»، آنگاه مُحرم می‌شود. این کجای قرآن است؟ هیچ‌جا در قرآن نیامده است!

وقتی وارد مسجدالحرام می‌شوی، پروردگار فقط می‌گوید: **﴿وَلَيَطْوُفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ﴾**<sup>۳</sup> دور خانهٔ کعبه که خیلی کهنه و برای زمان ابراهیم **علیه السلام** است، طوف کن؛ اما اینکه باید چند

۱. نساء: ۴۳.

۲. آل عمران: ۹۷.

۳. حج: ۲۹.

دور طواف کنم، از طرف شانه چپ طواف را شروع کنم یا طرف راست، شروع طواف باید از حجرالاسود باشد یا از روبه‌روی حجر اسماعیل ﷺ، در هیججای قرآن نگفته است. طواف باید هفت دور باشد، شروع طواف از روبه‌روی حجرالاسود و از طرف دست چپ بدن باشد؛ فرض کنید که این کعبه و این هم حجرالاسود است، من باید از این طرف طواف کنم، نه از این طرف. در حقیقت، من نباید از دست راست طواف کنم و باید از شانه چپ به طرف کعبه باشد؛ اینها در هیججای قرآن نیست!

به سعی صفا و مروه می‌رسیم: «إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أُولَئِكَ هُنَّ الْمُغْرَمُونَ»<sup>۱</sup> کسی که حج واجب یا عمره رفته و می‌خواهد سعی صفا و مروه انجام بدهد، اول از صفا شروع کند یا از مروه؟ قرآن ندارد! حالا مبدأ جایی که می‌خواهم شروع کنم، کجاست؛ یعنی از بغل همان کوه باید شروع کنم یا احتیاطاً یک قدم بالای کوه بروم؟ از صفا که آمدم، تا کجای مروه بروم؟ وقتی می‌خواهم برگردم، از همان راهی که آمدمام، باید برگردم یا از راه بغلی؟ چند دور باید بروم؟ هفت دور، یعنی کل رفت و آمدم هفت بشود؛ عدد اینها کجای قرآن است؟ هیججای قرآن نیامده است؛ پس چه کسی این همه اعمال حج را برای ما گفته است؟ در قرآن نیست که روز نهم دوباره مُحرم بشوید و به عرفات بروید؛ حتی شکل رفتن به عرفات، مشعر و منا را چه کسی گفته است؟ روایت همه را گفته است.

## حکم ازدواج

حالا یک حکم دیگر را برایتان عرض می‌کنم؛ قرآن مجید می‌فرماید: «فَإِنَّكُمْ مُوَاطَابُ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ»<sup>۲</sup> با زنان پاکیزه‌ای که دلخواهتان است و عفیفه و اهل ایمان هستند، ازدواج کنید؛ چون در سوره نساء می‌گوید: با زن بدکاره و لاابالی ازدواج نکنید که هم خودتان و

۱. بقره: ۱۵۸

۲. نساء: ۳

## اخلاق، حلقه اتصال ایمان و عمل

هم بچه‌هایتان ضرر می‌کنید. همچنین با زنانی که دوست و معشوق پنهانی دارند و دوست دختر و دوست پسر هستند، ازدواج نکنید؛ اینها پاک‌دامن نیستند. قرآن فقط می‌گوید ازدواج؛ این عقد و ازدواج که دو کلمهٔ عربی است، حالا یا داماد بلد است و خودش می‌خواند، یا عروس بلد است و می‌خواند. در عقد دائم، مثلاً یک نفر دیگر می‌خواند و می‌گوید: «رَوَجْتُ مُؤْكِلَتِي فُلَانَةً مُؤْكِلِي فُلَانَا عَلَى الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ»، این صیغهٔ عقد دائم کجای قرآن است؟ این صیغه از قرآن در نیامده، بلکه در روایت است. در حقیقت، اگر بچه می‌خواهد حلال‌زاده باشد، صیغهٔ عقد در قرآن نیست و قرآن فقط می‌گوید: «فَإِنْ كُحْوا» ازدواج بکنید؛ قرآن همین را می‌گوید، اما صیغه‌ای که دو نفر نامحرم را به هم محرم می‌کند، کجای قرآن است؟ هیچ کجای قرآن نیست.

## عامل اصلی گمراهی انسان

به سراغ جملهٔ اول منبر بروم؛ اسلام جامع و کامل، قرآن و روایات اهل‌بیت<sup>ع</sup> است. حالا ائمهٔ ما می‌گویند اگر فقط به سراغ روایات بروی و کاری به قرآن نداشته باشی، گمراه شده‌ای؛ اگر فقط به سراغ قرآن بروی و کاری به روایات اهل‌بیت نداشته باشی، باز هم گمراه شده‌ای. من اگر فقط به سراغ قرآن بروم، نمی‌توانم نماز بخوانم. حالا قرآن روی سینه‌ام، روی سرم، پای سفره عقدم، در ماشینم یا در یک جعبهٔ طلا به اتفاق آویزان است؛ اگر فقط و فقط به سراغ قرآن بروم، نمی‌توانم به دین عمل بکنم. دین از کجای قرآن درمی‌آید؟ اصلاً احکام الهی از کجای قرآن درمی‌آید؟

آن که می‌گوید قرآن برای ما بس است، ما به او می‌گوییم: قرآن می‌گوید «أَقِمِ الصَّلَاةَ»، نماز را بگویی چه! او نمی‌تواند بگوید؛ چون شکل نماز یا شکل ازدواج یا شکل حج یا مبطلات روزه در هیچ‌جای قرآن نیست! مثلاً قرآن دربارهٔ مریض در ماه رمضان یک جمله دارد: «فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مُرِيضًا»<sup>۱</sup> اگر کسی از شما مرد و زن مریض است، روزه‌اش را بعد از



ماه رمضان بگذارد که خوب خوب شد. کدام مریض؟ قرآن ساكت است. یک نفر دو روز به ماه رمضان مانده، صد درصد سالم است؛ اما وقتی دکتر می‌رود و می‌گوید می‌خواهم روزه بگیرم، دکتر می‌گوید بخواب تا معاینه‌های کنم. دکتر هم یک ذره دین ندارد، اصلاً اسلام را قبول ندارد! دکتر معاينه‌اش می‌کند و می‌گوید: مقدمه بیرون ریختن کهیر سخت برای شما مشهود است و خودت نمی‌دانی. این داروها را باید چهار ساعت به چهار ساعت مصرف بکنی. دین ما در روایت می‌گوید و در قرآن نیست، اگرچه دکتر بی‌دین است؛ اگر گفت روزه برای تو ممنوع است، بر تو ممنوع و حرام است که روزه بگیری. خدا به طب احترام گذاشت، ولو طب به دست یک دکتر کافر باشد؛ ولی اینها در قرآن نیست.

## اسلام جامع و کامل

اسلام عبارت است از قرآن و اهل بیت علیهم السلام. امشب کاملاً به این عنایت فرمودید که اسلام نه به تنها یی، قرآن است و نه به تنها یی، فرهنگ اهل بیت علیهم السلام است؛ بلکه اسلام ترکیی از قرآن و فرهنگ اهل بیت علیهم السلام است. خیلی جالب است که خدا حدود پنج بار در قرآن راجع به پیغمبر صلوات الله علیه و آله و سلم می‌گوید: «وَ يَعْلَمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ» شما قرآن مرا نمی‌فهمید! خدا این مطلب را به همه می‌گوید، عرب‌ها هم همین‌طور؛ با اینکه قرآن به زبان عرب نازل شده است، شما یک عرب بیانی را پیدا کن که زبانش زبان قرآن باشد و با زبان قرآن به او بگو من می‌خواهم خدا را عبادت بکنم، خدا می‌گوید: «أَقِمِ الصَّلَاةَ» نماز بخوان؛ این نماز چیست؟ می‌گوید من نمی‌دانم! اگر از یک عرب که جد و آبادی عرب است و دین هم ندارد، ولی زبان مادری اش عربی است، سؤال کنی و بگویی نماز چه شکلی است، او نمی‌داند؛ حتی یاران پیغمبر صلوات الله علیه و آله و سلم هم بلد نبودند. خدا می‌گوید: مسئولیتی که به پیغمبرم دادم، تعلیم قرآن است. وقتی می‌گوییم «أَقِمِ الصَّلَاةَ»، پیغمبر صلوات الله علیه و آله و سلم باید همه را جمع بکنند و بگویند که معنی آیه این است: وضو بگیر، در زمان معین رو به قبله بایست، تکبیره‌الاحرام بگو، حمد و سوره بخوان، رکوع برو که این ذکرشن است، سجده برو که این ذکرشن است، رکعت سوم که این ذکرشن است، تشهد که این ذکرشن است، حالا «السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ» بگو.



## اخلاق، حلقه اتصال ایمان و عمل

وقتی از نماز بیرون آمدی، هم گناهانت ریخته شده و هم خدا پاداش عظیمی برایت مقرر کرده است. اینها کار روایت است؛ بنابراین اسلام یعنی قرآن و روایت.

### اسلام حقیقی در نظر زینب کبری

کل اسلام چیست؟ اینهایی که من می‌گوییم، زینب کبری در کوفه به مدت سه سال در سه کلاس به خانم‌ها درس داده است: کلاس فقه، کلاس تفسیر و کلاس اخلاق. قبل از اینکه به کوفه بیاید، این سه کلاس را در مدینه داشت و وقتی هم که با آن‌همه داغ برگشت، باز هم این کلاس‌ها را داشت. در واقع، حرف‌های زینب کبری در توضیح فقه، همان روایات پدرش امیرالمؤمنین، مادرش صدیقه کبری، جدش پیغمبر و برادرانش امام مجتبی و ابی عبدالله است. این جوری که ما اسلام را از زینب کبری یاد گرفته‌ایم و حالا برای شما می‌گوییم، ترکیبی از سه حقیقت است:

#### الف) ایمان

ایمان، یعنی باور داشتن خدا، قیامت، فرشتگان و انبیای قرآن.

#### ب) عمل اسلام

بخش دوم بخش عمل اسلام است؛ مثل نماز، روزه، زکات، خمس، امر به معروف و نهی از منکر (البته با زیان نرم و با محبت)، تولی، تبری، دستگیری از مستمندان، کمک به ورشکسته و افتاده (اینهایی که جزء واجبات است)، احکام ازدواج و احکام نماز از امور عملی اسلام هستند.

#### ج) اخلاق اسلام

بخش سوم هم که ساختمان را کامل می‌کند و اگر بخش سوم نباشد، نهایتاً آن دو ساختمان فرو می‌ریزد، بخش اخلاق اسلام است؛ حریص نبودن، طمعکار نبودن، فحاش نبودن، ظالم نبودن، بی‌تحمل نبودن، متکبر نبودن، حسود نبودن، مهربان بودن، فروتن بودن، متواضع بودن، محبت داشتن.

## اخلاق، حلقه اتصال ساختمان ایمان و عمل

این بخش سوم حلقه بین آن دو بخش است؛ یعنی ساختمان ایمان و عمل با حلقه اخلاق بسته و حفظ می‌شود. اگر اخلاق فرو بریزد، دست راستی و دست چپی هم فرو می‌ریزد. هیچ‌کس نگفته است که طلحه و زبیر منافق بودند، بلکه این دو واقعاً مؤمن بودند و روزگاری ایمان بالایی داشتند. همین طلحه این‌قدر آدم خوب و مؤمنی بوده که وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام می‌خواستند برای ابی عبدالله علیه السلام زن بگیرد، به سراغ دختر طلحه رفت. این دختر در دامن این پدر و مادر، واقعاً دختر بسیار متدينی بار آمده بود. دختر طلحه را گرفت که مادر حضرت سکینه علیه السلام است. آن‌وقت در این کره زمین، از زمان آدم علیه السلام تا الان، هیچ مردی و پدر هیچ دختری در داماد داشتن، شانس طلحه را نداشته است. او دامادی مثل ابی عبدالله علیه السلام دارد. طلحه با رفیقش ساختمان ایمان و عمل خوبی داشتند، اما چار زشتی اخلاقی به‌نام عشق به صندلی شدند که این صندلی با بیعت مردم در اختیار امیرالمؤمنین علیه السلام قرار گرفت و این دو گفتند: ما چه‌چیزی از علی کمتر داریم و چه کسی گفته که علی حاکم باشد؟! ما باید باشیم!

برای کشتن امیرالمؤمنین علیه السلام لشکرکشی کردند، ولی موفق نشدند که امام کش بشوند. یکی از آنها بیرون از جنگ و یکی هم داخل جنگ کشته شد و هر دو به جهنم رفتند؛ چون یک بخش دین را از دست دادند. جنگ با علی علیه السلام کفر است و عذاب دارد که اینها یک بخش دین را از دست دادند. دین اسلام، اعتقاد، عمل و اخلاق است و کل قرآن و روایات، بیان‌کننده همین سه بخش هستند.





جلسہ سوم

پروردگار، عاشق حنات

اخلاقی



## مقدمه مبحث

آنچه ابليس برای حضرت نوح ﷺ بیان کرد، شش مورد از رذایل اخلاقی بود که این رذایل اخلاقی در برابر حسنات اخلاقی است. شش رذیلت اخلاقی عبارت بودند از: خشم، قضاوت‌های نابجا، خلوت‌کردن با نامحرم، کبر، حرص و حسد. امیرالمؤمنین علیهم السلام فرمایند: هر کدام از این شش مسئله که در وجود انسان باشد، انسان به اندازه حوزه آن یک رذیلت از رحمت پروردگار محروم است. چرا؟

حضرت سیدالشهداء علیه السلام از پیغمبر ﷺ در این باره نقل می‌کنند؛ حدود هفت سال از عمر ابی عبدالله علیه السلام با پیغمبر ﷺ بود و در روز وفات پیغمبر ﷺ هفت ساله بودند. حضرت پنج سال از عمرشان را از پیغمبر ﷺ روایت و مطلب شنیده‌اند و اینها را به بعدی‌ها انتقال داده‌اند. کم‌کم از زمان امیرالمؤمنین علیه السلام و خود پیغمبر ﷺ که نوشتند، تدوین و در صفحات به‌اصطلاح ماندگار وارد شد. این روایت‌های گفته شده تا زمان غیبت امام دوازدهم به چهارصد کتاب تبدیل شد؛ یعنی شیعه از زمان رسول خدا ﷺ تا ابتدای غیبت، چهارصد کتاب علمی روایتی با بنیان پیدا کرد. البته علم بعد از غیبت صغیر گستردگی داشت و تا زمان ما به هزاران کتاب علمی رسیده است. بعضی از دانشمندان ما مثل علامه حلی که حدود ۸۴ سال داشت، ۵۲۳ جلد کتاب بدون کمک و به تنها بیان نوشته است. مرحوم فیض کاشانی تقریباً در قرن یازدهم در شهر کاشان و بدون داشتن امکانات، سیصد جلد کتاب نوشته که بعضی از کتاب‌های او جدیداً چاپ شده است. یکی از کتاب‌های او مثل کتاب



«وافی» نزدیک ۲۵ هزار صفحه است و کتابی بسیار علمی، اسلامی، دینی، جامع و کامل است. این کتاب در اصفهان هم چاپ شده و کتاب فوق العاده‌ای است. با گسترش علم، کتاب هم گسترده شد؛ چون شیعه از زمان پیغمبر ﷺ اعتقاد داشت که علم و روایت و تفسیر آیات را با نوشتن از نابودشدن حفظ کند.

### پروردگار، عاشق ارزش‌های اخلاقی

این روایت در یکی از کتاب‌های عظیمی است که در همان کتاب‌های صدر اسلام نوشته شده است. ابی عبدالله علیه السلام می‌فرمایند: «کَانَ يَقُولُ مِنْ خُودِهِ، نَهْ يَكْبَارُ وَ نَهْ دَوْبَارُ، بَلْ كَهْ بَارَهَا از پیغمبر ﷺ شنیدم که می‌فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يُحِبُّ مَعَالِي الْأُمُورِ وَ يُكْرَهُ سُمْسَافَهَا» شخص پروردگار عاشق ارزش‌های است و از پستی‌ها نفرت دارد.

یک رشته از ارزش‌های حسنات اخلاقی و یک رشته از پستی‌ها، رذایل اخلاقی است. وقتی ارزش‌های اخلاقی در وجود هر انسانی قرار بگیرد، به تناسب اینکه خدا عاشق ارزش‌های اخلاقی است، عاشق دارنده ارزش‌ها هم هست. در حالی که اگر وجود هر کسی به پستی‌های اخلاقی آلوده باشد، مثل همین‌ها یکی که ابلیس برای نوح تعریف کرده و شش تا را گفته است، چون خدا از پستی‌ها نفرت دارد، او هم منفور پروردگار خواهد بود.

### لحاجت در برابر حق، اخلاقی ذشت و ناپسند

امام صادق علیه السلام روایتی را بیان کرده‌اند که روایت خیلی بالارزشی است؛ ایشان می‌فرمایند: تعدادی از کافران در جنگی اسیر شدند. پیغمبر اکرم ﷺ در جنگ‌هایی که پیروز می‌شدند، وقتی اسیر می‌گرفتند، سه پیشنهاد به اسرا برای آزادشدن‌شان می‌دادند؛ چون دوست نداشتند که اسیر را نگه دارند. پیشنهاد اول این بود که اسلام را قبول بکنید، البته نه بالاجبار؛ بلکه می‌گفتند حرف‌های ما و قرآن را بشنوید و فرهنگ اسلام را ملاحظه کنید، بعد قبول بکنید. این به سود خودتان است و سعادت دنیا و آخرت شما را تأمین می‌کند. بعضی از اسرا قبول می‌کردند و لجاجتی در برابر حق به خرج نمی‌دادند.



لجاجت اخلاق خیلی زشته است که آدم با حق روشن، معلوم و عقلی لجاجت بکند، آن را قبول نکند و بگوید «دو دوتا چهارتا» غلط است و «دو دوتا» چهارتا نمی‌شود. ایستادن در مقابل مسائل الهی، ایستادن در مقابل دو دوتا چهارتاست. وقتی قرآن مجید می‌گوید شما سه حقیقت را در زندگی تان بربپا بکنید و سه مسئله را هم از زندگی تان حذف بکنید.

### برپایی سه حقیقت در زندگی

#### الف) عدالت و میانه‌روی

﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ﴾<sup>۱</sup> یکی از سه مسئله‌ای که قرآن می‌گوید انتخاب بکنید، عدالت و میانه‌رو بودن است؛ یعنی نه آدم افراطی و نه تفریطی باشید. به قول سعدی:

نه چندان بخور که از دهانت برآید      نه چندان که از ضعف جانت برآید

آدم‌های عادلی در خواب، خوراک، لباس، معاشرت، زندگی روزمره و برخورد با زن و بچه‌تان باشید؛ یعنی نه بیش از اندازه، یعنی افراط و نه کمتر از اندازه، یعنی تفریط بکنید. عدالت هم از قبیل همین دو دوتا چهارتاست. ما نمی‌توانیم چهارتا را از دو دوتا جدا بکنیم؛ یعنی نمی‌شود به دو ضرب در دو بگوییم چهارتا نشو! عدالت در قرآن به معنای «نه افراط و نه تفریط کن» است، ما باید چه کار بکنیم؟ افراط بکنیم، کار بدی است؛ تفریط بکنیم، کار بدی است؛ اینجا باید چه کار بکنیم؟ اگر نه افراطی باشیم، نه تفریطی و عدالت را نخواهیم، باید چه کار بکنیم؟ آیا می‌توان عدالت را از زندگی بشر قیچی کرد؟ شدنش که می‌شود؛ اما اگر قیچی بکنیم، همه مردم یا بیشتر مردم دچار افراط‌ها و تفریط‌های بدی می‌شوند. پس عدالت باید در زندگی بماند که همان معنی دو دوتا چهارتاست.

#### ب) احسان و نیکوکاری

«وَالْإِحْسَانُ» دومین چیزی که لازم است در زندگی تان انتخاب بکنید، خدا می‌فرماید که نیکوکاری است؛ نیکی به خودتان، نعمت‌ها، عالم طبیعت، آب‌ها و کره زمین. البته من

۱. نحل: ۹۰

## اخلاق، حلقه اتصال ایمان و عمل

نمی‌توانم روایات همه این حرف‌ها را برایتان در یک سخنرانی بخوانم. پیغمبر ﷺ می‌فرمایند: آلوده کردن آب و هوای مردم و گرفتن جلوی نور مردم حرام است. حالا هرچه می‌خواهند به ما بگویند؛ بگویند خیلی قدیمی فکر می‌کنی! پیغمبر ﷺ می‌گویند: گرفتن جلوی آفتاب و نور مردم حرام است. طلوع آفتاب از مشرق است. پنج خانه در این کوچه هست که سه خانه ده طبقه در برابر شان می‌سازند و اینها دیگر آفتاب نمی‌بینند. پیغمبر ﷺ می‌گویند که این حرام است؛ چون وقتی زن، مرد، بچه‌ها و نوزاد آفتاب نبینند، هم در معرض انواع میکروب‌ها و ویروس‌ها قرار می‌گیرند و هم دچار بیماری پوستی می‌شوند. حالا شما بگو این فکر قدیمی است!

آلوده نکردن آب که یک مسئله عاقلانه است؛ شما ببینید هر سال که یک یا دوبار این سدها را نشان می‌دهند، این قدر پلاستیک زباله در این سدهاست. این آلوده کردن آب است! کنار سد نشسته‌ای، خورده‌ای و خوابیده‌ای، لذت برده‌ای و بعد هم زباله‌ها را در کیسه‌ای کرده، در رودخانه می‌اندازی که به‌طرف دریا برود؛ یا در جنگل نشسته‌ای و لذت را برده‌ای، این چهارتا چوب را که آتش زده بودی و روی آن چای درست کرده‌ای، خاموش نکرده‌ای و ده هکتار جنگل را به آتش کشیده‌ای. عدالت و احسان، یک واقعیات دو دوتا چهارتا هستند.

### ج) رسیدگی به مشکلات اقوام و نزدیکان

«وَإِيتاءِ ذِي الْقُرْبَى» به داد قوم و خویش‌هایتان برسید، چون هم‌خون و همنوع شما هستند؛ اگر مشکل دارند، مشکلشان را حل کنید؛ اگر درد دارند، دردشان را درمان بکنید. این مسائل الهی و اخلاقی که همین سه موضوع در این آیه شریفه، یعنی عدالت، احسان و «إِيتاءِ ذِي الْقُرْبَى» ارزش اخلاقی هستند؛ «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يُحِبُّ مَعَالِي الْأُمُور» خدا اینها را دوست دارد و عاشق ارزش‌هاست.

۴۶

امر پروردگار به پرهیز از امور پست  
«وَيَكْرَهُ سُفْسَافَهَا» همین‌گونه از امور پست هم متنfer است، امور پست چیست؟ این آیه سه‌تای آن را بیان می‌کند:

### الف) پرهیز از گناهان بزرگ

«وَيَنْهَا عَنِ الْفَحْشَاءِ» از گناهان بزرگ بپرهیزید.

### ب) اجتناب از امور نفرت‌انگیز

«وَالْمُنْكَرِ» از اعمالی که مورد نفرت خانواده و پدر و مادر است، بپرهیزید. وقتی پدر و مادری می‌شنوند که بچه‌شان تریاکی، هروئینی یا حشیشی شده یا خدای ناکرده رابطه نامشروع برقرار کرده، حالا دختر یا زن، بالاخره ناموس مردم و مملکت است، نفرت پیدا می‌کنند. اسم اموری که مورد نفرت است، منکر است.

### ج) پرهیز از تجاوز به حقوق دیگران

«وَالْبَغْيِ» تجاوز به حقوق، مال و حق نوبت مردم. من در نانوایی می‌روم، باید به نوبت بایستم و نان بگیرم. اگر با شاطر آشنا هستم، از آن طرف اشاره بکنم که دوتا نان به من بدھ، این «بغی» است؛ یا در موارد دیگر، مثل تجاوز به زمین، مغازه، مال، امنیت، استراحت و راحتی مردم. خدا می‌گوید اینها را نداشته باشید که مورد نفرت پروردگار است؛ اما حسنات مورد محبت خداست و در چنانچه هر کسی باشد، خدا دوستش دارد.

### پیشنهادهای پیغمبر ﷺ به اسرای جنگی

#### پذیرفتن دین اسلام

پیغمبر ﷺ اسیر را به این حرف‌ها دعوت می‌کردند: اینها که دو دوتا چهارتا بود، اما بعضی از اسیرها لجبازی می‌کردند و می‌گفتند: ما این دین را قبول نداریم! نه اینکه پیغمبر ﷺ به طور کلی به آنها بگویند اسلام را قبول بکنید، بلکه شرح داده و ریشه‌های حقیقی اسلام را توضیح می‌دادند. توحید اسلام این‌گونه است، رفتار با زن و بچه در اسلام این‌گونه است، رفتار با مردم این‌گونه است، حلال خدا این‌گونه است یا حرام خدا این امور است. ابتدا توضیح می‌دادند و بعد به اسیر می‌گفت که حالا این دین را قبول کن و همین‌الآن آزاد شو. عده‌ای از اسیرها که آدم‌های بالانصفای بودند، قبول می‌کردند و فوری هم آزاد می‌شدند. البته



## اخلاق، حلقه اتصال ایمان و عمل

آزاد هم بودند که در مدینه بمانند، مغازه و خانه بگیرند و زن و بچه‌شان را آنجا بیاورند یا به شهر خودشان برگردند. اسلام طبق آیات قرآن، دین آسان است. من جدیداً کتابی به نام «اسلام، دین آسان» حدود سیصد صفحه نوشتہ‌ام که تازه چاپ شده و شاید دو ماه نشده باشد که از چاپش گذشته است. اسلام یعنی دینی است که هر ملتی به راحتی می‌توانند تا قیامت به آن عمل بکنند، به این اسلام آراسته بشوند و مسلمان باشند؛ چون اصلاً سختی در این دین وجود ندارد.

شما برخورد پیغمبر ﷺ را با اسیر جنگی ببینید؛ اسیری که آدم‌های پیغمبر ﷺ را کشته، به غارتگری آمده و جنگ را بر پیغمبر ﷺ تحمیل کرده است. ما می‌بینیم وقتی اسیر گرفته می‌شده، پیغمبر ﷺ نه عصبانی بودند، نه از کوره درمی‌رفتند، نه حرف بد می‌زدند و نه تنده و بداخل‌الاقی می‌کردند؛ بلکه فقط سه پیشنهاد به اسیر می‌دادند: اول اینکه، این دین را پذیر و حرف دین ما هم این است؛ اگر می‌پذیرفت، همان وقت آزاد بود. حالا هر کاری هم که در جنگ کرده بود، پیغمبر ﷺ می‌گفتند این کارها را در زمان کُفرش کرده و الان که مسلمان شده، خدا گذشته‌اش را بخشیده و دیگر باید آزاد باشد.

## آموزش خواندن و نوشتن به ده مسلمان

پیشنهاد دوم، پیغمبر ﷺ به اسیران می‌فرمودند: هر کدام از شما که سواد خواندن و نوشتن دارید (بعضی از اسرا برای قبیله‌هایی بودند که خواندن و نوشتن بلد بودند؛ اسم قبیله‌ها در ذهنم هست و کاری به نامشان نداریم، اما در حد خودشان با سواد داشتند)، به ده‌نفر از مسلمان‌های ما سواد خواندن و نوشتن یاد بدهید؛ حالا بیست‌روز، یک‌ماه یا ده‌روز می‌کشد، بسته به هنر معلم بود. ده‌نفر از ما را سواد یاد بدهید تا آزاد بشوید و بروید. حضرت دیگر نمی‌گفتند مسلمان بشوید؛ چون «مسلمان بشوید»، یک پیشنهاد بود و پیشنهاد دومشان این بود که ده‌نفر را با سواد کنید.

به راستی پیغمبر ﷺ چقدر برای علم ارزش قائل بودند و علم را دوست داشتند! چقدر مایل بودند که مسلمان بی‌سواد با سواد بشود و دوست نداشتند مسلمانی بی‌سواد و جاهم باشد، بلد نباشد بخواند و بنویسد.



## خریدن جان خود از مسلمانان

اینجا هم عده‌ای قبول می‌کردند، اما عده‌ای هم لجبازی می‌کردند و می‌گفتند نه، ما علم خودمان را به شما منتقل نمی‌کنیم. به نظر شما، پیغمبر ﷺ دیگر باید چه کار می‌کردند؟ از دست اسیر عصبانی نشده و از کوره در نرفته بودند، پیشنهاد خوب هم به آنها می‌داد، چه کار باید می‌کردند؟ پیشنهاد سوم هم این بود که اگر می‌خواهید مسلمان نشوید، اشکالی ندارد؛ اگر می‌خواهید دهنفر از ما را سواد یاد ندهید، سواد یاد ندهید؛ ولی شما جنگ را به ما تحمیل کردید و جنگ برای ما هزینه برداشته است، باید خودتان را از ما بخرید. قیمتی هم می‌گذاشتند که اسیر بتواند قیمت خودش را بدهد. این پول پول زور نبود، بلکه توان جنگی بود که تحمیل کرده بودند. اسیر پول می‌داد، مسلمان هم نمی‌شد، کسی را هم باسواد نمی‌کرد و آزاد می‌شد.

## تصمیم عادلانه پروردگار در حق اسرای لجوج

اما اگر مسلمان نمی‌شد، کسی را هم باسواد نمی‌کرد و خودش را هم نمی‌خرید، اینجا حکم‌ش طبق دستور خداست و دیگر کاری به پیغمبر ﷺ نداشت. خدا ما را خلق کرده و مالک ماست، کاری می‌کنیم که مالک ما می‌گویید: دیگر نمی‌خواهم جان او باقی بماند، او را بکشید! این حکم الهی است که حکم ظالمانه‌ای هم نیست، بلکه تصرف در ملک خودش است. طرف ظلم کرده، اکنون هم حاضر نیست از ظلمش توبه کند و پول آزادی‌اش را بدهد، مسلمان‌ها را باسواد کند یا دین خدا را قبول بکند، او بنده خداست و تصمیم خدا در حق او عادلانه است که به پیغمبر ﷺ بگوید او را بکش؛ چون اگر بماند، ضرر دارد! غده است، جراحی کن.

چند اسیر به اعدام محکوم شدند؛ اولی را کشتند، دومی را کشتند، سومی را هم کشتند. آخر بعضی از افراد خیلی متکبر هستند و می‌گوید مرا بکش، اما خدا و دین را قبول نمی‌کنم، باسواد هم نمی‌کنم و خودم را هم نمی‌خرم. این اخلاق لجاجت خیلی زشت است و ضرر دارد. آدم را از رحمت پروردگار محروم می‌کند. سومی هم کشته شد و نوبت به یک



## اخلاق، حلقه اتصال ایمان و عمل

جوان رسید. پیغمبر اکرم ﷺ فرمودند: این جوان را نکشید، بعدی را بکشید. چندتایی که باید اعدام بشوند، اعدام شدند. حضرت به این جوان فرمودند: شما آزاد هستی، برو! جوان گفت: من دین را قبول نکردم، دهتا را هم که باسود نکردم، پول خرید خودم را هم ندادم، برای چه آزاد هستم؟

### دین اسلام، دین محبت و ارزشمند

شما ببینید این دین چقدر دین بالارزشی است! الان هیچ دینی در کره زمین قابل مقایسه با اسلام نیست. بعضی از جوان‌ها به این کلیساها خانگی می‌روند و مسیحی می‌شوند. من از چندتایی که مسیحی شده بودند، سؤال کردم که چرا مسیحی شدید؟ گفتند: برای اینکه دین مسیح ﷺ دین محبت است. خیلی دین محبت است! حالا اینها از اسلام خبر ندارند که سرپای اسلام محبت است. دین مسیح ﷺ دین محبت بوده است، اما نه این دین کلیسا، به آنها گفتم: آیا محبت شما را به دین کلیسا کشید؟ گفتند: بله! گفتم: آمریکایی‌ها، انگلیس‌ها و فرانسوی‌ها مسیحی هستند یا نه؟ من یکی از کارهای مسیحی‌های فرانسه را به شما زمان «دوگل» می‌گوییم که رئیس جمهور فرانسه بود و الجزایر را استعمار کرده بودند. سرهنگ‌ها، سرتیپ‌ها، فرماندهان و سربازان مسیحی که می‌گویید محبت محبت، صدهزار دختر، پسر، جوان، پیر و متوسط را در یک روز به بیابانی در الجزایر (این مطلب را در تاریخ فرانسه و الجزایر نوشته‌اند. صدهزار تا را فکر کنید چندتاست!) آوردند، بولدوزر گودالی کنند، گازوئیل ریختند و آتش زندن، هر صدهزار تا را زنده‌نده سوزانند. این محبت کلیساست! آمریکا یک میلیون نفر را تا حالا در عراق کشته، این محبت کلیساست! هیچ‌جای افغانستان از دست سربازهای آمریکا سالم نیست، این محبت کلیساست! خودم چندین بار از خانم کلینتون شنیدم که داعش ساخت من و اوباماست، این محبت کلیساست! کلیسا محبت است؟! مسیحیت امروز جهان محبت است؟ سیصد سال انگلستان صد کشور را به قیمت کُشتن عالمان و آزادی خواهان آنها استعمار کرده بود و تمام ثروت‌شان را غارت کرد. از زمان ملکه ویکتوریا صد کشور در استعمار انگلستان بود و خدا می‌داند چقدر آدم در



این صد کشور کشته‌اند. من یک سخنرانی با سند کتبی از یکی از وکلای مهم مجلس عوام انگلستان دارم که پشت تربیون گفته است: اگر خدا هرچه عذاب در این عالم دارد (اینها ی که می‌گوییم، اگر دلتان خواست، بیاورم و جلوی چشمنان بخوانم) و اگر عالم‌های دیگر هم عذاب دارد، همه را جمع بکند و در سر ما انگلیسی‌ها بریزد، کم ریخته است، از جنایاتی که ما به بشر کردہ‌ایم! این محبت کلیساست.

آدم اسلام، خدا، پیغمبر ﷺ، امیرالمؤمنین علیه السلام، ابی عبدالله علیه السلام و زهرا علیه السلام را رها بکند، به کلیسا برود و بگوید که کلیسا دین محبت است؛ مگر اسلام دین خشونت، غصب یا بگیر و ببند است؟ آنها ی هم که این کارها را می‌کنند، والله مسلمان نیستند!

### نجات جوان اسیر به خاطر خصایل نیکوی اخلاقی

این جوان به پیغمبر ﷺ گفت: چرا مرا آزاد می‌کنید؟ پیغمبر ﷺ فرمودند: تو اعدامی بودی، اما جبرئیل نازل شد و به من گفت: خدا می‌گوید این جوان را نکش؛ چون او چند خصلت دوست‌داشتنی دارد: «الْغِيْرَةُ الشَّدِيدَةُ عَلَى حَرَمَكَ وَالسَّخَاءُ وَ حُسْنُ الْحُلْقِ وَ صِدْقُ اللِّسَانِ وَ الشَّجَاعَةِ» غیرت بر مادر و زن و خواهرش دارد، آدم راست‌گو، شجاع، نان‌رسان و سخاوتمندی است. خصلت‌های نیکی که در این ظرف است، دوست دارم؛ اگرچه ظرف آلوده است، قبول می‌کنم که این ظرف با این خصلتها بماند. جوان گفت: نمی‌روم! پیغمبر ﷺ فرمودند: آزاد هستی! گفت: باشد، نمی‌روم؛ تو مرا با این خدا و دینت آشتی بدله، می‌خواهم پیش تو بمانم.

پیغمبر ﷺ هم اسلام را به او ارائه کردند و جوان مسلمان شد. سپس حضرت فرمودند: حالا مسلمان و پاک شدی، کل گناهان گذشته‌های هم بخشیده شد، می‌توانی بروی. باز هم جوان گفت: نمی‌روم! جلوی روی خودم با این زبان پاکت دعا کن تا در جنگ بعدی شهید بشوم. امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: پیغمبر ﷺ هم دعا کردند، در جنگ بعدی هم شهید شد. این اخلاق است.





جلسہ چھارم

حسنات و سینمات اخلاقی



## کتاب‌های اخلاقی، برگرفته از قرآن و روایات

علمای شیعه کتاب‌های مختلفی را در علوم گوناگون نوشته‌اند. یک رشته از تألیفات آنها که از بهترین تألیفات دوره تاریخ انسان است، کتاب‌های اخلاقی‌شان است. البته این کتاب‌ها از قرآن و روایات اهل‌بیت<sup>علیهم السلام</sup> ریشه گرفته است. تعدادی از این کتاب‌ها از قرن چهارم تا همین زمان در ذهن من هست. یکی از قدیمی‌ترین کتاب‌های اخلاقی، «طهارۃ الاعراق» است؛ یکی دیگر از کتاب‌های اخلاقی، «اوصاد الاشراف» خواجه نصیرالدین طوسی است که مطالب آن از اسمش پیداست؛ یکی از کتاب‌های مهم اخلاقی که می‌توان گفت از همه کتاب‌ها مفصل‌تر است، «محجۃ البیضاء» نوشته فیض کاشانی است. این کتاب حدود چهارهزار صفحه است و ترجمه‌هی هم شده که من خبر نداشتم. در منزل یکی از دوستانم در شهر اصفهان دیدم. بعد از مرحوم فیض، تقریباً اوخر زندیه، مرحوم ملامهدی نراقی کتاب «جامع السعادات» را نوشت که فرزندش ملااحمد، این کتاب را تحت عنوان «معراج السعادة» ترجمه کرد. بعد از اینها هم کتاب‌های زیادی نوشته شده است. من خودم کتابی در محور همین مسائل اخلاقی دارم که پانزده جلد است و هر جلد آن نزدیک چهارصد صفحه است. وقتی آدم این کتاب‌ها را می‌بیند، معجزه اسلام را می‌بیند؛ پیغمبر<sup>صلوات الله علیه و آله و سلم</sup> و ائمه طاهرين<sup>علیهم السلام</sup> ۱۵۰۰ سال پیش نشان داده‌اند که مهم‌ترین روان‌کاو و روان‌شناس بوده‌اند. البته لابهای کتاب‌هایی که در علوم دیگر نوشته شده، باز بحث اخلاق، نه به مفصلی کتاب‌هایی که مستقل‌اً در این بحث نوشته شده است، دیده می‌شود.



## ریشهٔ حسنات اخلاقی در وجود پروردگار

من خلاصه‌ای از کل این کتاب‌ها را برایتان عرض بکنم؛ از کتاب «طهارت‌الاعراق» که قدیمی‌ترین کتاب اخلاقی است تا کتاب‌هایی که در این روزگار نوشته شده است. این بزرگواران براساس قرآن و مکتب اهل‌بیت نوشته‌اند که اخلاق در دو ناحیه است؛ یک ناحیه‌اش، حسنات اخلاقی، یعنی صفاتی که اصلش در پروردگار و بی‌نهایت است. این صفات پروردگار در قرآن مجید نزدیک دوهزار آیه است که کم نیستند و بخشی از اخلاق پروردگار را بیان می‌کنند. خدا اهل گذشت است که این یک مسئله اخلاقی است. زود گذشت یا دیر گذشت است؟ اگر دیر گذشت بود، باید می‌گفتیم پروردگار کمبود مهر و محبت دارد. دیر گذشت نیست و زود گذشت است. خدا قدرت دارد که دیر گذشت باشد، ولی ما نمی‌توانیم یک مورد در قرآن یا روایات پیدا بکنیم که پروردگار عالم از قدرتش سوءاستفاده کرده باشد، بگوید من قوى هستم و فعلاً نمی‌خواهم گذشت بکنم، شما هم نمی‌توانید کاری بکنید.

خدا این جور نیست! اگر جای گذشت باشد، امیر المؤمنین علیه السلام در دعای کمیل به ما فرموده‌اند که خدا «سَرِيعُ الرَّضَا» است. «سریع» از نظر ما طلبه‌ها، یا صفت مشبهه یا صیغهٔ مبالغه است. «سریع» بر وزن فعال، بر وزن رحیم؛ یعنی گذشت پروردگار عالم بسیار سریع است و این سرعتش فوق العاده است! سرعت کمی نیست که بگوید من یک ساعت دیگر از گناه بندهام گذشت می‌کنم؛ به محض اینکه زمینه گذشت از طرف عبد فراهم شود، چون زمینه گذشت باید از طرف او فراهم بشود، گذشت می‌کنم. «یا سَرِيعُ الرَّضَا» یک صفت اخلاقی است و کنار این صفت اخلاقی، بی‌گذشت بودن است. زود گذشن از حسنات اخلاقی و گذشت نکردن از زشتی‌های اخلاقی است.

## تکبر و لجاجت، دو مانع ورود به حسنات اخلاقی

در کنار همین مسئله گذشت، پیغمبر ﷺ روایتی دارند که روایت خیلی پر قیمتی است. ما اگر بخواهیم به روایات و آیات قرآن عمل بکنیم، باید دو چیز در ما نباشد: یکی تکبر و

دیگری هم لجاجت؛ چون اگر تکبر داشته باشم، بهسrag اخلاق خدا نمی‌روم. کبر بافت ابليس است و اگر تکبر داشته باشم، بهسrag ابليس می‌روم که رنگ تکبر را از او گرفته‌ام. من وقتی متکبر باشم، گذشت نمی‌کنم؛ چون خودبرترین هستم و وارد حسنات اخلاقی نمی‌شوم. اگر لجیاز هم باشم، گذشت نمی‌کنم تا رابطه‌ام قطع بشود؛ حالا با همسرم با طلاق یا با رفیق قطع بشود، بروم و دیگر پشت سرم را نگاه نکنم. من نباید مانعی در باطنم باشد تا بتوانم حسنات اخلاقی را عمل بکنم، در عمل کردن هم سرعت داشته باشم.

### دوری عالم بی‌عمل از اخلاقیات

تابستان بود و هوا هم گرم. یکی از کارمندهای صاحبین عباد، این مرد دانشمند که در احوالاتش نوشتۀ‌اند: مسافرت هم که می‌خواست برود، چهارهزار کتاب را به دنبالش می‌بردند؛ چون خیلی عاشق علم، مطالعه و نوشتگر بود. مدتها هم نخست‌وزیر دولت آلبويه بود و مملکت را خیلی هم خوب اداره کرد؛ با اینکه مملکتی که اداره می‌کرد، چند برابر ایران فعلی بود. مقر وزارت‌ش هم اصفهان بود، ولی این آدم از آنهایی بود که هرچه در رشتۀ اخلاق خوانده بود، خودش عمل کننده بود.

### نظر رسول خدا ﷺ در خصوص عالم بی‌عمل

یکوقت آدم کتاب خیلی خوبی می‌نویسد که گل هم می‌کند و همه هم می‌خرند، اما وقتی بهسrag خود آدم می‌آیند، می‌بینند از نظر رفتار، کردار و اعمال، از نوشتۀ خودش خیلی بیگانه و دور است. اسم این آدم در اسلام چیست؟ عالم بی‌عمل که پیغمبر ﷺ درباره او می‌گویند: عالم بی‌عمل چراغی است که روشنایی ندارد. چراغی که روشنایی ندارد و یک لامپ سوخته است، به چه درد می‌خورد و چند می‌ارزد؟ چراغی که فتیله و نفت ندارد، به چه درد می‌خورد؟ این چراغ اصلاً به درد چه کاری می‌خورد؟ همچنین پیغمبر ﷺ می‌گویند: آن که می‌داند و به دانایی خودش عمل نمی‌کند، «کالشِجر بلا ثِمر» مثل درختی است که میوه نمی‌دهد.



## دروغ در شمار زشتی‌های اخلاقی

او می‌داند دروغ زشت است؛ حالا به سراغ شرع نمی‌روم که بگوییم حرام است. امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمایند: حتی به سراغ دروغ شوختی هم نروید. دروغ جزء همان زشتی‌های اخلاقی است، ولی صدق و راست‌گویی به‌جا از حسنات اخلاقی است.

البته اینکه اسلام می‌گوید راست بگو، جای راست‌گفتن را هم معلوم کرده است. گاهی من حرف راستی را در حق کسی می‌زنم که آبرویش به باد می‌رود؛ گفتن این سخن راست حرام است. حرف راستی می‌زنم که مال کسی لطمه می‌خورد؛ این هم حرام است. گاهی هم دروغی می‌گوییم که آبرویی به باد می‌رود، به شوختی هم دروغ گفته‌ام؛ این حرام است که امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمایند: از دروغ جدی و شوختی بپرهیز.

من می‌دانم دروغ زشت است، ولی دروغ می‌گوییم؛ من می‌دانم ظلم زشت است، ولی ظلم می‌کنم؛ من می‌دانم سر رفیق را کلاه می‌گذارم، میلیون‌ها تومانش را می‌برم و نمی‌خواهم بدهم. می‌دانم هم زشت است، ولی انجام می‌دهم؛ پیغمبر ﷺ می‌گویند: این شخص عالم بی‌عمل است.

## تفاوت گنهکار جاہل و عالم بی‌عمل

شما فکر نکنید اگر پیغمبر ﷺ می‌گویند عالم بی‌عمل، یعنی آن که لباس روحانیت بر تن دارد؛ بلکه عالم یعنی آن که به یک یا چند حقیقت داناست. می‌داند زنا زشت است، ولی به طرفش می‌رود؛ این عالم است. البته ما گنهکار جاہل هم داریم که قرآن مجید در این باره می‌فرماید: «أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ سُوءً أَبْجَهَهَا اللَّهُ»<sup>۱</sup> یک وقت خبر نداشتی که این عمل گناه است و انجام داده‌ای. این توبه دارد و پروردگار هم قبول می‌کند؛ ولی پیغمبر ﷺ کننده کار را عالم بی‌عمل نمی‌گویند و خود قرآن هم می‌گوید: «سُوءً أَبْجَهَهَا» این کار را به نادانی کرده است.

۱. انعام: ۵۴



بعد پیغمبر ﷺ می‌فرمایند: عالم بی‌عمل خیلی زودتر از جا هل بدکار به جهنم می‌رود؛ چون عالمی که به جهنم می‌رود، به او می‌گویند می‌دانستی زشت است و مرتكب شدی. کتاب خوبی هم نوشته بودی، زشتی‌ها را نوشته بودی؛ اما خودت به زشتی‌ها آلوه بودی، زودتر به جهنم برو! درحالی که به جا هل می‌گویند چرا نرفتی یاد بگیری؟ عیب جا هل در «چرا نرفتی یاد بگیری» است؛ اما عیب عالم این است که می‌دانسته و مرتكب کار زشت شده است.

## سفارش قرآن به حفظ آبرو و اقرارنکردن به گناه

در واقع، خدا در قیامت همه را به یک چشم نگاه نمی‌کند؛ در دنیا هم، انبیا همه را به یک چشم نگاه نمی‌کردند و بین مردم فرق می‌گذاشتند. ما خیلی از این فرق‌ها را در فقه می‌بینیم. کسی زنا کرده و او را می‌گیرند، حالا اشتباه هم می‌کند و اقرار می‌کند؛ چون به ما دستور داده‌اند که نمی‌خواهد به گناهتان اقرار و اعتراف کرده و گناهتان را برای کسی تعریف بکنید. به آبرویتان لطمہ نزنید! به ما حق نداده‌اند گناهانی را که مرتكب شده‌ایم، برای دیگران بگوییم. نیازی هم ندارد در دادگاه به گناهم اعتراف بکنم. اما اگر نمی‌دانستم که نباید اعتراف بکنم و به آبروی خودم لطمہ بزنم؛ یعنی این را نمی‌دانستم که دین گفته حفظ آبرویت واجب است، ولو در دادگاه و پیش قاضی؛ نمی‌دانستم که دین برای حفظ آبروی من گفته از گناهت خبر نده و حالا گناهم را خبر داده‌ام. قاضی هم فرض کنید قرآن مجید را باز می‌کند، سوره نور را می‌آورد و به من مجرم می‌گوید: پروردگار صریحاً در قرآن برای تو جرم‌هه گذاشته و جرم‌هه‌هات هم بنا به گفته خود خدا، «مِائَةَ جَلْدٍ» صد شلاق است؛ آن هم نه در اتاق خلوت، بلکه باید به مسجدی بیاورند، جلوی مؤمنین بخوابانند و صد تازیانه به تو بزنند. این حکم الهی است! گنه‌کار می‌گوید: والله بالله! من از این حکم خبر نداشتم و راست هم می‌گوید که نمی‌دانسته است. هم جا هل بوده که نباید گناهش را بگوید و هم نمی‌دانسته که این گناه صد شلاق جلوی چشم مردم دارد؛ دین می‌گوید وقتی گنه‌کار بگوید نمی‌دانستم، حرام است به او شلاق بزنید، حتی یک‌دانه!



## اخلاق، حلقه اتصال ایمان و عمل

آبروی مردم باید در همه جا حفظ بشود؛ پس اول واجب است که خود آدم آبروی خودش را با حرف زدن هایش در خانواده، قوم و خویش هایش و دادگاه حفظ بکند. حالا یک وقت قاضی مدرک دارد؛ چک یا سفتہ برگشتی، سند دستکاری شده، امضایی که برای خود صاحب امضا نیست و جعل شده، دست اوست. خطشناس آورده است و به او می گوید که این امضا را با امضای این آقا تطبیق کن؛ به من بگو بین خود و خدا که این امضا جعل شده یا نشده است؟ آن متخصص خطشناس هم می گوید امضا جعل شده است. مدارک می گوید که من چه کاره هستم، خودم اعتراف نکرده ام. وقتی مدارک بگوید من چه کاره هستم، دیگر جریمه ام مسلم است.

حال اگر مدرکی نباشد و من هم خودم حرفی نزنم، هیچ چیزی ندارم، الا من و خدا می مانیم که می گوییم خدایا اشتباه کردم. خدا هم مرا می بخشد، اگر گناهان امثال گناهان نامشروع باشد؛ اما اگر من صدمیلیون از یک نفر بردہام و مدرکی هم به جا نگذاشته ام. به صاحب پول می گوییم که من از تو پول نگرفته ام و در دادگاه هم ثابت نمی شود. قاضی می گوید برو مدرک (چک، نوشته یا امضا) بیاور تا من محکومش کنم و پولت را بگیرم؛ اما حالا که هیچ مدرکی در کار نیست، اینجا اگر واقعاً بیرون بیایم و توبه کنم، خدا توبه ام را می بخشد؟ صدمیلیون از مال مردم را خورده ام، امام هشتم می گویند: این جور توبه کردن مسخره کردن خداست؛ تازه این گناه دوم است. یکی مال مردم را خورده ای و یکی هم پروردگار را مسخره کرده ای. واقعاً حالا پشیمان هستی و می خواهی توبه بکنی؟ توبه پول و زمین مردم، توبه ارث برادر و خواهر، نه گریه و استغفار الله است، نه مکه رفتن، نه کربلا رفتن، نه مشهد رفتن، نه کمیل خواندن و نه احیا گرفتن است؛ بلکه توبه پول مردم، بازگرداندن پول مردم است. پول را بده، خدا از حق خودش می گذرد.

### حکایتی شنیدنی از اخلاق حسنۀ صاحب بن عبّاد

صاحب بن عباد عالمی بود که به علمش عمل می کرد و آدم خیلی آگاهی هم نسبت به مسائل اخلاقی اسلامی بود؛ هم زشتی ها و هم حسنات را می شناخت. وی پُست نخست وزیری داشت. در تابستان گرمی، یکی از کارمندها قدح شربتی برای او آورد. خیلی



تشنهاش بود! چند حسود دم این کارمند را دیده بودند که وقتی شربت را درست می‌کنی، زهری در این قبح بریز که مزه تلخ نداشته باشد. زهری را هم تهیه کن که صاحب بن عباد تا دو سه شربتش را بخورد، بیفتد و بمیرد. هیچ کس هم نمی‌داند که این شربت قاتل است، الا یک‌نفر. آن یک‌نفر ناراحت شد که گزارش ندهد و گفت: مرد به این بزرگی مفت کشته بشود، برای چه؟ نزد صاحب آمد و آرام گفت: نخست وزیر، این شربت زهر دارد و زهرش هم قوی است. اگر بخورید، معطل نمی‌کند و شما را می‌کشد. حالا چه کسی شربت را به دستش داده است؟ یک کارمند این شربت را آورده بود. بهنظر شما، الان اینجا اخلاق اسلامی چه‌چیزی اقتضا می‌کند؟

اگر امروز و در این دنیا و مملکت‌های این دنیا باشد که سریع سر طرف را به باد می‌دهند و اعدام و دار است؛ حتی هفت‌هشت نفر دیگر هم که معلوم بشود آنها هم در این کار دست داشته‌اند، اعدام می‌شوند. حالا اسلام به صاحب بن عباد چه می‌گوید؟ اسلام به صاحب می‌گوید: این کارگر گول چهار نفر خورده است و زن و بچه دارد. بر فرض که این کارمند را شکنجه کنی و آن چهار نفر را هم گیر بیاوری؛ آنها هم زن و بچه دارند و برای دختران و پسرانشان آرزو دارند. تو می‌توانی مسئله را با فکر جمع کنی. دین این را می‌گوید! دین خیلی خوب است. هر جا دین کار نمی‌کند، شقاوت، تیره‌بختی، ظلم و پستی کار می‌کند؛ اما هر جا دین کار می‌کند، یعنی خدا، اخلاق، کرامت و شرف انسانی کار می‌کند. صاحب یکی از کارمندها را صدا زد و گفت: این شربت را در خاک حیاط خالی کن، قبح را بشور و بیاور. شربت را بردنده و روی خاک خالی کردند، قبح را شستند و آورده‌اند. صاحب به کسی که شربت را به دستش داده بود، گفت: من نمی‌توانم قسم بخورم که در این شربت زهر بوده است؛ شاید بوده و شاید نبوده، اما الان دیگر شربتی در کار نیست. شربت که در خاک ریخت و از بین رفت. اگر نبوده که گناهی بر تو نیست و اگر بوده که شما را از شغلت بیکار نمی‌کنم؛ چون زن و بچه داری و حدّ نهایی این است که دیگر این شغل برای تو نباشد. به دفتردارش دستور داد که شغل دیگری به این بزرگوار بدھید، حقوقش هم در حدی بدھید که بتواند زن و بچه‌اش را اداره کند.



## گذشت و قابل التوبه، از اخلاق خداوند

اگر صاحب او را می‌کشست، یک زن بیوه شده بود و دوسره بچه هم یتیم شده بودند. بقیه عوامل را می‌گرفتند، یا صاحب عصبانی می‌شد و می‌گفت اینها را هم بگشید یا به گوشۀ زندان می‌انداختند و چهار خانواده به باد می‌رفتند. کاری که صاحب بن عباد کرد، می‌دانید اگر زهر در آن قدح بوده که بوده، با عوض کردن شغل طرف، او را پیش خودش خیلی خجالت‌زده و شرمنده کرده است. آدم خجالت‌زده شرمنده به‌دلیل این مسئله می‌گردد که از خجالت و شرمندگی و آزار روحی دربیاید. او هم مسلمان بوده و می‌دانسته که پروردگار توبه را قبول می‌کند؛ چون اخلاق خداست و «قابل التوبه» است. این جمله در اول سوره مبارکه ملائکه (سوره فاطر) است. او می‌دانسته خدا توبه را قبول می‌کند، همچنین می‌دانسته زودگذشت است و لجبازی ندارد. خداوند سوءاستفاده‌چی از قدرتش نیست که به بنده‌اش بگوید قدرت دارم و نمی‌خواهم تو را ببخشم، برو هر غلطی که می‌خواهی بکن! اصلاً خدا چنین حرفی از ازل نداشته و تا ابد هم ندارد. شرمندگی و خجالت این کارمند هم با توبه‌کردن در پیشگاه خدا که من می‌خواستم بنده‌ات را نابود کنم و خیلی کار زشتی بوده است، حالا الحمد لله نابود نشد، مرا ببخش.

«یا سَرِيعُ الرَّضَا» یعنی خدا در همان وقت آدم را می‌بخشد. شما اگر الان توبه کنید، خداوند بخشیدن شما را به یک ساعت، دو ساعت، ده ساعت، یک‌ماه یا ده ماه دیگر نمی‌اندازد. پیامبر ﷺ می‌فرمایند: «الْتَّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ كَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ» الان که تو توبه می‌کنی، هنوز توبه‌ات تمام نشده، خدا تو را بخشیده است؛ چون او سرعت کارش از تو بیشتر است. امیر المؤمنین علیه السلام هم می‌فرمایند: «النَّدْمُ تَوَبَّةٌ» همین که از عمل زشت پشیمان می‌شوی، همین توبه باعث گذشت پروردگار است؛ آن هم گذشت سریع.

## کمبود اخلاقی، حجاب بین بندۀ و رحمت پروردگار

کل کتاب‌هایی که در اول منبر اسم بردم، از هشت‌هزار صفحه، تا شش‌هزار صفحه و تا هزار صفحه، تقریباً کمترین صفحه برای «طهارت‌الاعراق» و «اوصاف‌الاشراف» است؛ این

کتاب‌ها اخلاق را براساس آیات و روایات به دو بخش کرده‌اند: مثبت و منفی، الهی و شیطانی، حسنات و سیئات. امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمایند: اگر کسی کمبود اخلاقی داشته باشد، این کمبود اخلاقی حجاب بین او و رحمت پروردگار است. این زشتی‌های اخلاقی آدم را از پروردگار دور می‌کند. رسول خدا علیه السلام می‌فرمایند: «الْبَخِيلُ بَعِيدٌ مِّنَ اللَّهِ، بَعِيدٌ مِّنَ النَّاسِ» که ضد آن، «الْسَّخِيْرُ قَرِيبٌ مِّنَ اللَّهِ، قَرِيبٌ مِّنَ النَّاسِ» بخیل از خدا بیگانه است و از خلق هم بیگانه است؛ اما آدم باسخاوت و دستبه‌جیب، هم با خدا و هم با خلق خداست. آدم دستبه‌جیب کار خدا را می‌کند و نان‌رسان است، خدا او را دوست دارد، مردم هم دوستش دارند. اهل محل می‌گویند عجب آدم خوبی است؛ دعايش کنیم، احترام کنیم. روایتی در «اصول کافی» است که نزدیک هفتاد بخش است. موسی بن جعفر علیه السلام در این روایت برای یکی از شاگردانشان حسنات و سیئات را به عنوان حسنات عقلی و سیئات جهله‌ی بیان می‌کند. اگر آدم آن روایت را بخواند، تقریباً به خوبی‌ها و بدی‌های اخلاق، عالیم و آگاه می‌شود. حالا اگر حوصله کتاب خواندن ندارید، حوصله شرکت در این جلسات را که دارید، بالاخره کم‌ویش از مسائل الهی آگاه می‌شوید. این آگاهی به سود ماست؛ اگر عمل هم بکنیم، بیشتر به سود ماست.

## سخاوت و کرامت، از حسنات اخلاقی

مرحوم آیت‌الله العظمی بروجردی در منزلشان روضه بود. منزلشان حیاطی اندازه اینجا دارد و دور آن زیرزمین تابستانی است؛ چون قم خیلی گرم بوده، همه خانه‌های قدیمی زیرزمین دارند و روی این زیرزمین با پنج‌شش پله بالاتر، همه اتاق است. روضه هنوز شروع نشده و منبری هنوز منبر نرفته بود، آفای بروجردی از اتاق دست چپ خانه (وقتی وارد حیاط می‌شویم) که همیشه آنجا می‌نشستند، بیرون می‌آیند. ایوان حدود چهار ستون دارد که ستون جلوی آن مقداری محوطه دارد. پتویی می‌انداختند و دو متکای معمولی می‌گذاشتند، ایشان چهار زانو می‌نشست و به آن دو متکایی که به ستون گذاشته بودند، تکیه می‌داد. هنوز روضه شروع نشده بود که یک‌نفر بسته‌ای اسکناس به او می‌دهد.



## اخلاق، حلقه اتصال ایمان و عمل

آن وقت اسکناس پنج تومانی بوده، پنج تا تک تومان و پنج تومان هم خیلی پول بوده است. من یادم است که وقتی پدر مادرم کارگری را به خانه می‌آورد، از هفت صبح تا پنج بعدازظهر کار می‌کرد، یک تومان به او می‌داد و او هم با آن یک تومان، نان، قند، چای و پنج تا تخم مرغ می‌خرید؛ اما حالا جوان‌ها نمی‌دانند یک تومانی چیست! یک تومان ده تا یک قیرانی بود. در حقیقت، الان وضع پولی ما جوری شده که اگر پنجاه تومان به گدا بدھی، به تو فحش می‌دهد و می‌گوید من با این پول چه کار کنم؟ این پنجاه تومانی را پنجاه قسمت بکنید، یک قسمتش یک تومان می‌شد؛ حالا این یک تومان را هم ده قسمت بکنید، ده قiran می‌شد. یک قiranش را به بقالی می‌بردی، چهارتا تخم مرغ به تو می‌داد. تخم مرغ خیلی بی‌آبرو بود که چهارتا را یک قiran می‌دادند؛ الان این‌قدر آبرومند شده که یک‌دانه‌اش را پانصد یا هزار تومان می‌دهند. ده‌هزارتا یک قiranی باید بدھی و یک تخم مرغ بخri؛ اما آن‌وقت یک‌دانه یک قiranی می‌دادی و سه‌تا تخم مرغ می‌خریدی. پدرم برنج‌فروش و روغن‌فروش بود، پدرم بهترین و بالاترین برنج را که برنج دودی می‌گفتند، در آن‌وقت از آستانه می‌آورد، کیلویی نه قiran (نه ریال) می‌داد که الان کیلویی چهارده‌هزار تومان است. بهترین روغن را از کرمانشاه می‌آورد، کرایه هم می‌داد و در مغازه کیلویی سه تومان، سه‌تا تک تومان می‌فروخت؛ نه سه‌هزار تومان! با سه‌هزار تومان ده کیلو روغن می‌خریدند، درست است؟ خیلی وضع زندگی مردم عوض شده است و گرانی فشار عجیبی به همه می‌آورد. آنها یکی که آدم‌های پاک و سالمی هستند و اهل گناه مالی نیستند، به سختی زندگی می‌کنند! اگر هم پیش این و آن یا پیش این عالم و آن عالم، آن وکیل و آن وزیر ناله می‌کنند، ناله‌شان را باید گوش داد؛ چون ناله‌شان ناله درست، راست و با حقیقتی است که باید گوش داد.

در هر صورت، یک بخش اخلاق، حسنات و یک بخش هم زشتی‌هast. یک حسنۀ اخلاقی، سخن‌بودن است. یک نفر خدمت آقای بروجردی آمد. هنوز منبر شروع نشده بود. ایشان آمده بود تا روضه گوش بدھد و حیاط هم پر بود. این شخص یک بسته اسکناس پنج تومانی جلوی آقای بروجردی گذاشت و گفت: این سهم امام من است، بعد دست ایشان را

بوسید و خدا حافظی کرد؛ مثل اینکه مسافر بود و می‌خواست برود، در روضه نماند. این دسته اسکناس کیش هم نداشت و بسته نبود. شاید مثلاً ۱۵۰ دانه پنج تومانی بود، یک مرتبه باد گرفت و از لای چادر باد آمد، تمام این اسکناس‌ها را در حیاط پخش کرد. آقای بروجردی سکوت کردند و وقتی باد نشست، به خادم خودشان گفتند: به احدی نگویید که پول را برگرداند، هر کسی جلوی او پول افتاده، برای خودش باشد. این کرامت و سخاوت است. اما آدم بخیلی (نمی‌دانم این داستان راست است یا نه، من هم در کتاب‌های قدیم خوانده‌ام) بود که خیلی هم پولدار بود. دو پسر کوچک و سه دختر قدو نیم‌قد داشت. نیم‌سیر پنیر خریده بود، پنج تا بچه را صبح‌ها سر سفره می‌نشاند، پنیر را در شیشه انداخته بود و در شیشه را هم بسته بود، می‌گفت: نان بردارید، پشت شیشه بمالید و بخورید؛ بیرون هم بگویید ما نان و پنیر خوردیم. آدم این بدی‌ها را می‌فهمد که دیگر بدی است، نمی‌فهمد؟ اگر دین هم به ما نمی‌گفت بُخل بد است، خودمان نمی‌فهمیدیم بد است؟ اگر دین به ما نمی‌گفت دست‌به‌جیب بودن خوب است، خودمان نمی‌فهمیدیم خوب است؟ عقل خودمان بیشتر زشتی‌ها و خوبی‌ها را درک می‌کند.

### نصایح ابليس به نوح ﷺ

این هم یک مقدمه در توضیح نصیحت ابليس به نوح ﷺ که گفت من آمده‌ام تو را نصیحت کنم، نوح ﷺ گفت: تو پلید نجس، می‌خواهی مرا نصیحت کنی؟ امیرالمؤمنین ﷺ می‌فرمایند: خدا به نوح خطاب کرد که او را رد نکن، می‌خواهد حرف خوب بزند، بگذار بزند. برای چه دست رد به سینه‌اش می‌زنی؟ نوح ﷺ ابليس را صدا زد و گفت: بیا، حرف را بزن و برو. گفت: من در سه‌جا به انسان بسیار نزدیک هستم و دامم هم باز است و هر انسانی (مرد یا زن) را در دام می‌اندازم. کسی هم که در دام شیطان گرفتار بشود، به این راحتی آزاد نمی‌شود.

الف) هنگامی که زن یا مرد از کوره درمی‌رود و عصبانی می‌شود. من در اینجا به او خیلی نزدیک هستم و مدام با خیالات و وسوسه‌ها بادش می‌کنم.



## اخلاق، حلقه اتصال ایمان و عمل

- ب) وقتی که قاضی می‌خواهد در یک پرونده قضایت بکند. من آنجا بغل او هستم که بگویند این قدر بگیر و حکم را به نفع ما بده، این کار من است. قاضی بدیخت نوکر من در قضایت می‌شود و من کنارش هستم.
- ج) وقتی که یک دختر و پسر جوان، یک مرد و زن جوان در یکجا با هم خلوت کرده‌اند. آنجا هم من می‌ایstem تا این دوتا را به زنا و ادار بکنم و بعد رهایشان بکنم.
- د) هم از تکبر تا آخر عمرت چشم بپوش! من ابلیس نبودم و تکبر مرا ابلیس کرد.
- ه) از حرص چشم بپوش که پدرت آدم را حرص از بهشت بیرون کرد.
- و) از حسد چشم بپوش که قابیل هایل را به خاطر حسادت کشت.
- اینها رذایل اخلاقی است و اگر دین هم به ما نمی‌گفت، ما می‌فهمیدیم زشت است و ضرر دارد.

جلسہ پنجم

ذاتی بودن زیستی ہو

زشتی ہی اخلاقی



## تعمیر از زشتی‌های اخلاقی به حیوانات

کتابی داریم که شاید نزدیک هشتصد یا نهصدسال از تألیف آن گذشته است. کل کتاب به زبان عربی و نویسنده‌اش هم یکی از علمای بزرگ شهر نیشابور است. این کتاب که کاملاً اخلاقی است، روایات بسیار پرارزشی را از پیغمبر ﷺ و اهل‌بیت علیهم السلام در رابطه با زیبایی‌ها و زشتی‌های اخلاق نقل می‌کند. یک روایت از حضرت زین‌العابدین علیهم السلام است که حضرت مردم را از نظر زشتی‌های اخلاق به چند صنف و طایفه تقسیم کرده‌اند. البته مسائلی که حضرت در این روایت دارند، در رابطه با نگاه مردم به حیوانات است. حضرت چندتا از زشتی‌های اخلاقی را از نگاه مردم بیان کرده و هر کدام از این زشتی‌ها را به یک حیوان تعبیر کرده‌اند تا مردم خیال نکنند زشتی‌های اخلاق به سودشان است؛ چراکه نمی‌تواند چیزی در پیشگاه پروردگار بد باشد و خوبی داشته باشد.

### باور شیعه به ذاتی بودن تمام خوبی‌ها و بدی‌ها

البته شیعه از نظر علمی اعتقاد دارد که تمام خوبی‌ها و بدی‌ها ذاتی هستند و قراردادی و اعتباری نیستند؛ یعنی کسی نگفته‌ای مردم، کبر بد است و بعداً کبر بد شده باشد. کسی این را اعتبار نکرده و مُهر بدی روی آن نزده است؛ حالا قبل از اینکه کسی اعتبار کرده باشد، کبر خوب بوده و حالا چون شخص عاقل، فهمیده و عالمی گفته کبر بد است، کبر بد شده باشد. اعتقاد شیعه براساس آیات قرآن و روایات، این است که زشتی‌ها ذاتاً بد



هستند و خدا هم اسم بدی را روی آنها نگذاشته است؛ نه اینکه خدا فرموده باشد حسد بد است، پس بد است. حسد بد است و خدا در رده بدی‌های اخلاقی معرفی کرده است. این یک فرق اساسی بین ما و مذهب اشاعره (مذهب در صد بالایی از اهل‌سنّت) است. آنها می‌گویند که بدی‌ها را نسبت به زشتی‌ها اعتبار کرده‌اند؛ چون به قول خودشان، خدا گفته حسد بد است، پس بد است و اگر نگفته بود بد است، بد نبود. این گفته آنها عقلی، علمی و فلسفی نیست. درحالی‌که تعبیر علمی شیعه با تکیه بر قرآن و روایات، این است که ما حُسن و قبح را ذاتی می‌دانیم.

### قرارداد و امر اعتباری، قابل‌فسخ و به‌هم‌زدن

البته خیلی از مسائل هم مثل نکاح، اعتباری هستند. پسر جوان و دختر خانمی که نامحرم هستند، شارع مقدس گفته اگر این عقد را با نیت و درست بین این دو بخوانید، اینها محرم می‌شوند. این عقد یک قرارداد اعتباری است. قرارداد و امر اعتباری قابل به‌هم‌زدن است. آیا می‌توان عقد را قطع کرد؟ بله می‌توان قطع کرد؛ پروردگار مسئله‌ای به نام طلاق، یعنی جدایی و آزادشدن قرار داده است که اگر آن مسئله با شرایط خاصش انجام بگیرد، عقد می‌برد و این زن و شوهر که کاملاً به هم محرم بودند، حالا کاملاً نامحرم می‌شوند.

یا آدم جنسی را ده میلیون تومان معامله می‌کند، بعد پشمیمان می‌شود و نمی‌خواهد. پیغمبر ﷺ به فروشنده می‌گویند: قرارداد و به‌هم‌خوردنش را آسان قبول کن تا مردم اذیت نشوند. روزی تو را خدا می‌دهد، او معامله خرید را به‌هم‌زده، پس اخلاقاً دلش را نسوزان؛ شاید به پولش نیاز داشته باشد.

پس می‌توان قراردادهای اقتصادی را به‌هم‌زد، حتی قراردادهای سیاسی را هم می‌توان به‌هم‌زد. قرآن مجید در اول سوره توبه می‌گوید: قراردادی که بین پیغمبر و مشرکین بوده و مشرکین به تعهدشان عمل نکرددند، خدا اعلام کرد که باطل است.

اما کبر زشت است، آیا کسی می‌تواند زشتی را از روی کبر بردارد؟ آیا کسی می‌تواند زشتی را از روی ظلم بردارد؟ آیا کسی می‌تواند زشتی را از روی خیانت، تجاوز، جنایت، ستم و حرص بردارد؟ کسی نمی‌تواند بردارد.



خوبی‌ها هم همین طور هستند؛ بسیاری از خوبی‌ها ذاتاً خوب است، نه اینکه چون خدا فرمان داده که عمل بکنید، خوب شده است. قبل از اینکه پروردگار فرمانی صادر بکند، عدالت حُسن بود و وقتی هم بشر را خلق نکرده بود، عدالت حُسن بود. حالا هم که خلق کرده، عدالت حُسن است و بعد از به‌هم‌خوردن عالم و برپاشدن قیامت هم عدالت حُسن است. به این حُسن ذاتی می‌گویند، ولی غیر از ذاتیات، بقیه را «اعتباریات» می‌گویند. الان شما یک چک‌پول صدهزار تومانی را به بانک می‌برید و می‌گویید این را برای من خُرد کن. این چک یک ورقه است، آیا ارزش برای خود این ورقه است؟ هیچ‌جای دنیا یک تکه کاغذ سبکی که دو طرفش چاپ خورده، ارزش صدهزار تومان ندارد. پس چرا الان می‌گویند صدهزار تومان، بانک هم قبول می‌کند و خردش هم می‌کند؟ چون بانک مرکزی این یک تکه کاغذ را براساس پشتوانه طلا و نقره به عنوان پول برای خرید و فروش معتبر دانسته است. خود کاغذ یک کاغذ اعتباری است و ارزش برای خود کاغذ نیست، بلکه ارزش برای اعتبار آن پشتوانه است؛ ولی حسنات و زشتی‌های اخلاقی، خوبی‌ها و بدی‌هایش پشتوانه‌ای ندارند و ذاتاً آنچه جزء حسنات اخلاقی است، خوب است؛ آنچه هم جزء رذایل اخلاقی است، زشت است.

### نیروی اختیار مردم در انتخاب فرهنگ بنی‌امیه

حالا به‌سراغ آن روایت برویم؛ امام چهارم در زمان اوچ زندگی می‌کردند؛ یعنی تمام کشور، خزانه، قوانین و جریانات کشور به دست بنی‌امیه بود، ۹۹ درصد مردم هم به فرهنگ بنی‌امیه آلوده بودند و تحت تأثیر تبلیغات بنی‌امیه بودند. یکی از کارهای بنی‌امیه هم این بوده که خوبی‌ها را پنهان کند و از مردم بگیرد، بدی‌ها را جایگزین خوبی‌ها کند که در این کار هم موفق بودند. امام صادق علیه السلام فرمایند: علت موفقیتشان هم این بود که مردم خودشان را در اختیار این فرهنگ قرار دادند؛ و گرنه اگر مردم خودشان را در اختیار این فرهنگ قرار نمی‌دادند، بنی‌امیه محل بود که تسلط پیدا بکند. همه مردم از نظر عملی و اخلاقی نیروی بنی‌امیه شدند و آنها بی‌هم که نشدند، خیلی کم بودند و امام معصوم نمی‌توانستند اهداف الهی را با نیروی کم در جامعه تحقق بدهند.



خود زین‌العابدین<sup>علیه السلام</sup> می‌فرمایند: از مدینه تا مکه (من جاده قدیم آن را در حج سال پنجاه رفته بودم. جاده باریک و خرابی بود که پیچ و خم هم زیاد داشت. من آن وقت سؤال کردم، می‌گفتند نود فرسخ است. بعد اتوبان شد و جاده را کوتاه کردند و ماشین‌ها خیلی خوب شد)، نود فرسخ، هرچه روستا و چادرنشین زندگی می‌کند، کسانی که ما اهل بیت را در طول این نود فرسخ دوست داشته باشند و بخواهند، به بیست نفر نمی‌رسیدند. در حقیقت، همه مردم با اختیار خودشان تابع فرهنگ بنی‌امیه شده بودند و این جور نیست که در قیامت، ملت به مردم بگویند همه تصصیرها گردن معاویه و یزید است یا اینکه همه تصصیرها گردن پدرم یا استادم است و گمراهی من به خودم مربوط نیست. خدا این را نمی‌پذیرد، چون ما در انتخاب آزاد هستیم.

### آزادی و اختیار انسان در انتخاب راه

وقتی خدا ما را آزاد آفریده و قدرت انتخاب هم به ما داده است، اگر انتخاب زشت داشته باشیم، نمی‌توانیم در قیامت به خدا بقبولانیم که زشت‌شدن من تصصیر من نیست و تصصیر پدر، مادر، زن یا شوهرم است. قرآن می‌فرماید: «وَلَا تِرْدُوا نِزَّةً وَنِزَّةً أُخْرَى»<sup>۱</sup> من پرونده کسی را به گردن کس دیگری نمی‌اندازم. من به تو قدرت داده بودم، حالا پدرت، مادرت، دامادت، عروس، همسرت، شوهرت یا پسرت، تو را به زشتی دعوت کرد، اما بر تو تسلط نداشت که گردن آزادی‌ات را بگیرد، آن را بکشد و تو را بالاجبار وارد زشتی‌ها کند؛ نه شیاطین، نه مردم، نه ملائکه و نه جن، چنین تسلطی بر تو ندارند. تو فقط می‌توانستی در برابر دعوت به زشتی‌ها، به دعوت‌کننده بگویی که دعوت را قبول نمی‌کنم و زشتی را نمی‌خواهم؛ نهایتاً می‌گفت حالا که نمی‌خواهی، تو را به زندان می‌اندازم.

### زنданی‌شدن انبیا برای نپذیرفتن دعوت زشتی‌ها

خیلی از انبیا را به زندان انداختند، چون گفتند نمی‌خواهیم. معروف‌ترین پیغمبری که حدود نه سال یا هفت سال با تفاوت تاریخ به زندان افتاد (قرآن مجید هم می‌گوید به زندان افتاد، اما مدت‌ش را نمی‌گوید)، حضرت یوسف<sup>علیه السلام</sup> بود. چرا به زندان افتاد؟ از قیافه او بدشان



می‌آمد؟ او که زیباترین قیافهٔ جهان بوده است! آیا ظلمی کرده بود که به زندان انداختند؟ او که معصوم بود، پس چرا به زندان انداختند؟ چون زن جوانِ زیبای قدرتمندی که زن نخست وزیر مملکت بود، او را به زنای با خودش دعوت کرد و او هم گفت نمی‌خواهم! زن گفت تو را به زندان می‌اندازم، گفت: هر کاری دلت می‌خواهد، بکن. آدم نه سال به زندان می‌رود که دعوت زشت‌ها را قبول نکند. خدا این نه سال را قبول دارد و به پایت حساب می‌کند؛ اما اینکه در قیامت بگویی زن خوشگلی بود و من هم کپسول شهوت بودم، گفت دست بد، من هم دست دادم. تقصیر خوشگلی، صدا، دعوت، طنازی و غمزه او بود. قرآن می‌گوید که من اصلاً این را قبول نمی‌کنم. شما در مقابل دعوت زشت‌های عالم هستید، ولی این قدرت را دارید که بگویید نه، من دعوت را قبول نمی‌کنم.

پس اینکه تقصیرها را به گردن دشمن، شیطان، جن، پدرت و مادرت یا کس دیگری بیندازی، عاقلانه نیست. من تو را در قیامت، چون فرق علی علیه السلام را شکافته‌ای و مثلاً بگویی فلان زن به من گفت (اگر داستانش راست باشد) اگر عاشق من هستی، مهریه من این است که علی را بکشی. حالا فردا ابن‌ملجم قاتل‌بودنش را به گردن آن خانم بیندازد (البتہ اگر از نظر تاریخی راست باشد)، خدا قبول نمی‌کند که علی علیه السلام کشته بشود و ابن‌ملجم هم در قیامت تبرئه بشود. خدا قبول بکند که آن زن زیبا مقصراً بوده است. او دعوت کرد، می‌خواستی قبول نکنی؛ چون انسان اراده و اختیار دارد.

جوانی که معتاد می‌شود، واقعاً معتادش کرده‌اند یا خودش معتاد شده است؟ معتادش نکرده‌اند، این حرف دروغ است! او به دست خودش معتاد شده است. روز اولی که یک ماده دودی سبکی، فرض کنید قلیان یا سیگار را به او تعارف کردد؛ پروردگار در قرآن می‌گوید: دود جزء خبائث است و من بشر را نیافریدم تا دود بخورد، پس **﴿كُلُّاِمِنْ طَيْبَاتِ مَارَّةٍ قَاتَمُ﴾**<sup>۱</sup> از پاکیزه‌ها و غذاهای دلپذیر طبع‌پسند بخورید. در هیچ‌جای قرآن نگفته خوردن دود آزاد است. دود جزء خبائث است و ضرر دارد. حالا بگوییم معتادش کرده‌اند، واقعاً حرف دروغی است و راستش این است که خودش معتاد شد؛ یعنی قبول کرد که معتاد بشود، نه اینکه

۱. بقره: ۱۷۲.

## اخلاق، حلقه اتصال ایمان و عمل

معتادش کرده‌اند. این «معتادش کرده‌اند» حرف راستی نیست؛ معتاد شد، یعنی خودش انتخاب و قبول کرد، دود را در گلو بُرد، فردا هم دوباره بُرد، دید یک دفعه درستش نمی‌کند و دو دفعه کرد، چهار دفعه کرد، دید دیگر قلیان فایده ندارد و سیگار کشید. آن‌هم دید فایده ندارد، بهسراخ حشیش رفت. این هم فایده نداشت و بهسراخ هروئین رفت، بعد هم به جهنم رفت؛ چون بدن سالم، عقل سالم و سلول‌های سالمی را به نابودی کشید.

ملک خدا بود و ملک خودش نبود. خودش که خودش را خلق نکرده بود و مخلوق بود. بدن، گلو، ریه، کلیه، معده، قیافه، همگی امانت الهی هستند و خودش قبول کرد. شروع به ضربه‌زدن به این بدن و ساختمان با کلنگ دود کرد تا به شیشه و هروئین و مواد دیگر رسید و تخریب کرد و از استفاده‌کردن و استفاده‌دادن انداخت. از کجا می‌داند که وقتی پرونده‌اش را در قیامت جلوی او باز کردند، به او نگویند تو می‌توانستی اینیشتین، ابن‌سینا، کُخ، کارل یا دانشمندی مثل کپرنیک در ایران بشوی و این در پرونده رشد تو بوده است؛ ولی جناب عالی معتاد شدی، نه اینکه معتادت کرده‌اند! غلط کرد کسی که بتواند تو را معتاد کند. من چندبار در قرآن اعلام کرده‌ام: **﴿إِنَّ عِبَادِي لَيَسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ﴾**<sup>۱</sup> هیچ دشمنی بر بندگان من تسلط ندارد و دشمن فقط می‌تواند دعوت کند؛ اما اینکه آزادی‌ات را سلب کرده و تو را معتاد بکند، این دروغ است. تو قبول کردی که معتاد بشوی، حالا جواب یک ملت را بده؛ چون تو هفتادمیلیون نفر را از یک ابن‌سینا شدن، آیت‌الله‌العظمی بروجردی شدن، سعدی و حافظاً شدن، محروم کرده‌ای و باید جواب بدھی. من تو را آفریده بودم که هم سود کنی و هم سود برسانی؛ اما سود که نرساندی، مرتب در وجود خودت ضرر داخل کردی و بدن، عقل و روح را متألاشی کردی. حالا هیزم جهنم شدی.

### پذیرفته‌نشدن عذر کسی در روز قیامت

خدا کراراً در قرآن فرموده است که من عذر کسی را در قیامت قبول نمی‌کنم، زشتی‌ات را به گردن کسی نینداز؛ نگو مرا مشروب‌خور کردند، بگو دعوتم کردند که مشروب بخورم؛

۱. إِسْرَاءٌ: ۶۵؛ حِجْرٌ: ۴۲.



می‌توانستم بگویم نمی‌خورم، اما خوردم و مشروب خور شدم! نگو مرا گول زدند، ثروتمند بودم و گفتند این‌همه مالیات و بیمه می‌گیرند و هر روز یک بازی سرت درمی‌آورند، کارخانه را دومیلیارد تومان بفروش و پولش را یکجا یواشکی بگذار. ما هم کمک می‌کنیم، صدمیلیون، دویست‌میلیون یا پانصد‌میلیون، به قول مردم نزول، اما صحیحش ربانست. نازل یعنی کم‌شدن و ربا یعنی زیادشدن. یک‌ساله دویست‌میلیون بده و ۲۲۰ میلیون بگیر، اسم آن بیست‌میلیون، ربا و اضافه‌شدن است؛ اما اگر من به کسی صدمیلیون قرض بدهم و بگویم بین خودمان سند امضا بشود، تو یک‌سال دیگر ۹۵ میلیون به من برگردان، پنج‌میلیونش هم برای تو یک عبادت و کاری بسیار عالی است. نزول ثواب دارد و آدم را به بهشت می‌برد؛ چون از پول خودت کم کرده و به پول مشکل‌دار اضافه کرده‌ای. درحالی‌که ربا یعنی هم پولت را گرفته‌ای و هم خون طرف را مکیده‌ای، یک خون به پول اضافه کرده‌ای. وقتی فردای قیامت رباخور به خدا بگوید مرا رباخور کردنده، خدا هم می‌گوید خودت رباخور شدی؛ چون کسی قدرت نداشت که تو را رباخور کند. من چه تسلطی به کسی داده بودم که بتواند بر تو مسلط بشود و تو را رباخور بکند؟ تو خودت رباخور شدی! من این «شدی» را از یک آیه قرآن برایتان بگویم؛ خیلی زیباست! پروردگار در سوره بقره می‌فرماید: به ملائکه گفتیم به آدم سجده کنید. این سجده امر خداست و عیوبی ندارد. اگر خدا امر نکند و من به اعلیٰ حضرتی، بوش، او باما یا این ترامپ سجده کنم، کفر است؛ اما اگر خود پروردگار امر بکند که به مخلوق اول من از این جنس سجده کن، این عبادت خداست. این نیست که من به آدم سجده کرده‌ام، بلکه اطاعت امر کرده‌ام. همه ملائکه سجده کردنده، **﴿إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى وَاسْتَكَبَ﴾**<sup>۱</sup> فقط ابلیس روی‌گردان شد، شانه بالا انداخت و گفت: من اهل سجده نیستم. **﴿وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ﴾** «گان» فعل ماضی عربی است. آدم از پیکره آیه می‌فهمد که این «گان» از افعال ناقص عربی است و معنی ماضی نمی‌دهد که خدا بگوید **﴿وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ﴾** ابلیس از کافران بود. این «گان»

۱. بقره: ۳۴.

به معنای «صار» است؛ یعنی ابليس از کافران شد، نه اینکه کسی کافرش کرد. کافر نبود، اما شد. کسی رباخور را رباخور نکرده و خودش رباخور شد. کسی زناکار را زناکار نکرده، چون زور کسی نمی‌رسد و خودش زناکار شد. کسی مشروب‌خور را مشروب‌خور نکرد و خودش مشروب‌خور شد. کسی فرعون را فرعون به وجود نیاورد و خودش فرعون شد.

### وظیفه انبیا، ابلاغ خوبی‌ها و بدی‌ها بر مردم

این حرف قرآن است! خوبی‌ها هم همین طور است؛ ما فقط در خوبی‌ها هدایت می‌شویم. رسول خدا<sup>الله</sup> می‌گویند که خوبی‌ها این است، اما زور رسول خدا<sup>الله</sup> به ما نمی‌رسد که ما را نیکوکار کند و این فشار و زور را ندارد. قرآن می‌گوید: **﴿لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصْبِطٍ﴾**<sup>۱</sup> حبیب من، تو بر بندگان من مسلط نیستی که بندگانم را خوب کنی. در آیه دیگری هم می‌فرماید: **﴿مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا بَلَاغُ﴾**<sup>۲</sup> وظیفه‌ای بر عهده تو نیست، جز اینکه دین مرا به مردم ابلاغ بکنی. حالا پغمبر<sup>الله</sup> یک سلسله از بدی‌ها را ابلاغ می‌کند، کنارش هم نهی می‌گذارد و می‌گوید حرام است، مرتكب نشوید. حضرت هیچ وقت نگفته‌اند کسی شما را به ارتکاب و اندراد، بلکه می‌گویند «اجتنبوا» کناره‌گیری کنید یا انجام ندهید.

### ضمانت نامه بهشت با قبول شش خصلت

حالا من نمونه‌ای از روایت‌های اخلاقی حضرت را برایتان بگویم؛ چه روایت زیبایی است! در این روایت، تلویحاً به شش خوبی اشاره شده است؛ اما رسول خدا<sup>الله</sup> این قدرت را ندارند که ما را به این شش خوبی وادر کنند. ایشان تنها شش خوبی را ابلاغ می‌کنند و من خودم انجام می‌دهم، بعد می‌گویند: «تَقَبَّلُوا لِي بِسِتٍ أَتَقَبَّلُ لَكُمْ بِالْجَنَّةِ» شما شش خصلت را از من قبول کنید، من نمی‌توانم به گردن شما بار بکنم. من فقط اعلام می‌کنم



۱. غاشیه: ۲۲.

۲. مائده: ۹۹.

و شما قبول کنید؛ اگر شما این شش خصلت را قبول کردید، من هم بهشت را برای شما قبول می‌کنم. اینجا هیچ زوری در کار نیست. در ذهن مبارک شماست که پیغمبر ﷺ قوی‌ترین موجود الهی بوده و قوی‌ترین روح و عقل را داشته است؛ ولی این قدرت قدرتی نبوده که بر ما تسلط پیدا بکند، بلکه قدرت در وجود خودشان بوده و کار می‌کرده است. امت من، این شش خصلت را از من پیذیرید، یعنی من زورم نمی‌رسد که شما را در این شش خصلت بکشم؛ چون کلمه قبول (تَقْبِلُوا لِي) هم دارد، کنار من بیایید و قبول بکنید. باز هم می‌گوییم که من زورم به شما نمی‌رسد! در دلم قند آب نکنم و بگوییم همه گناهانم را در قیامت به گردن آنهایی می‌اندازم که مرا به گناه کشیدند؛ چون قرآن می‌گوید: اصلاً من این حرف را قبول نمی‌کنم. نگو که مرا به گناه کشیدند، بلکه بگو خودم به گناه کشیده شدم. «من را به گناه کشیدند»، حرف غلطی است! شما شش خصلت را قبول بکنید، من هم بهشت را برای شما قبول می‌کنم:

### الف) راست‌گویی به خودتان و دیگران

«إِذَا حَدَّثْتُمْ فَلَا تَكُنُبُوا»، آدم‌های راست‌گویی باشید و به خودتان راست بگویید. به پروردگار، زن و بچه‌تان، به مردم در خریدوفروش‌هایتان راست بگویید. در مشهد به مغازه کاسپی رفتم. اولین بار بود که می‌رفتم، او مرا در تلویزیون دیده بود و شناخت، اما من او را ندیده بودم. کسی به من گفته بود که او آدم سالمی است، اگر می‌خواهی خرید بکنی، پیش او برو. وقتی من وارد شدم، سلام‌وعلیک خیلی گرمی با من کرد و گفت: جنس می‌خواهی؟ گفتم: آری. گفت: این چهارپنج نفر نوبتشان جلوتر از توست، لطفاً روی چهارپایه بنشین. من به نوبت به اینها جنس بدhem تا نوبت شما بشود. گفتم: حق همین است! من هیچ وقت و در هیچ کجا، نه نانوایی، نه عطاری و نه بقالی از وجود خودم برای جلوانداختن کارم سوءاستفاده نکرده‌ام. در محله خودمان، خیلی‌ها مرا در نانوایی می‌بینند، نوبتم نیست و دهنفر جلوتر از من هستند، خوب است؛ همان دهنفر که جلوتر از من هستند، من یک فرصت نیمساعت‌هه دارم، یک دفعه برای چهار نفر منبر می‌روم یا دو نفر سؤال می‌کنم، یکی مسئله می‌پرسد تا نوبتم بشود. اصلاً همه ما باید این گونه باشیم!



## جذب رزق با خوبی‌های اخلاقی

این مرد هم گفت: بنشینید تا نوبت شما بشود. حالا هفت‌هشت چیز در آنجا دیدم که همه‌اش خوبی بود، اینها بماند! پیرزن قدیمی‌های مشتری پنجم یا ششمی بود، وقتی نوبتش شد، به او گفت: مادر، چه می‌خواهی؟ خیلی هم برخورد خوبی داشت! من روایتی از پیغمبر ﷺ دیدم که فرموده بودند: «**حُسْنُ الْأَخْلَاقِ يُبَرُّ الْأَرْضَ**» خوبی‌های اخلاقی، مثل مهربانی، لبخند، احوالپرسی، شادبودن و احترام‌گذاشتن به مشتری، رزق را از طرف خدا می‌کشد. مردم دوست دارند که کاسب محل لبخند داشته و شاد باشد، در خرید و فروش هم انصاف داشته باشد. وقتی بشناسند، دهنفر از او خرید می‌کنند و یک نفر از بقال آن طرفی خرید می‌کند. حالا به مردم می‌گویی که چرا از آنجا نمی‌خری، اینجا شلوغ است! می‌گوید: خوش نمی‌آید، بدخلق و بدنگاه است. بداخل‌لaci رزق را کم می‌کند؛ پیغمبر ﷺ می‌گویند که زیبایی‌های اخلاقی رزق را از طرف مقدرات می‌کشد. این درست هم هست.

## اعتماد سخت در روزگار کنونی

نوبت پیرزن شد، کاسب گفت: مادر، چه می‌خواهی؟ گفت: شیرخشت می‌خواهم. شیرخشت یک‌نوع گیاه دارویی است. قدیم‌ها شیرخشت در خانه‌ها بود و رسم بود که به بچه‌ها می‌دادند و جنبه دارویی داشت. گفت: چه نوع شیرخشتی می‌خواهی؟ پیرزن هشتاد سال داشت، دیگر در داروهای گیاهی تجربه دارد. شش بچه زایده و ده نوه بزرگ کرده است؛ گفت: از این شیرخشت می‌خواهم. عجب شیرخشت تمیزی است! واقعاً هم تمیز بود. مرد گفت: چه نوعی می‌خواهی؟ پیرزن گفت: شیرخشت هندی می‌خواهم. گفت: این شیرخشت به این خوشگلی ایرانی است. پیرزن گفت: نمی‌خواهم! گفت: ممنون و متشرک، به سلامت. پیرزن گفت: از کجا شیرخشت هندی بخرم؟ گفت: نمی‌دانم. این «نمی‌دانم» خیلی معنی داشت؛ یعنی مردم دیگر آن دین و ایمان قدیم را ندارند و ممکن است مغازه بغلی بروی و شیرخشت را ببینی، تا ببیند تو پیرزن هستی و بگویی شیرخشت کجاست، بگوید صد درصد برای هند است، درحالی که برای بیرون گند است. گفت: نمی‌دانم. چرا من یک زن یا پیرزن را به مغازه‌ای هدایت بکنم که به تقوا و ایمان او اعتماد ندارم؟! چرا باید



کشور ما این جور شده باشد که دیگر هیچ کس به هیچ کس اعتماد نداشته باشد؟ چرا به اینجا رسیده‌ایم که یکی از ما پول قرض می‌خواهد، ما داریم و از ترس اینکه پس ندهد، نمی‌دهیم؟ چرا یکی وقتی می‌خواهد برای پرسش زن بگیرد، می‌رود و در تهران، قم یا نجف می‌گردد، چهارتا عارف و آدم ملکوتی پیدا کند و دهتا استخاره می‌کند که این دختر را برای پرسش بگیرد یا دخترش را به این پسر شوهر بدهد. استخاره هم حالا خوب می‌آید، اما پدر و مادر در ترس هستند. چرا این جوری شده است؟

### از بین رفتن زیبایی‌های اخلاقی در جامعه

من وقتی بچه بودم، با خانواده‌ام به شهرهایی می‌رفتم (الآن دیگر این مسائل نیست)، مردم شب‌ها که می‌خواستند جنس‌ها را در مغازه بیاورند، یک ساعت باید سبدهای ده کیلویی و پنج کیلویی می‌آوردند که سخت بود. یک بِرِزنت روی جنس‌های بیرون می‌کشیدند و در مغازه هم باز بود، به خانه‌شان می‌رفتند و صبح می‌آمدند؛ اما یک‌نفر رد نمی‌شد که به جنس مردم ناخونک بزند. الآن دزدها سه قفل الکترونیکی را باز می‌کنند و صندوق را با سی کیلو طلا روی کوششان می‌اندازند و به راحتی می‌برند. چرا به جایی رسیده‌ایم که در کرکره گران، قفل گران و الکترونیکی، بعد با کلانتری باید بروند و واپسندند که ما آژیر گذاشتم و این تلفن ماست، به مأمورهایتان بگویید که اگر شب تا صبح در خیابان می‌گردند، مواطن باشند، ما شیرینی‌شان را هم می‌دهیم. چرا باید این قدر خرج روی دوش ما ملت گذاشته شود؟ مگر ما بیشتر از یک ناهار، صباحانه، شام، خانه، ماشین و لباس می‌خواهیم؟ برج‌هایمان که خیلی بیشتر از اصل کاری خودمان است. چرا این جوری شده است؟

### ب) عمل به وعده و امین بودن

اخلاق و زیبایی‌های اخلاق از بین رفته و زشتی‌های اخلاق حاکم شده است. دروغ نگویید، یعنی راست بگویید. همچنین به وعده‌تان عمل بکنید و امین همه باشید. این سه‌تا، اما سه‌تا دیگر مانده است. این شش‌تا را از من قبول بکنید تا من بهشت را برای شما قبول بکنم. این خیلی حرف است! یعنی من زورم به شما نمی‌رسد که شما را بکشم و

## اخلاق، حلقه اتصال ایمان و عمل

به بهشت ببرم. من راهنمایی می‌کنم و می‌گویم جاده این است، خودتان باید به بهشت بروید و من نمی‌توانم شما را هُل بدهم.

### ج) حفظ چشم از دزدی ناموس مردم

چهارم، چشمتان را از دزدی ناموس مردم حفظ بکنید؛ حالا این صورت زیباست، زیبا باشد! برای شوهرش، پدر و مادرش زیباست؛ او ناموس مردم است و باید چشمتان را حفظ بکنید. برای اینکه وقتی چشم ببیند و در دیدن بایستد، هزار جور وسوسه و هیجان نسبت به ناموس مردم ایجاد می‌کند. همهٔ ما این را می‌دانیم، پس چشمتان را حفظ بکنید.

### د) حفظ زبان از بدگویی

پنجم، زبانتان را هم حفظ بکنید و به کسی بد نگویید؛ غیبت نکنید، تهمت نزنید، شایعه‌پراکنی نکنید.

### ه) حفظ دست و قدرت بیان از ضربه به مردم

ششم، دست و قدرت بیان خودتان را از ضربه‌زدن به مردم حفظ بکنید. نماز و روزه در هیچ‌کدام از این شش خصلت نیست. نماز و روزه پروندهٔ فقهی است و این خصلتها پروندهٔ اخلاقی است. شب دوم هم برایتان گفتم که اسلام ترکیبی از ایمان، اخلاق عمل است. اگر این شش تا را داشته باشیم، البته نه اینکه فقط همین‌ها ما را به بهشت می‌برد، بلکه باید این شش تا را در پروندهٔ اخلاقی‌ام داشته باشیم.

### دعوت انسان به بدی‌ها و خوبی‌ها

امشب، بخصوص با آن آیه‌ای که درباره سجدۀ ملائکه و روی‌گردانی ابلیس خواندم، این مطلب مهم برایتان ثابت شد که هر کسی در قیامت به بهشت برود، خودش رفته و کسی او را هُل نداده است. من نمی‌توانم بهشت‌رفتنم را به گردن کس دیگری بگذارم؛ بلکه کس دیگری مرا



به بهشت دعوت کرده است. یکی خداست که مرا دعوت کرده و گفته به بهشت برو؛ یکی هم پیغمبر و ائمه دعوت کرده‌اند. آن که به جهنم می‌رود، کسی او را هُل نداده و فقط رفیق‌ها و دوستانش (دختر، پسر، مرد، ریاخور) دعوتش کرده‌اند که بیا و به جهنم برو، او هم گفته چشم، چه کار بکنم تا به جهنم بروم؟ آنها هم گفته‌اند زنا کن، ربا بخور! ذات این دعوت، همین است؛ آشکار نمی‌کنند که بگویند ما تو را دعوت می‌کنیم تا به جهنم بروی. آدم را به کارهایی دعوت می‌کنند که او هم گوش می‌دهد و جهنمی می‌شود، نه اینکه به جهنم می‌برند؛ چون کسی زورش نمی‌رسد که ما را به جهنم ببرد.





جلسہ ششم

بشارت فرشتگان بہ

بندگان خاص



## مقدمه مبحث

همان طور که در روایات اهل بیت علیهم السلام به رذایل و حسنات اخلاقی پرداخته شده، در آیات قرآن هم به این دو بخش پرداخته شده است. قرآن هم حسنات اخلاقی و هم رذایل اخلاقی را بیان کرده و کاری که روایات کردہ‌اند، هر دو بخش را توضیح مفضل داده‌اند. در سوره مبارکه آل عمران به چند فضیلت و حسنۀ اخلاقی اشاره شده که دانستن‌ش لازم است؛ چون اگر در زندگی (هم زندگی زن و شوهر، هم زندگی با اقوام، هم زندگی با دوستان و هم زندگی با مردم) عمل شود، بسیار مؤثر است.

### فلسفه نام‌گذاری سوره آل عمران

آنچه می‌خواهم برایتان بخوانم، حدود نصفه صفحه است که در سوره آل عمران آمده است. نام آل عمران هم به تناسب آیاتی است که درباره خانواده مريم، مادر حضرت مسیح علیه السلام در این سوره است. پروردگار عالم، هم مادر مريم، هم پدر مريم، هم خود مريم و هم فرزند مريم را به زیباترین صورت مطرح کرده است. یک پدر بسیار باکرامت و یک مادر بسیار بالرزش که نتیجه ازدواج این زن و شوهر، حضرت مريم علیها السلام شد. او تحت تربیت زکریای پیغمبر قرار گرفت و طبق آیات قرآن، کار این دختر به جایی رسید که گوشش برای شنیدن صدای فرشتگان الهی باز شد. حرف‌هایی که فرشتگان با مريم زدن، در قرآن مجید آمده که یک آیه‌اش این است: ﴿وَإِذْقَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ أَصْطَفَكَ وَطَهَّرَكَ وَأَصْطَفَكَ عَلَىٰ نِسَاءٍ﴾



## اخلاق، حلقه اتصال ایمان و عمل

آل‌الَّمِينَ<sup>۱</sup> ای مریم! به‌خاطر همه ارزش‌هایی که در وجودت هست، خدا تو را به‌عنوان یک بنده خاص انتخاب کرده و اجازه نداده است که آلدگی‌های اخلاقی به تو حمله کنند. باز می‌گوید: خدا تو را به‌خاطر ارزش‌هایی که داری، به‌عنوان بنده ویژه نسبت به زنان جهان انتخاب کرده است. به احترام این پدر، این همسر، این دختر و آن پسر، یعنی فرزندی که چهارمین پیغمبر اول‌والعزم خدا شد، نام این سوره را آل‌عمران گذاشته است. عمران پدر مریم و شوهر مادر مریم است. مریم هم دختر این خانواده است که یک اهل‌بیت می‌شوند. یک گروه چهارنفره که در تاریخ بشر کم‌نمونه هستند؛ هم عمران، هم همسرش، هم دخترشان و هم نوه‌شان حضرت مسیح ع. این فلسفه نام‌گذاری این سوره به‌نام آل‌عمران بود.

## آل‌عمران، سرمشقی برای تمام خانواده‌ها

البته آدم گاهی آرزوهایی دارد که این آرزوها ظاهرآ قابل تحقق نیست؛ آدم می‌گوید ای کاش، ولی آن آرزو ظهرور ندارد. ای کاش! این هفتادمیلیون مرد و زن ایرانی به همین مقدار آیات سوره آل‌عمران درباره این زن و شوهر، دختر و نوه‌شان و لطایف آیات آگاهی داشتند و این خانه را اصل قرار می‌دادند و خانه و اهل‌بیت خودشان را شعبه این خانه می‌نمودند. متأسفانه ظاهراً بیشتر مردم خیلی با قرآن یا اصلاً با قرآن ارتباطی ندارند؛ با اینکه قرآن مجید زیباترین درس‌ها و عبرت‌ها را برای همه شئون زندگی دارد و در نشان‌دادن سرمشق، مثل همین خانواده، بهترین سرمشق‌ها را نشان داده است. این خانواده یکی از بهترین خانواده‌های تاریخ هستند که می‌توان همه‌جوره از آنها درس زندگی گرفت؛ از مرد، زن، دختر و پسر خانه.

## شنوندگان صدای فرشتگان

### اشتیاق در عبادت، خصلت اولیای الهی

حالا درباره پسر همین خانه، شما این آیه را ببینید؛ این هم حرف فرشتگان از جانب خداست. گوش مریم ع هم باز شده و صدای فرشتگان را می‌شنود. البته من رفیقی داشتم



که دو سال قبل از دنیا رفته است، او فرشته را نمی‌دید، اما صدایش را می‌شنید. یک وقت به مناسبتی اظهار کرد. اهل اظهار هم نبود، ولی حالاً چه پیش آمد که این حرف را زد. این آدم، اولاً حافظ کل قرآن بود و تا نودسالگی هم هیچ‌چیزی از قرآن را یادش نرفت. در نودسالگی هم هر روز تمرین قرائت قرآن داشت. خیلی آدم سالمی بود و چون با کل قرآن آشنا بود، به تناسب مسئولیت‌هایی که برایش پیش می‌آمد و قرآن راهنمایی کرده، عمل می‌کرد. من زمان خیلی طولانی‌ای با او آشنا بودم و شاید تا آخر عمرش که به دیدنش رفتم، پنجاه‌سال عمرم را با او آشنا بودم و چیزهای خیلی زیادی هم از او یاد گرفتم. یک خصلتی که داشت، شاید این خصلت برای اوایل چهارده‌پانزده‌سالگی تا تقریباً شب مرگش بود، دو ساعت به اذان صبح مانده، بیدار و بدون بی‌میلی مشغول عبادت بود. آدم یک وقت عبادت می‌کند، ولی با بی‌میلی عبادت می‌کند. صبح بیدار می‌شود، دو رکعت نماز می‌خواند و وقتی سلام را می‌دهد، می‌گوید راحت شدم.

### جایگاه اهل نماز در قیامت

علوم است که این نماز برای او بار سنگینی است و به این کار بی‌میل است. حالاً چون یک خرد باور دارد (البته کامل هم نه) که خدا در قرآن فرموده انسان بی‌نماز در قیامت اهل دوزخ است. امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمایند: دوزخ هفت طبقه روی همدیگر است؛ ولی بهشت هشت مرحله است و طبقه‌بندی نیست. هر بهشتی در سطح بسیار وسیعی قرار دارد که پهنانی مجموعه این هشت بهشت (در همین سوره آل عمران و سوره حديد آمده)، به پهنانی کل آسمان‌ها و زمین است. هیچ‌کس هم پهنانی کل آسمان‌ها و زمین را نمی‌داند. ما اصلاً خبر نداریم این چندهزار کتابی که راجع به عالم بالا نوشته شده، واقعاً عبور از آسمان اول شده است؟ هیچ دانشمندی ذکر نکرده است. خورشید و سیارات گردش‌کننده دور خورشید منظومه شمسی ما هستند. حجم خود خورشید یک میلیون و دویست هزار برابر کره زمین است، یعنی یک‌میلیون و دویست هزار زمین به راحتی در خورشید جا می‌گیرد، جایشان هم تنگ نمی‌شود. فاصله‌ها هم خیلی زیاد است؛ مثلاً کمترین فاصله بین سیاراتی که به منظومه مربوط هستند، فاصله مربیخ و بعد هم فاصله زمین است. فاصله زمین تا خورشید،



## اخلاق، حلقه اتصال ایمان و عمل

۱۵۰ میلیون کیلومتر است و سالی یکبار به دور خورشید می‌گردد؛ ولی فاصلهٔ پلوتون این قدر با خورشید زیاد است که زمین نسبت به پلوتون همسایهٔ خورشید است. وقتی پلوتون یکبار به دور خورشید بگردد، مطابق ۸۳ سال زمین ماست. در حقیقت، یک بچه که امروز در زمین به دنیا بیاید و همان وقت هم یک بچه در پلوتون به دنیا بیاید، این بچه که در زمین ۸۳ ساله بشود، او در پلوتون یکساله می‌شود. این حجم عظیم منظومه در گوشۀ بازوی کهکشان، معروف به راه شیری است. از این کهکشان‌ها تا الان، سیصد میلیون عدد با دوربین‌های نجومی کشف شده که منظومۀ ما و کهکشانش برابر بعضی از آنها به اندازهٔ یک تخم مرغ مقابل یک هندوانه است. حالا فکر کنید که مساحت هشت بهشت چقدر است؟ امیرالمؤمنین علیه السلام می‌گوید: اینها روی هم نیست، ولی هفت جهنم روی هم است و هر کدام هم اسم معیتی دارد؛ مثلاً اسم یک طبقهٔ جهنم، «سعیر» و اسم یک طبقهٔ جهنم هم «سَقَرَ» است. جای بی‌نمای در سَقَرَ است که بهشتی‌ها از اینها می‌پرسند: «ما سَلَكْهُ فِي سَقَرَ»<sup>۱</sup> چه چیزی باعث شد که شما به سَقَرَ آمدید؟ اینها چهار پاسخ می‌دهند که یکی این است: «أَنَّكَ مِنَ الْمُصَلَّيَنَ»<sup>۲</sup> ما نمازخوان نبودیم.

## عبادت عاشقانه و براساس عبودیت

حالا من که نماز می‌خوانم یا بعضی از شما که مثل من نماز می‌خوانید، تقریباً باوری نسبت به قیامت داریم؛ البته نه به اندازهٔ امیرالمؤمنین علیه السلام، بلکه باوری نسبت به بهشت و جهنم که در قلب ما به اندازهٔ یک سر کبریت سوسو می‌زند. این باعث شده است که نمازمان را از ترس آن بخوانیم تا فردا ما را با کله در سَقَرَ نیندازند. این نماز، نماز عاشقانه و براساس عبودیت و بندگی نیست، بلکه یک معامله است. بنده می‌گویید: خدایا خواندم، مرا به جهنم نبر! البته خدا هم گوش می‌دهد و به جهنم نمی‌برد؛ اما با این نماز به درجات عالی بهشت هم نمی‌برد. من رفیقی داشتم که می‌گفت: این قدر به ما سخت نگیرید! یک

۱. مدثر: ۴۲.

۲. مدثر: ۴۳.



باغ دهیست هزار متری هم گوشۀ بهشت به ما بدهند، برای ما بس است؛ فقط ما را به جهنم نبرند، ما قانع هستیم.

اما این آدم و رفیق من، دو ساعت به اذان صبح مانده، بیدار می‌شد. عبادت مشتاقانه و عاشقانه‌ای داشت؛ نه عبادت دفع دوزخ و نه عبادت جلب بهشت. آخر، من در مسیر بندگی حرکت می‌کنم و خودم هم می‌دانم که با بندگی ام دوزخ را دفع و بهشت را جذب می‌کنم. فکر کنم علامه طباطبایی اوّلین کسی است که به این نکته در «تفسیر المیزان» اشاره کرده است: من که خدا را برای دفع دوزخ و جذب بهشت عبادت می‌کنم، عبادت من مشرکانه است؛ یعنی عامل تحریک من، بهشت و جهنم است، نه خود خدا؛ اما عبادت عباد خالصش، هیچ گرهی نه به زلف جهنم دارد و نه به زلف بهشت. امیرالمؤمنین علیه السلام کرده‌اند: «إِلَهِي مَا عَبَدْتُكَ حَوْفًا مِنْ نَارِكَ» خدای! من تو را از ترس جهنم عبادت نمی‌کنم و کارم دفع جهنم نیست؛ چون مرا برای دفع جهنم نیافریده‌ای. «وَ لَا طَمَعاً فِي جَنَّتِكَ» کارم هم در عبادت به‌خاطر جذب بهشت نیست. «بَلْ وَجْدَنْتُكَ أَهْلًا لِلْعِبَادَةِ فَعَبَدْتُكَ» من یافته‌ام که تو شایسته هستی تا بندگی شوی و من فقط به‌خاطر خودت بندگی می‌کنم. این بندگی برای جذب قرب خداست؛ اصلاً فاصله این عبادت با جهنم و بهشت خیلی زیاد است و بوبی در این عبادت از جهنم و بهشت استشمام نمی‌شود.

این دوست من عبادت عاشقانه داشت، طولانی هم هست دیگر! مثلاً الان که حدود ساعت شش اذان است، آدم ساعت چهار بلند شود و دو ساعت بیدار باشد، باحال هم باشد، عاشق و مشتاق هم باشد، کسل هم نباشد و در هفتادسال عبادت، دو ساعت به اذان صبح مانده، ساعت هم نداشته باشد. من با او زیاد بوده‌ام. دو ساعت به اذان صبح مانده در تابستان، پاییز، زمستان و بهار با هم فرق می‌کند. الان دو ساعت به اذان صبح مانده، ساعت چهار است؛ یکوقت دو ساعت به اذان صبح مانده، ساعت سه‌وده دقیقه است و یکوقت هم ساعت چهارونیم است. خود قرآن در سوره مزمول می‌گوید که ساعات اختلاف دارد. این دوست من در چهار فصل، سر دو ساعت به اذان صبح مانده، چشمش را باز می‌کرد و اصلاً تغییر نمی‌کرد که تابستان زودتر یا زمستان دیرتر بیدار شود یا اینکه در



## اخلاق، حلقة اتصال ایمان و عمل

برف و باران یک ساعت دیرتر بیدار بشود و یک ساعت به نماز صبح عبادت بکند. بالاخره خودش در طول جریانی به زبان آمد، اما سریع هم سکوت کرد! ایشان گفت: من مأموری بین فرشتگان دارم که دوستش دارم و او هم مرا دوست دارد، ولی او را نمی‌بینم؛ اما در طول سال، دو ساعت به نماز صبح و اذان مانده، مرا با اسم صدا می‌کند.

### بشارت فرشتگان بر بندگان خاص در دنیا و آخرت

این مسئله در تاریخ سابقه دارد و سابقه‌اش هم در سوره آل عمران است. کسی از جنس زنان بوده که گوشش صدای فرشتگان را می‌شنید؛ برای اینکه وجودش این‌قدر از آلودگی‌ها تصفیه بود که راهش به عالم ملکوت باز بود و مانع نداشت. ممکن است الان ده فرشته هم بالای سر ما باشند و ما را صدا کنند، اما ما نشنویم؛ چون صدgor حجاب بین گوشمان و ملکوت هست. این غیبت‌ها، تمثیل‌ها و حرف‌های زشتی که راجع به دیگران شنیده‌ایم، اصلاً نمی‌گذارند آتن گوش ما با فرشتگان در ارتباط باشد. امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: کسانی هم هستند که در بیداری نمی‌شنوند و نمی‌بینند، اما در خواب می‌شنوند و می‌بینند. از این افراد هم بوده‌اند که قرآن در سوره یونس می‌گوید. وقتی یکی از یاران امام پیش حضرت صادق علیه السلام آمد و گفت من این آیه را نمی‌فهمم که پورودگار عالم می‌گوید: ﴿أَلَمْ يُرَى لِلْجِنَّاتِ الْأَمْيَا وَفِي الْآخِرَةِ﴾<sup>۱</sup> اینها هم در دنیا اهل بشارت هستند و به آنها مژده داده می‌شود و هم در آخرت. بنابراین یکی باید باشد که هم در دنیا و هم در آخرت به من مژده بدهد.

### بشارت به مریم علیها السلام در عالم بیداری

آنگاه به حضرت گفت: ما در دنیا چه مژده‌ای را شنیده‌ایم؟ حضرت فرمودند: عده‌ای در همین دنیا مژده را در عالم خواب می‌شنوند، اما عده‌ای کلاسشان مثل مریم علیها السلام بالاتر است و مژده را در عالم بیداری می‌شنوند. در قرآن می‌خوانیم: ﴿إِذْ قَالَ اللَّهُ أَمْلَأَكُلَّ كَوْمٍ مِّنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ



سَيِّرُكَ بِكِيمِيَّةِ مِنْهُ أَسْمُهُ أَمْسِيحٌ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَجِيهَاً فِي الدُّنْيَا وَالآخِرَةِ وَمِنَ الْمُقْرَبِينَ<sup>۱</sup> مریم هنوز اصلاً بچه دار نشده، شوهر هم نکرده و بچه اش هم بدون شوهر به دنیا آمده است، فرشتگان به او مژده دادند که خدا می خواهد پسری به تو بدهد، اسم او مسیح است. «وَجِيهَاً فِي الدُّنْيَا وَالآخِرَةِ وَمِنَ الْمُقْرَبِينَ» همانا او آبرودار واقعی در دنیا و آخرت و از بندگان مقرب خداست. مریم این بشارت را در بیداری شنید.

### بشارت به یوسف در عالم خواب

امام ششم می فرمایند: عده‌ای تحقق همین بشارت را یا در خواب می بینند یا می شنوند. نمونه اش هم در قرآن است: یوسف ﷺ هفت ساله بود. یک روز بیدار شد و به پدرش گفت: «إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَيْمَهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكِبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ أَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ<sup>۲</sup> من در عالم رؤیا دیدم که یازده ستاره و یک خورشید و ماه به من سجده کردند. یعقوب ﷺ پیغمبر است، می فهمد که این خواب راست است و در این خواب، بشارت و خبر عظیمی به این بچه داده اند؛ به بچه اش گفت: «وَكَذَلِكَ يَجْتَبِيَكَ رَبُّكَ وَيَعْلَمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَيَرِئُ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ<sup>۳</sup> خواب تو به من می گوید که در آینده به وسیله خدا انتخاب می شوی، دانش باطن نگری به تو داده شده و نعمت خدا برای تو تمام می شود. این خواب چه موقع خودش را در بیداری نشان داد؟ چهل سال بعد تحقق یافت.

### حکایتی شنیدنی از صبوری در مشکلات

ما برخلاف انبیا و ائمه خیلی عجول هستیم، اما آنها عجله نداشتند. آنها در استجابت دعا هم عجول نبودند که مثلاً امشب یعقوب ﷺ گریه کرده، ناله زده، اشک ریخته و بچه اش را از پروردگار خواسته است، ولی عجله نداشته که شب صبح بشود، بعد از این همه گریه و

۱. آل عمران: ۴۵

۲. یوسف: ۴

۳. یوسف: ۶

## اخلاق، حلقه اتصال ایمان و عمل

دعا بچهاش را صبح به او نشان بدھند. دعاي یعقوب علیه السلام چهل سال بعد مستجاب شد. آنها عجول و شتاب زده نبودند. گاهی تحقق بشارتی پنج سال، ده سال، بیست سال یا چهل سال طول می کشد؛ گاهی هم تحقیقش تا قیامت زمان می برد و آنجا تحقق پیدا می کند. من این مطلب را از سه نفر از علمای بزرگ و فوق العاده شیعه، یعنی شیخ طوسی، مرحوم سید بن طاووس و یکی از علمای کمنظیر دیگر نقل می کنم. اسم شیخ طوسی که الان هر روز در درس های مراجع تقلید قم، مشهد و نجف برده می شود؛ چون تمام حوزه ها سر سفره اش هستند. سید بن طاووس، چهره برجسته الهی و عالم بزرگی بوده و بیشتر روضه های درستی که منبری ها و مذاح ها می خوانند، برای کتاب سید بن طاووس است. کتابی به نام «ملهوف» دارد که مصائب ابی عبدالله علیه السلام را در قرن هفتم نوشته و یکی از بهترین کتاب هاست. به عربی نوشته شده و ترجمه هم شده است.

آدمی بود که مشکل اقتصادی خیلی زیادی داشت. این شخص کل کارهایش از نظر اقتصادی قفل بود و هر چه هم فعالیت کرد، قفل کار اقتصادی او باز نشد. البته آدم کم ظرفیتی هم نبود که به پروردگار بگوید حالا که در حلال به رویم باز نیست، من هم از لج تو به کاهدان حرام می زنم و میلیونی گیر می آورم. یک خصلت زیبای انسان های مؤمن که از حسنات اخلاقی محسوب می شود، صبر است. اینها از آینده خبر هم ندارند، ولی امیدوارند که مشکل حل بشود. شما می گویید فلانی چرخ ماشینش نمی چرخد؛ دیگران هم همین ماشین را دارند و ماهی پنج میلیون درآمد دارند، ولی به زور ماهی دو میلیون بار به او می خورد. این آدمی که همه راه های اقتصادی بر او بسته بود، تصمیم گرفت که برای تأمین ناهار، شام و صبحانه (محض درس خوانی هم بود)، در ایام محصول سر زمین ها در عراق برود و بگوید یک داس هم به من بدهید تا من محصول درو کنم؛ ارزن، گندم، جو، علف و یونجه درو می کرد.

مناطقهای کشاورزی عراق خیلی آباد است. بعد از مدتی با خودش گفت که چرا این قدر در این مشکل دست و پا می زنم و این قدر به خودم سخت می گیرم؟ هم درس بخوانم، هم کارگری بکنم و پولی هم که به من می دهنده، حسابی شکم مرا سیر نمی کند! چهل شبِ

چهارشنبه از نجف به مسجد کوفه بروم و عبادت کم تا پرده کنار بود و امام دوازدهم را ببینم. در چهلمين شب چهارشنبه (هر ماه چهارتا شب چهارشنبه دارد و ده ماه است که می‌آید)، هوای کوفه سرد بود. ایشان هم مقداری سرفه می‌کرد و گاهی یکذره خون در سرفه‌اش بود. گفت داخل مسجد نروم (نجس کردن مسجد حرام است) و روی سکوی بیرون مسجد بنشینم. یک منقل گلی و یک قوری گلی کهنه داشت، یک خرده آتش روشن کرد، مقداری قهوه با خودش آورد بود، آب را جوش آورد و قهوه را در آن ریخت. وقتی قهوه پخت و اندازه دوسه استکان شد، می‌خواست تا نصف شب چهارپنج بار بخورد که خوابش نبرد. یک دفعه دید که انسان حدود چهل ساله‌ای با چهره‌ای خیلی نورانی آمد و سلام کرد، بعد روی سکوی آن طرف مسجد نشست. او هم تا حالا ندیده بود، یک دفعه دید که این عرب با یک زبان بامحتبی گفت: شیخ آل رحیم، حالت چطور است؟ این شخص تعجب کرد که او مرا از کجا می‌شناسد و اسمم را می‌داند؟ قرآن مجید می‌گوید: «وَكَلَّا إِنَّمَا يُحَسِّنُ أَهْلَهُ مُؤْمِنُينَ»<sup>۱</sup> امامانی که برایتان قرار داده‌ام، پرونده کل حوادث عالم هستند. گفت: همین طوری که احوالپرسی می‌کرد، پیش خودم گفتم خدا کند نگوید یک استکان قهوه بزیز و به من بده. مقدار کمی قهوه در این قوری است که آن را هم می‌خواهم خودم بخورم. یک استکان قهوه ریختم و گفتم حالا تعارف‌ش می‌کنم، شاید نخورد؛ اگر نگیرد، خوشحال می‌شوم. گفتم: آقا بفرمایید. گفت: بدہ! اینکه قهوه را الان تا آخرش هم می‌خورد و من هم پول ندارم! اما او فقط لبش را به قهوه تر کرد و اصلاً نخورد؛ یعنی استکان گلی را تا کنار لبش آورد و تر شد، بعد برگرداند و گفت: شیخ حسین بخور، سینه‌ات امشب تا آخر عمرت خوب می‌شود. من قهوه را خوردم، انگار فضای بازی در سینه‌ام پدید آمد و حالم مثل زمان به دنیا آمدنم از مادرم شد. گفتم: این آقا که لبsh را با این قهوه استکان گلی من تر کرد و بیماری ریه‌ای من که خون بیرون می‌زد، سریع خوب شد؛ ای کاش کلید بازشدن درهای اقتصادی را هم به ما می‌گفت. خودش بدون اینکه من

۱. یس: ۱۲.

چیزی بگوییم، گفت: مسئله سختی معيشت و کارگری ات تا آخر عمرت با تو هست و خدا اراده ندارد که درهای اقتصادی را به روی تو باز بکند؛ اما اقتصادی برای تو در قیامت قرار داده که قابل توصیف نیست. گاهی بشارت در دنیا تحقق پیدا می‌کند و گاهی هم زمانش در قیامت است؛ ولی ما باید حوصله و صبر داشته باشیم و از کوره در نرویم.

### أهل بيت پیامبر ﷺ، بالاتر از آل عمران

در هر صورت، امشب بحث درباره علت سوره آل عمران زمان را پر کرد و خوب هم بود. نکات خیلی بالارزشی گیرمان آمد. این خانواده خانواده‌ای هستند که می‌توان اینها را کاملاً الگو و سرمشق قرار داد. البته خدا خانواده بالاتر از اینها را هم در سوره احزاب آدرس داده است: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِذِهْبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَطَهْرَ كُمَّةَ نَظَهِيرٍ»<sup>۱</sup> آن خانواده و آن سوره دو مرد دارند: یکی عمران و یکی عیسی نوه عمران؛ دو تا هم زن دارند: یکی زن عمران که مادر مریم است و یکی هم مریم؛ ولی این خانواده یک زن بهنام فاطمه زهرا عليهم السلام دارد که بالاتر از تمام زن‌های دنیا و آخرت است. این فاطمه یک شوهر بهنام امیرالمؤمنین عليه السلام دارد. این زن و شوهر هم دو پسر دارند که فعلاً حسن عليه السلام و حسین عليه السلام هستند. حالاً ازدواج بعدی امیرالمؤمنین عليه السلام و گل این ازدواجش، قمرینی هاشم عليه السلام شد؛ ولی آنها بی که خدا اهل بیت می‌داند، یک پدربرزگ هم دارند که پیغمبر عظیم الشأن اسلام است. این پدربرزگ، داماد، شوهر، آن همسر و دو نوه، بهترین سرمشق پاکی زندگی در همه شئون برای همه امت هستند. متأسفانه گوش بده کم است که دقت کنند و خانمی بگیرند که در طول حضرت زهرا باشد؛ یا زن یک شوهری پیدا بکند که در طول داماد پیغمبر باشد؛ یا دو بچه پیدا بکند که در طول حسن عليه السلام و حسین عليه السلام باشند؛ ولی شدنی است. تشکیل یک خانواده و پیدا کردن اولاد پاک در حد طرفیت هر انسانی یقیناً شدنی است.



جلسه، مقدمه

رحمت پروردگار در سایه

اطاعت از خدا



# تجلى خصلت‌های اخلاقی در انسان

در جلسات قبل شنیدید که پروردگار بعضی از خصلت‌های بالرزش اخلاقی را در چند آیه از سوره مبارکه آل عمران بیان کرده است. جالب آیات این است که این خصلت‌ها در هر کسی تجلی و ظهور بکند، پروردگار می‌فرماید مورد محبت من قرار می‌گیرد و بندهای می‌شود که من دوستش دارم. ما نمی‌توانیم محبت خدا را نسبت به خودمان از نظر کیفیت ارزیابی بکنیم؛ چون محبت جزء مقوله‌های کمی نیست که بگوییم پنج درجه، ده درجه یا این وزن را دارد.

## محبت خداوند از مقوله کیفی و غیرقابل وصف

محبت از مقوله کیفیات است که قابل وصف و تعریف نیست. ما فقط می‌دانیم پروردگار در این آیات به کسانی اعلام محبت و عشق کرده که این مسائل عالی اخلاقی در وجودشان باشد. در حقیقت، انسان می‌تواند با روش خیلی راحتی معشوق پروردگار شده و پروردگار عاشق او بشود. وقتی خداوند عاشق عبدی بشود، یقیناً این عبد در دنیا و آخرت دچار ضرر، خسارت و آسیب‌های سنگین عذاب‌گونه نمی‌شود.

## رحمت خداوند، نجات‌بخش بندگان از دوزخ

مقدمه این چند آیه مسئله بسیار مهمی است که اگر بخواهم آیه را توضیح بدهم، این گونه باید توضیح بدهم: آیا شما مرد و زن خواهان رحمت من هستید که هم در قیامت و هم در



دنیا مورد رحمت من قرار بگیرید؟ رحمت خدا چیست؟ رحمت خدا نجات است؛ رحمت خدا این است که وجود انسان بر آتش دوزخ حرام شود، آبروی او در دنیا و آخرت نرود و از گردونه رزق حلال زیرنظر خدا به طرف لقمه حرام خروج پیدا نکند که انسان جوابگوی آن در قیامت نیست؛ مخصوصاً لقمه حرام! رحمت خدا به هر کسی برسد، یک اقتضایش این است که پروردگار او را از آلوده شدن به لقمه حرام حفظ می‌کند.

### سه حسن اخلاقی عالم اصفهانی

فکر می‌کنم سال ۴۷ در یکی از شهرهای معروف استان اصفهان برای ده شب به منبر می‌رفتم. عالمی در آن شهر بود که سه حُسن داشت: یکی اینکه بر اثر تواضعش قبول کرده بود که قبل از من به منبر برود؛ با اینکه سن او با من تفاوت داشت و من در آن وقت بچه او بودم. گفته بودند که گوینده‌ای را از تهران دعوت کردیم و دلمان می‌خواهد شما هم در جلسه ما منبر بروید، گفته بود مانع ندارد؛ نه من او را دیده بودم و نه او مرا دیده بود. آن ده شب را منبر رفت. این یک حُسن او بود که این را حُسن تواضعی و فروتنی می‌گویند؛ او نگفت من در حوزه علمیه اینقدر درس خوانده‌ام و عالم شده‌ام و الان سنی از من گذشته است، حالا قبل از طلبه جوانی به منبر بروم؟ این دلالت داشت بر اینکه آدم فروتن و متواضعی است. چقدر این یک بیت شعر قشنگ است:

افتادگی آموز اگر طالب فیضی هرگز نخورد آب زمینی که بلند است

همیشه زمین‌های کشاورزی مقداری پایین‌تر از قنات، رودخانه و جوی آب است. زمینی که یک‌متر یا دو‌متر از رودخانه و قنات بلندتر باشد، نمی‌توان چیزی در آن کاشت. حالا حساب امروز را نکنید که موتور آمده، در رودخانه می‌گذارند و برای زمینی که ده‌متر بلندتر است، با موتور آب می‌کشند. این شعر برای وقتی است که هیچ آب قنات، رودخانه و جویی بر زمین‌های بلند سوار نمی‌شد. زمینی که پایین‌تر از قنات و رودخانه است، نه‌ماه، هشت‌ماه، هفت‌ماه یا شش‌ماه به تناسب منطقه، چقدر به مردم محصول می‌دهد؟ این فروتنی است. حُسن دیگری که در این عالم بود (آدم می‌تواند از خیلی‌ها درس بگیرد)، خیلی با مردم گرم بود و جوری با مردم برخورد می‌کرد که احساس می‌کردند انگار پدرشان یا برادرشان است.

حسن سومش هم این بود که وقتی از منبر پایین می‌آمد، هر ده شب تا آخر برای منبر من نشست. درس هم داشت، اما هیچ شیی به من نگفت که من درس دارم و از شما عذر می‌خواهم، باید برای مطالعه بروم. تمام ده شب را نشست.

## حکایتی شنیدنی از سرانجام بی‌دقی در حلال و حرام

ایشان درباره مال حرام برای من نقل کرد؛ نمی‌دانم کجا اتفاق افتاده بود! آن وقت که برای من گفت، به نظرم آمد در شهر خودشان اتفاق افتاده باشد. می‌گفت: بیشتر مغازه‌دارهای اینجا بقال هستند، الان هم آن شهر همین‌طور است و علاف هستند؛ یعنی برنج، گندم و جو می‌فروشنند. بیشتر مغازه‌هایشان این است یا انگورفروش و کشمش‌فروش هستند؛ چون منطقه هم منطقه انگورخیزی است. روزی رفیق یک علاف (برنج‌فروش، گندم‌فروش و جوفروش) به مغازه رفیقش می‌رود، روی چهارپایه‌ای می‌نشیند و با هم شروع به صحبت می‌کنند. در حین صحبت، آقایی که به این مغازه وارد شده بود، بغل دستش گونی گندم بود. گاهی همین‌طوری انگشت‌هایش با این گندم‌ها بازی می‌کرد و گاهی انگشت‌هایش آزاد می‌شد، بی‌هوا یک‌دانه گندم از این گونی پنجاه‌کیلویی برداشت و با دندان‌های جلویش نصف کرد. وقتی آدم گندم را نصف می‌کند، مقداری از مغز گندم نرم است و می‌ریزد (یا در دهان یا بیرون)، بعد هم دوتا نصفه را درآورد و دوباره در گونی انداخت.

## تفاوت خواب فی‌الجمله و بالجمله در اسلام

سال‌ها گذشت. گفت: نمی‌دانم چندسال بعد، این بقال رفیقش را در خواب دید. من از این خواب‌ها نسبت به رفقایم دیده‌ام و چون دیده‌ام، باور می‌کنم. میّت به خوابیم آمده و به من گفته که شما مرا می‌شیستی، من ناظر کار تو بودم. تو مرا غسل دادی و کفن کردی، بغل قبرم هم فلانی این حرف را درباره من در گوشت زد، همه‌اش هم راست بود؛ نه حالا یک خواب و دو خواب، بلکه از این جریات برای من زیاد اتفاق افتاده است؛ مثلاً پدر خودم دو سال بود که از دنیا رفته بود، دو روز به دعای عرفه مانده، شب خواب دیدم پدرم کتوشلواری بر تن دارد که تا وقتی در دنیا بود، کتوشلوار به این خوبی و گرانی بر تن او



نديده بودم. پدرم آدم زاهدمنشي بود و هميشه لباس‌هايش معمولی بود. زندگی داخلی اش معمولی بود و تا آخر عمرش که نو دسال بود، مبل در خانه‌اش راه نداد. من ديدم با کتوشواری نو و قیافه‌ای شاد روی يک پله نشسته است. تا او را دیدم، جلو رفتم و سلام کردم. دقیقاً هم در خواب می‌دانستم که از دنیا رفته است، به او گفتم: به دنیا برگشته‌ای؟ گفت: نه، برگشتم! گفتم: من الان می‌بینم که شما برگشته‌ای. گفت: من برگشت جدی به دنیا نکرده‌ام، ولی چون دو روز دیگر، ساعت سه دعای عرفهات شروع می‌شود، از آنهایی که در آن عالم هستند، اجازه گرفته‌ام تا مرا آزاد کنند، بیایم و عرفه را گوش بدhem و دوباره برگردم. اينها ديگر خواب گمانی، خيالي و وهمی نیست.

دين اسلام خواب را «فى الجمله» قبول دارد، نه «بالجمله». فرق فى الجمله و بالجمله اين است: فى الجمله يعني از ده خواب يكى را قبول دارد، چون با قواعد وفق می‌دهد؛ مثل همان خواب من که دوستم گفت تو مرا غسل دادی، کفن کردي و در قبر گذاشتی، همه‌اش راست بود؛ يا فلانی اين مطلب را بالاي قبر در گوش تو راجع به من گفت، مطلب مثبتی هم بود. اين كاملاً درست بوده و معلوم می‌شود کسی که می‌ميرد، رابطه‌اش صد درصد با دنیا، زن و بچه و رفيق‌هايش قطع نمی‌شود. به اين خواب فى الجمله می‌گويند، يعني از ده خواب، يك يا دوتا درست است؛ اما بالجمله، يعني كل خواب‌ها درست است. دين اسلام بالجمله را قبول ندارد، ولی فى الجمله را قبول دارد.

### حسابرسی متفاوت از بندگان

چندسال گذشت و اين علاف، خواب آن رفيقش را ديد که در مغازه می‌آمد، با هم صحبت می‌كردند و از قدیم، جدید، بچه‌ها و رفقا می‌گفتند. به او گفت: حالت خوب است؟ رفيقش گفت: حالم خوب است، پرونده‌ام را هم قبول کرده‌اند و رد نکرده‌اند؛ گفته‌اند پرونده‌ات خوب است.

گاهی پرونده عالی است، مثل انبیا و ائمه؛ گاهی زیر عالی است، مثل پرونده سلمان، مقداد، ابوذر و عمار؛ اما گاهی هم پرونده‌ها متوسط است، مثل من و شما. سرعت رفتن به بهشت يا کند رفتن يا کندتر رفتن به شكل پرونده آدم بستگی دارد. آدم را به جهنم



نمی‌برند؛ اما باید نیم ساعته از محسن بهشت برود، دوروزه به بهشت می‌رود؛ دوروزه باید برود، ده‌روزه می‌رود. یکی از رفیق‌هایم می‌گفت: حاج آقا! تکلیف ما را معلوم کن؛ وقتی می‌خواهند ما را به بهشت ببرند، راحت می‌برند یا دوشه روز می‌برند یا جذ و آباد ما را جلوی چشممان می‌کشند؟ این حرکت بهسوی نجات به وضع عمل ما در قیامت بستگی دارد. وقتی باد لاستیک ماشین کم است، ولی پنچر نیست، خوب راه نمی‌رود؛ اما وقتی بادش متوسط است، خوب راه می‌رود؛ وقتی هم چهل تا باد به آن می‌زنند، عین باد حرکت می‌کند. ما هم در ایمان و عمل خودمان کمباد، متوسطباد و پرباد داریم؛ کمبادی و متوسطبادی تقصیر خودمان و باد پُر هم هنر خودمان است.

همهٔ ما را یک‌جور حساب نمی‌کنند، چنان‌که خود ما همه را در دنیا یک‌جور حساب نمی‌کنیم. شما بچه خودت را با بچه دیگران یک‌جور حساب می‌کنی؟ نه، چون بچه دیگران نسبت به شما بیگانه است. شما رفیقت را با پدرت یک‌جور حساب می‌کنی؟ شما عمهٔ پدرت را با مادرت در مسائل روحی و محبتی یک‌وزن حساب می‌کنی؟ در قیامت هم همین است و فرق می‌کنند؛ به همین خاطر است که بهشت هشت قسمت است. اگر همه در ایمان و عمل در یک ردیف بودند، یک بهشت وجود داشت؛ اما هشت بهشت به تناسب وضع ایمان و عمل مردم است. جهنم هم هفت طبقه است؛ یعنی عذاب همهٔ کفار، منافقین، مشرکین، مجرمین و تبهکاران یک‌جور نیستند. خدا هیچ‌وقت این کار را نمی‌کند که یک لات حرف‌ای بی‌ایمان بداخلان تهران را در قیامت به جهنمی ببرد که فرعون آنجاست. جهنم هفت طبقه است و طبقات آن به تناسب بی‌دینی، بی‌اعتقادی، بی‌اخلاقی و بی‌عملی مردم است. خیلی جالب است! پیغمبر ﷺ می‌فرمایند: حاتم کافر و بتپرست بود و در قیامت به جهنم می‌رود؛ چون شرایط رفتن به بهشت را ندارد.

## دو شرط مهم بهشت‌رفتن در قرآن

شرایط بهشت‌رفتن به صورت کلی در قرآن دو واقعیت است: «إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ» ایمان و عمل صالح؛ اما آن‌که ایمان و عمل صالح نداشته باشد، شرایط ورود را ندارد. شما به سفارت یک مملکت خارجی می‌روی، خیلی هم با ادب و



## اخلاق، حلقه اتصال ایمان و عمل

محترمانه به دفتر سفارت می‌گویی که یک ویزا به من بدهید، می‌گوید: شما سند ملکی خانهات را بیاور، یک رسید بانکی هم بیاور که بیست‌هزار دلار در حسابت باشد، ما به تو ویزا می‌دهیم. شما هم به مدیر ویزای سفارت‌خانه می‌گویی که من مستأجر هستم، شما می‌گویی بیست‌هزار دلار هم در حسابم باشد! ما شب می‌خواهیم دوتا نان سنگک بخریم، پول یکی را داریم؛ حالا حساب و خانه مرا برای چه کاری می‌خواهی؟ می‌گوید: من به خانهات و حسابت کار ندارم، شرایط قانونی کشور ما در ویزا دادن، سند ملکی خانه و بیست‌هزار دلار هم در حساب است. ما آدم ظالم و بداخل‌الاقی نیستیم. شما این دوتا سند بانکی و ملکی را بیاور، ما دو روز بعد به تو ویزا می‌دهیم؛ اینکه به تو ویزا نمی‌دهیم، ما ظالم و بد و خائن هستیم؟ شما شرایطش را نداری و این به ما ربطی ندارد.

در قیامت هم حاتم شرایط ورود به بهشت را ندارد، این چه ربطی به خدا دارد؟ خدا ظالم است که حاتم را به بهشت نمی‌برد؛ خدا ظالم نیست؛ چراکه خدا از زمان حضرت آدم ﷺ شرایطی برای ورود به بهشت قرار داده و در قراردادن این شرایط هم آزاد بوده است. خدا می‌گوید: اینها شرایط من برای بهشت رفتن شماست و از حالا که در دنیا هستید، با شما قرارداد می‌بندم؛ در بهشت من به دلیل این دو شرط به روی شما باز است. شما اگر این شرایط را قبول نداری، چه ربطی به من دارد؟ وقتی شرایط را قبول نداری، به بهشت راه نداری و این به خدا ربطی ندارد.

## گشایش در کارها با اطعام فقیر و مستحق

اما چقدر دین زیباست که پیغمبر ﷺ می‌فرمایند: حاتم کافر بود، ولی آدم خوب، نرم، بالاخلاق و بهشت هم دست‌به‌جیبی بود. عاشق این بود که به مردم بخوراند و کاری نداشت به آن کسی که می‌خواهد بخوراند، دارد یا ندارد. ما در روایات اطعام طعام‌مان نداریم که اگر پول و سفره داری، فقط و فقط فقیر یا یتیم را سر سفره بنشان؛ فقط می‌گوید «يُطْعِمُونَ الطَّعَامَ». اطعام طعام همه را فرامی‌گیرد، اما اولویت برای یتیم، اسیر، فقیر و از کارافتاده است. حالا اگر خواستی یک شب مهمانی بدهی و چهارتا رفیق کاسبت را دعوت بکنی که وضعشان خوب است، این خلاف دین است؟ نه، این خلاف دین نیست.



اگر می توانی اینها را دعوت کنی، عالی است؛ ولی به فقیر، از کارافتاده و مستحق هم کمک کن که خیلی هم کارگشاست.

برای من در پنجاه سال عمر تجربه شده است؛ هم برای خودم و هم به دیگران می گویم. گاهی به من می گویند گرفتاری مالی داریم، می گوییم: چقدر گرفتاری دارید؟ مثلاً می گوید صدمیلیون، می گوییم: پانصد هزار تومان به یک خانواده مستحق بده. می گویید: شوخی می کنی؟! من گرفتاری مالی دارم! به او می گوییم: من شوخی نمی کنم، این کلیدی است که قرآن و پیغمبر ﷺ به دست ما داده است که اگر گیر هستی، گرفتاری یکی را حل کن، آن گاه دعای او کلیدی برای حل گرفتاری تو می شود. این به تجربه ثابت شده است. دیشب یک نفر به منزل ما آمده بود و به من گفت که برای ما دعا کن. گفتم: چه دعایی می خواهی؟ من که تو را می شناسم؛ وضعت خوب است. دعای چه می خواهی؟ گفت: یک گرفتاری اقتصادی دارم و خیلی دلم می خواهد حل بشود. گفتم: دلت می خواهد حل بشود؟ گفت: آری می خواهم. گفتم: کلمه «زینب» چهار حرف و به حروف ابجد، «ز ا ن ب» ۶۷ است؛ این حروف ابجدی «زینب» است. حروف ابجدی «علی» هم ۱۱۰ و حروف ابجدی «یا علی» ۱۲۱ است. این را شنیدی؟ گفت: بله. گفتم: همین الان بین خودت و پروردگار نذر کن (نذر باید برای خدا منعقد شود؛ یعنی باید بگوییم نذر می کنم برای تو که بهره اش به زینب کبری برسد. نذر که لله باشد، وفاکردنش واجب است) که ۶۷ میلیون تومان برای حضرت زینب بدھی. گفت: مگر کلمه زینب ۶۷ نیست؟ گفتم: چرا هست. گفت: شش تومان و هفت هزار، ۶۷ تومان، ۶۷۰ تومان یا شش میلیون و هفتصد هزار تومان. گفتم: خیال می کنی خدا هر چیزی را از هر کسی قبول می کند؟ از جناب عالی که ثروتمند هستی، شش تومان و هفت هزار را اصلاً قبول نمی کند؛ مثل یک تریلیاردر که متدين هم هست، الان پنجاه ساختمان دارد که می خواهد بفروشد، یک پاساژ بیست طبقه هم دارد. دو هفتة پیش پدرش مرده و آدم باوری هم است که قیامت و بزرخ هست، پدرم هم مرده است، کار خیری برای او بکنم. حالا با این پاساژ ده طبقه، آن دفتر و این پول سنگینش، در دکان بقالی محل باید و بگوید نیم کیلو خرما بده! بقال هم بگوید: نیم کیلو خرما را

## اخلاق، حلقه اتصال ایمان و عمل

برای چه می‌خواهی؟ نیم کیلو خرما دهیست تا خرماست! بگوید: پدرم پانزده روز پیش مردہ و شب جمعه است، می‌خواهم دم مسجد خیرات پدرم کنم. این خیر از این آدم به پدرش می‌رسد؟ به خودش هم نمی‌رسد! تو اگر می‌خواهی برای پدرت خیر بکنی، به مسجد برو و یواشکی به پیش‌نماز بگو: خود و خدا بین مسجدی‌ها دهنفر را به من معرفی کن که خانه ندارند تا من یک خانه صدمتری به نامشان کنم، پول هم نمی‌خواهم. این کلید گشايش کار توست، نه نیم کیلو خرما یا یک‌سیز آبنبات قیچی. وظیفه تو این نیست! میلیاردها پول داری و می‌خواهی فقط یک افطاری بدھی؟! با این میلیاردها پولی که داری، یک دارالایتمام در تهران یا اصفهان پیدا کن، چنین جاهایی هست که پانصد یتیم دارند، پدر و مادر ندارند و همه را هم متدين بارمی‌آورند، پانصد دست لباس و پانصد دست کفش، ده شب هم غذای این ایتمام را بده. این کلید حل مشکل تو می‌شود و جور دیگری نمی‌شود. شخصی به پیغمبر ﷺ گفت: خیلی گرفتاری اقتصادی دارم، فرمودند: پول به مستحق بده. گفت: آقا من هشتم گرو نهم است، شما می‌گویی پول به مستحق بده! فرمودند: پول به مستحق بده، الان که نمی‌توانی دهمیلیون بدھی، یک پنجاه تومانی بده، کارت را حل می‌کند. من هم به او گفتم: ششمیلیون و هفتصدهزار تومان کار تو را درست نمی‌کند، کلاه سر دین نگذار. «زینب» برای تو ۶۷ میلیون آن‌هم بار اوّلش است، بار دوم که آمدی و گفتی گرفتارم، من باید این را ده برابر کنم؛ اما الان پنج تا ۶۷ میلیون گیرمان بباید، بله ده تا خانواده را از مشکلات بیرون می‌آوریم. خیلی هم گران نیست! پنج تا ۶۷ میلیون تومان به نذر وجود مبارک زینب کبری ﷺ که به گردن کره زمین، قیامت، دین، توحید، نبوت و ولایت اهل‌بیت ﷺ حق دارد.

## وضعیت خاص حاتم طایی در قیامت

حاتم هم آدم خوب، بالاخلاق و بالادبی بود و پیغمبر ﷺ هم از او تعریف کرده‌اند، ولی چون شرایط بهشت رفتن را ندارد، باید به جهنم برود. رسول خدا ﷺ می‌فرمایند: به‌خاطر این نان‌دهی، نان‌رسانی و این اخلاقش که اخلاق خداست، یعنی رزاق و نان‌رساندن، خدا



دستور می‌دهد که در جهنم یک اتاق از گل نسوز (اصلاً زمان پیغمبر گل نسوز نبوده است) به حاتم بدنهند. آتش جهنم هم طبقه اول به دور این اتاقک پر است، ولی حاتم نمی‌سوزد. خدا خیلی خوب است! ما چقدر با خدا و اخلاق خدا آشنا هستیم؟

### معطلی پرونده به خاطر یک دانه گندم

رفیق این گندم‌فروش گفت: پرونده مرا قبول کردند (می‌دانید کجا بودیم؟ گندمی که نصف کرد با دندانش و حالا مُرده است؛ نمازم، روزهام، روضه‌رفن و گریه‌کردن و کار خیرم، فقط برای ردشدن لنگ یک‌چیز هستم. از وقتی مُردهام، به من گفتند: چرا بی‌اجازه مالکِ مال در یک عدد گندم تصرف کرده و با دندان‌هایت نصف کردی، بعد هم دو تا نصف را در گونی انداختی؟ همه‌اش که نبوده و یک‌خرده مغز گندم از بین رفته است. از من راضی شو، ما اینجا بدپخت هستیم، تازه گندم هم نخورده‌ایم!

آنها بی‌هم که باید این حرف‌ها را بشنوند، الحمد لله در این مجالس نمی‌آیند! چون نمی‌آیند، در روز روشن از مال شما (آن‌مقداری که ما در روزنامه‌ها و تلویزیون شنیده‌ایم) ملت، یک نفر سه‌هزار میلیارد برده است، یک دارودسته هم پنج‌هزار میلیارد برده‌اند؛ عده‌ای هم چند‌هزار از گران‌ترین زمین‌های این ملت را با دوزوکلک به‌نام خودشان کرده‌اند. مرده تا بیست‌سال پیش کفش‌هایش لنگه‌به‌لنگه بوده، یک لنگه‌اش دمپایی و یک لنگه‌اش گیوه‌پاره بوده است؛ اما حالا یک ساختمان چهل طبقه با دوهزار معازه دارد. اینها را از کجا آورده‌ای؟ برای کیست؟ چه جوابی داری که در قیامت بدھی؟ ممکن است بگویید قیامت را قبول ندارم؛ چون قبول نداری، قیامت هم برپا نمی‌شود؟! قرآن اعلام کرده است: «إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقْعَةُ \* لَيْسَ لِوَقْعَتِهَا كَادِيَةٌ»<sup>۱</sup> تو قبول نداری، ولی برپاشدن قیامت از نظر خود منِ خدا دروغ نیست! تو می‌گویی من قبول ندارم، اما اصلش دروغ نیست. آدم را برای خاطر خردکردن یک‌دانه گندم در عالم بزرخ معطل

۱. واقعه: ۲-۱.

می‌کنند؛ حالا سه‌هزار میلیارد در روز روشن دزدیده‌ای، می‌خواهی چه جوابی بدھی؟ چند هکتار زمین غصب کرده‌ای، می‌خواهی چه جوابی بدھی؟

### توبهٔ حقیقی از منظر اسلام

شخصی یکبار پیش من آمد و گفت: مرا توبه می‌دهی؟ گفتم: آری، کار ما توبه‌دادن است. گفت: هر جوری می‌خواهی مرا توبه بدھی، اما راجع به مال حرف نزن! گفتم: مال هم در توبه است. گفت: من سی‌سال در یک اداره بودم و دستم هم باز بود؛ غیر از حقوق ماهیانه‌ام، پول از آن اداره بیرون آورده‌ام. الان یک ساختمان سه طبقه، یک مغازه چهارصد میلیونی و سرمایه چند صدمیلیونی دارم. اینها با حقوقم نبوده و از پول اداره بلند کرده‌ام. گفتم: اینها حرام است و باید همه‌اش به بیت‌المال برگرددد. گفت: تو می‌گویی حرام است، حق نفت من است! گفتم: چرا این حق نفت به همهٔ ما نرسیده است؟ این حق نفت باید به هفتادمیلیون برسد، پس حق هفتادمیلیون در حق توست. تو فکر می‌کنی حق نفت مخصوص خودت است؛ اما نفت مشاع است و هفتادمیلیون باید اجازه بدھند که جناب‌عالی از این نفت یک خانه برداری. توبهٔ تو به این است که اول خانه و مغازه را بفروشی، جنس‌های مغازه را هم بفروشی و به بانک مرکزی بگویی که این پول برای شماست، شماره حساب بدھید تا بریزم. گفت: خانه و مغازه و جنس‌ها را بفروشم، دیگر پولی نمی‌ماند که خانه‌ای اجاره کنم! با کاسبی‌ام چه کار کنم؟ گفتم: دین آنها را به من نمی‌گوید که تو را هدایت بکنم. گفت: مثل اینکه تو هم بلد نیستی ما را توبه بدھی! گفتم: نه! گفت: پس من رفتم. گفتم: تشریف ببرید! اگر آدم بخواهد توبه کند، باید همان کاری را انجام بدھد که اسلام می‌گوید.

### رحمت خداوند در سایه‌سار اطاعت از خدا و رسولش

به اول سخن برگردم؛ دوست دارید رحمت خدا را در تمام جلوه‌هایش ببایدید؟ زندگی پاک، بی‌دردسر و بی‌استرس، رحمت خداست. مرگ خوب، برزخ خوب و قیامت آباد، رحمت خداست. آدم این را از آیه درمی‌آورد؛ اگر رحمت خدا را می‌خواهید، خدا می‌گوید که دو کار

بکنید: ﴿أَطِيعُ اللَّهَ وَالرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ﴾<sup>۱</sup> مطیع خدا بشوید و از اطاعت غیرخدا که ضد خداست، کنار بکشید. از گنهکاران، کافران، مشرکان، منافقان و تبهکاران اطاعت نکنید. اگر رحمت می‌خواهید، در تمام جلوه‌هایش از خدا و رسول خدا اطاعت کنید که اطاعت از پیغمبر، اطاعت از خداست: ﴿مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ﴾.<sup>۲</sup> اینجا دو اطاعت نیست، بلکه یک اطاعت است. اطاعت از پیغمبر ﷺ، امیر المؤمنین علیه السلام و امام صادق علیه السلام، اطاعت الله است؛ سه اطاعت نیست! یادتان باشد که قرآن می‌گوید یک اطاعت است.

این مقدمه آیاتی که می‌خواهد چند خصلت اخلاقی را بیان کند؛ نمی‌دانید فهمیدن قرآن چه لذتی دارد! همچنین نمی‌دانید که در این قرآن چقدر مطلب است؛ در روان‌شناسی قرآن، روان‌کاوی قرآن، هدایتگری قرآن، بیان راه در قرآن، بیان خصلت‌های زیبای اخلاقی، بیان رذایل اخلاقی، بیان ضررها، بیان منفعت‌ها. من خودم تا وقتی به سراغ قرآن نرفته بودم، نمی‌فهمیدم قرآن چیست! الان هفت‌سال است قرآن را تفسیر می‌کنم و تمام شده، یک‌ماه دیگر مانده است تا کار من به طور کلی به آخر برسد، چهل جلد هفت‌صد صفحه، یعنی سی‌هزار صفحه تفسیر قرآن شده است. هیچ‌کس هم به من کمک نکرده و همه را با کمک خدا تکوتنهای از شش صبح تا دوازده شب نوشته‌ام. چقدر کتاب و روایت نگاه کرده‌ام که تمام مدارک این تفسیر در آخر هر جلدی نقل شده است. اصلاً آدم از اسلام بُهْتَزَدَ می‌شود! من خیلی برای آنها ی غصه می‌خورم که به اسلام پشت کرده‌اند و رفته‌اند؛ بیشتر برای آنها ی غصه می‌خورم که اسلام را رها کرده‌اند و به کلیساها ی خانگی رفته‌اند؛ بیشتر از آن، برای آنها ی غصه می‌خورم که دین را رها کرده‌اند و به سراغ ازدواج سفید رفته‌اند؛ بیشتر از آن، برای جوان‌های غصه می‌خورم که همه را رها کرده‌اند و به‌دبیال تریاک، حشیش، هروئین، شیشه و مواد دیگر رفته‌اند؛ بیشتر هم برای مرد و زن و جوان‌های غصه می‌خورم که اسلام را رها کرده‌اند و فقط به‌دبیال لذت‌گرایی رفته‌اند. همه اینها ضرر است! اگر رحمت خدا را می‌خواهید، از خدا اطاعت کنید.

۱. آل عمران: ۱۳۲.

۲. نساء: ۸۰.



جلسه هشتم

بہشت پروردگار در پرتو

امتحاب درست



## ابليس، ظرف آلدگی و خباثت

اصل بحث درباره اخلاق بود. اميرالمؤمنين ع روايتى را نقل مى کنند که ابليس بعد از طوفان خدمت حضرت نوح ع آمد و بعد از صحبتى به او گفت: من مى خواهم تو را موعظه کنم. نوح ع اولين پيغمبر اولوالعزم پروردگار بود و مى دانست ابليس به خاطر تکبرش در برابر فرمان خداوند، خبيث، رجيم، ملعون، مطروح، مذموم و مدهور است. اين مطالب در آيات قرآن است که دو نمونه برایتان مى گويم؛ خدا در قرآن مى فرماید: ﴿فَالْأَخْرِجُ مِنْهَا فَإِلَّا كَرِيمٌ﴾<sup>۱</sup> از اين مقامي که داشتى، بيرون برو که تو رجيم هستى؛ همچنين در اين آيه مى فرماید: ﴿وَإِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتٍ إِلَى يَوْمِ الْدِين﴾<sup>۲</sup> از الان تا روز قيامت، از رحمت من دور باشى. لعنت يعني دوربودن از رحمت؛ وقتی آدم شخص ستمگري را لعنت مى کند و مى گويد خدا لعنتش کند، معنى «لعن» اين است که از رحمت خودش دور کند. بقىء لغات هم در آيات قرآن آمده است.

حضرت نوح ع مى داند که او ظرف آلدگى و خباثت است و حالا مى گويد مى خواهم تو را موعظه کنم؛ معلوم است که نوح ع به او مى گويد نمى خواهم تو مرا موعظه بكنى! من موعظه گرى مثل پروردگار دارم و به موعظه تو نيازى ندارم؛ بعد هم معلوم نىست هدفت از

۱. حجر: ۳۴

۲. ص: ۷۸

این موعظه چیست! تو هدف مقدس و پاکی نداری، چون خودت هم پاک نیستی. کسی که همه وجودش آلوده است، هدف، نیت، رفتار و اخلاق پاکی هم ندارد.

## پاکی معنوی در آیات قرآن و اهل بیت

### قرآن، عین پاکی

شما این پاکی معنوی را در آیات قرآن ببینید؛ مثلاً خدا درباره قرآن مجید می‌گوید: «**مَرْفُوعَةٌ مُّطَهَّرَةٌ**»<sup>۱</sup> قرآن پایگاه بسیار بالایی دارد که تمام آیاتش براساس پاکی است. پاکی منفعت دارد؛ آبی که پاک است، آلودگی را پاک می‌کند. به ما می‌گویند اگر می‌خواهی ظرف، لباس یا بدن نجس پاک بشود، آن را با آب طاهر پاک کن؛ اما اگر خود آب از طهارت دربیاید، چه می‌شود؟! شما جوان‌ها یادتان نیست؛ آن وقت در تمام خانه‌های تهران حوض بود و تقریباً آب از بیرون می‌آوردند و در حوض می‌ریختند. آب لوله‌کشی نبود و محله‌هایی هم که قنات بود، آب قنات تقسیم‌بندی بود، باز می‌کردند و حوض را پر می‌کردند. حوض برای مدتی تمیز و پاکیزه بود و قابلیت داشت که ظرف، لباس یا شئ نجس را در آن پاک بکنند؛ ولی همین آب بعد از مدتی خاکشیر می‌گرفت، رنگ و طعمش عوض می‌شد و دیگر از پاک‌کنندگی می‌افتداد. در واقع، پر از میکروب بود و اسلام اجازه نمی‌دهد که آدم بدن یا لباس نجسش را با این آب پاک بکند؛ چون پاک نمی‌شدند و دیگر مطهر نبودند.

قرآن مجید «**مَرْفُوعَةٌ مُّطَهَّرَةٌ**»، یعنی تمام آیاتش عین پاکی است. عین پاکی است یعنی چه؟ یعنی عین علم است، علم هم پاک است؛ عین حکمت است، حکمت هم پاک است؛ عین هدایت است، هدایت هم پاک است؛ عین راهنمایی است، راهنمایی هم پاک است؛ عین عبرت و موعظه است، عبرت و موعظه پاک است؛ این معنی پاک بودن قرآن است.



## طهارت فکری اهل بیت

شما باز در قرآن مجید می‌بینید که خداوند درباره پیغمبر ﷺ، امیر المؤمنین علیه السلام، حضرت زهرا علیها السلام، حضرت حسن علیها السلام و حضرت حسین علیها السلام، یعنی این خانواده پنج نفری (چون در آن زمان فقط همین سه امام و فاطمه زهرا و پیغمبر بودند؛ بقیه در دنیا نبودند که البته آیه تا زمان امام زمان در بقیه امامان هم جریان پیدا کرد) می‌فرماید: **﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَذْهَبَ عَنِّكُمْ أَرْجُسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيَطْهُرَ كُمْ نَطْهَرٌ﴾**<sup>۱</sup> این پنج نفر هیچ آلودگی فکری، قلبی، روحی، عملی، نیتی و اخلاقی نداشتند. شما احوالات این پنج نفر را در کتاب‌های خودمان (کتاب‌هایی که شیعه نوشته) و نیز کتاب‌های اهل سنت بخوانید؛ گزارش‌ها در کتاب‌ها طبق این آیه، از ایمان، اعتقاد، اخلاق، روش، منش، کردار و همه برخوردهای پیغمبر ﷺ و آن چهار نفر دیگر اهل بیت، گزارش به پاکی است. در حقیقت، شما در ۶۳ سال عمر پیغمبر ﷺ تا این ۱۲۰۰ سالی که امام زمان علیه السلام عمر دارند، گزارش ذره‌ای ناپاکی از این چهاردهنفر در هیچ‌جایی نمی‌بینید.

پس قرآن «مَرْفُوعَةٍ مُطَهَّرَةٍ» است و هر چهاردهنفر اهل بیت هم اهل بیت طهارت هستند؛ البته نه طهارت بدنی. آنها هم لباس عوض می‌کردند، لباس و بدنشان چرک می‌شد و به حمام می‌رفتند. کل مردم دنیا و حیوان‌ها هم این طهارت را دارند. طهارتی که در قرآن درباره اینها مطرح است، طهارت فکری است؛ یعنی اینها یکبار در عمرشان فکر، نیت، اخلاق و عمل بد نداشتند.

## مقایسه‌ای نادرست و بدون اندیشه

حالا من از شما می‌پرسم؛ حیف نیست که آدم این چهارده معلم را کنار بگذارد و بگوید به سراغ لنین، نیچه، راسل در انگلیس، استالین، مکتب کاپیتالیسم یا کلیسای خانگی می‌روم؟ اگر یک کلمه در قیامت بپرسند که به چه دلیل این منابع پاکی را از زندگی ات

۱. احزاب: ۳۳.

حذف کردی و به منابع پر از آلودگی چسبیدی؟ من گلابی برای تو خلق کرده بودم، تو چرا پهنهن گوسفند خوردی؟ من برای تو سیب، هندوانه و خربزه آفریده بودم، تو چرا فضله سگ و گربه خوردی؟! آیا جوابی دارد؟ جوابی ندارد، یعنی آدم محاکوم است. اگر آدم می‌خواهد چیزی را هم انتخاب کند، باید عقلی انتخاب کند؛ یعنی فکر و اندیشه کرده، بعد مقایسه کند.

ما «قرآن»، «نهج‌البلاغه» و «صحیفه سجادیه» خودمان را با مانیفست حزب کمونیست مقایسه کنیم (به‌طور کامل از بین نرفته و چین و کره شمالی الآن کمونیست هستند؛ یا در زرتشتیت، «زند و پازند» کتابشان است؛ در مسیحیت فعلی (نه زمان عیسی)، انجیلی که الآن کلیسا چاپ می‌کند، کتابشان است؛ در یهودیت فعلی، توراتی که الآن کلیسا چاپ می‌کند، کتابشان است؛ آدم همه‌چیز اینها را با هم مقایسه کند، نه یک صفحه دو صفحه. کتاب‌های مانیفست حزب کمونیست و مکتب‌هایی که به کلمه ایسم ختم می‌شود و من حدود صدتاً آن را خیلی وقت پیش شناسایی کرده‌ام، خیلی زیاد هستند.

## تحریف و جعل در تورات و انجیل کنونی

### شعیب پیامبر در تورات فعلی

اگر من امشب بخواهم آیاتی از تورات و انجیل فعلی (نه آنکه نازل شده خدا بوده) را برایتان بگویم، شما می‌بینید که کتاب آمیخته با آلودگی است؛ مثلاً در تورات الآن موسی صلی الله علیه و آله و سلم آمده است: شبی شعیب پیغمبر (در قرآن به شعیب خیلی احترام شده و شخصیت فوق العاده‌ای است. دامادش موسی بن عمران، سومین پیغمبر اولوالزم خداست؛ هم شعیب و هم دامادش پیغمبر هستند) خواب بود و این دو دختر (دختران این پدر، آن هم پدر پیغمبر) به هم گفتند که بعد از مردن ما دوتا نسل پدرمان قطع می‌شود. پدر ما اولادی ندارد که بماند و نسلش ادامه پیدا نکند. ما هم دو دختر هستیم و وقتی مردیم، تمام می‌شویم. اگر او اولاددار بشود و نسلش ادامه پیدا نکند، خیلی کار معقولی است. پدر ما زنش مرده و غیر از ما هم بچه‌ای ندارد. ما هم که بمیریم، اصلاً کسی روی ما حسابی باز



نمی‌کند و می‌گویند دختر است. پدر ما پسر می‌خواهد که زندگی اش را بعد از مرگ خودش علّم بکند (این متن تورات است و اگر دلتان می‌خواهد، فردا شب بیاورم که از روی کتاب برایتان بخوانم)؛ همه متوجه پسر هستند و این پسر هم پسر پسر شعیب است. این نسل در مردها باقی می‌ماند. حالا که پدر ما زن ندارد و خودش هم پیر می‌شود، نسلش هم که از بین می‌رود، ما همین امشب کاری کنیم که پدر با ما دوتا نزدیکی کند و از ما بچه‌دار بشود.

این تورات موسی<sup>علیه السلام</sup>، یعنی توراتِ الآن و چهره یک پیغمبر است که راحت حاضر شده با محرم زنا بکند! بنا به نگاه تورات فعلی، این چهار پنج آیه است؛ آیا این واقعاً آیات الهی است؟ همین آیات به اسرائیل و صهیونیسم آمریکا اجازه داده است که برای پیشبرد، به هر زن و دختری که بتوانید متولّ بشوید تا آنها را در آغوش آن مدیر، وزیر و رئیس عرب یا جای دیگری بیندازید؛ به هر جوری که بتوانید، زیباترین دختر و زن را در دامن مردانی بیندازید که در جهان اثر دارند تا جریانات جهانی و پول جهانی به نفع ما جهت پیدا کند. مدرک تو برای اینکه ناموس یهود را دست این و آن می‌دهی که با او زنا بکنند و بعد آسرار بکشند، چیست؟ آیات تورات است! شما اگر به یک یهودی ایراد بگیرید که چرا ناموستان (دختر هجده ساله، بیست ساله، زن شوهردار) را ارزان و مفت می‌فروشید؟ مدرک دارید؟ می‌گویند آیات الهی! این جنایتی بوده که تحریف‌گران در تورات انجام دادند.

### عیسی بن مریم در انجیل فعلی

حالا یک آیه هم از انجیل برایتان بخوانم؛ شبی در شهر قانا عروسی بود و عروسی هم زن و مرد با هم بودند. تمام خانم‌ها با لباس عروسی و آقایان در یک سالن بودند. یکی از آنها که به این عروسی دعوت داشت، حضرت مسیح<sup>علیه السلام</sup>، چهارمین پیغمبر اولو العزم خدا و ششصد سال قبل از پیغمبر<sup>علیه السلام</sup> بود. انبیا هم که به وعده‌شان عمل می‌کنند، قول داده بود که به عروسی بباید. پیغمبر اولو العزم الهی که در «نهج‌البلاغه» و روایات ما مظہر زهد، پاکی، اخلاق و درستی است، تصمیم قطعی دولت فلسطین طبق قرآن بر این شد که او را



## اخلاق، حلقه اتصال ایمان و عمل

در ۳۳ سالگی به قتل برساند و به دار بکشد؛ قرآن می‌گوید: «وَمَا قَاتَلُوهُ وَمَا صَبَّلُوهُ»<sup>۱</sup> او را نکشتند و به دار نکشیدند، بلکه من او را از دست یهود متغصِب بـتپرسـت آن زمان به طرف عالم ملکوت بردم. چه کسی را به دار کشیدند؟ «وَلَكِنْ شُيْهَ لَهُمْ» جاسوسی که می‌خواست عیسی را لو بدهد تا او را بگیرند، در همان شب به شکل عیسی کردم و او را به دار کشیدند؛ یعنی جاسوس را همان شب به کیفرش رساندم.

چنین انسانی قول داده به عروسی بباید و طبق انجیل الآن، نه انجیل نازل شده خدا که مثل قرآن بوده، حتماً به قولش عمل می‌کند؛ چون پروردگار کراراً در قرآن می‌گوید: «مُصَدِّقاً لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَأَنْزَلَ التُّورَةَ وَالْإِنْجِيلَ»<sup>۲</sup> این قرآن من حق بودن تورات و انجیل نازل شده بر موسی و مسیح را تأیید می‌کند.

ده دقیقه از عروسی گذشته و جای همه‌تان خالی، چه بزن و بکوبی هم بود! مطرب زن و مرد در جلسه حضور دارند، زن و مرد هم قاتی هستند. وقتی حضرت عیسی علیه السلام آمد که از در سالن وارد بشود، صاحب عروسی (پدر داماد و پدر عروس) دوان دوان آمدند و گفتند: قبل از اینکه در جلسه بنشینی، به داد ما برس. عیسی علیه السلام گفت: شب عروسی است، چه مشکلی دارید که من به دادتان برسم؟ گفتند: ما شراب به اندازه مهمان‌ها تهیه کرده بودیم و کم آمده است، الآن یک مشت زن و مرد می‌خواهند مشروب بخورند و هنوز نمی‌دانند مشروب‌ها تمام شده است. اگر بفهمند، آبروی ما می‌رود. عیسی علیه السلام گفت: غصه نخورید، خمره‌های آب کجاست؟ گفتند: بیرون سالن در هوای آزاد است. گفت: مرا سر خمره‌های آب ببرید. چقدر مشروب می‌خواهید؟ گفتند: مثلاً به اندازه ۱۵۰ نفر. ایشان کنار یک خمره آمد و فوت کرد، فوری آب مشروب الکلی شد که بخورند و مست کنند و بتوانند ۲۰ رهم بلولنند! این انجیل و این عیسی بن مریم علیه السلام است که دامنش را این‌جور آلوده کرده‌اند.

موسی علیه السلام را هم همین طور.



## سردوشی قرآن برای بلال حبشه

انجیل و تورات اولیه پاک نازل شده؛ مسیح و موسی ﷺ پاک هستند، قرآن پاک است، اهل بیت علیهم السلام هم پاک هستند. همین طور این پاکی‌ها را جلو بیایید تا به بهشت برسید؛ امام باقر علیه السلام در «اصول کافی» می‌فرمایند: سراسر بهشت پاک است. طبق این اعلام حضرت باقر علیه السلام، کل بهشت پاک است؛ میوه پاکیزه، زن پاک و پاکیزه، بهشتی پاک، آب پاک، جوی عسل پاک، چشمۀ سلسیل پاک. همه‌چیز در بهشت خیلی پاک است.

اما حالا حرف حضرت باقر علیه السلام را ببینید؛ این خیلی قابل دقت است! برادرانم، در این چندروزِ دنیا مواظب باشید که همه‌چیز شما پاک باشد، از پاکان دست برندارید که به سراغ ناپاکان نبروید. ناپاک تخریب می‌کند و پاک سازندگی دارد. شما ببینید که پیغمبر پاک یک سیاه حبشه را به انسانی تبدیل کرد که قرآن برای او سردوشی فرستاد. در سوره حجرات است و همه (الا چندنفر) نوشتهداند که آیه درباره بلال است. آفایی هم که غیر از بلال اسم برده‌اند، او هم آدم باشخصیتی است؛ ولی بیشتر افراد می‌گویند آیه در حق بلال نازل شده است. این سردوشی چه‌چیزی هست؟ قرآن می‌فرماید: **«إِنَّا حَلَقْنَا كُفَّرَ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنثَىٰ»**.<sup>۱</sup> قرآن در این آیه فکر آلوده عرب را می‌کوبد؛ چون عرب از ملت‌هایی بود که شدیدترین فرهنگ ناسیونالیستی را نسبت به خودش داشت و می‌گفت عرب قوم برتر و بهتر است، غیر عرب موالی و نوکر عرب و بی‌ارزش هستند. عجم به معنی ایرانی نیست و کلمه عجم، یعنی غیر عرب. غیر عرب، بی‌ارزش و خیلی‌هایشان هم مفت‌خور هستند. شما به امارات بروید، افراد اصلی کاری در تمام پست‌های کلیدی، مهندسی، طبابت، بیشتر بیمارستان‌ها، مدرسه‌ها و اداره تلفن همراه، تلفن عادی، وزارت‌خانه‌ها، انگلیسی یا آمریکایی هستند. شما به یک عرب اماراتی بگو که اینها دزد هستند و چهارصد سال است دنیا را دزدیده‌اند. آمریکا دویست سال است که استعمارگر و گرگ است. اینها را بیرون

۱. حجرات: ۱۳.

## اخلاق، حلقه اتصال ایمان و عمل

کنید! می‌گویند برای چه بیرون کنیم؟ ما نزد برتر هستیم، اینها را دعوت کرده‌ایم که برای ما نوکری کنند؛ کشورمان را آباد کنند، هتل و پاساز بسازند، خیابان بکشند و کار کنند، ما هم می‌خوریم. آنها برای ما نوکری می‌کنند، البته به قیمت نابودکردن دینشان، نه به این ارزانی، بلکه به قیمت غارت نفت و گازشان. ابوظبی نفت دارد، کویت نفت دارد، جاهای دیگر نفت دارد، این نفت‌ها کجا می‌رود؟ نفت‌ها را از زیر زمین مسلمان‌ها درمی‌آورند و انگلیس و آمریکا می‌برند، قیمت ارزانی به اینها می‌دهند و می‌گویند ما نفت را استخراج می‌کنیم. از صد تومان خرجی که می‌کنیم، نود تومانش برای خودمان و ده تومانش برای همین نفتش که زیر زمین شماست. جرئت حرف زدن هم ندارند.

## حذف پاکان و انتخاب منابع آلوده

اکنون به من بفرمایید که آیا می‌ارزد یک جوان، انبیاء، اهل‌بیت، قرآن، خدا و دین پاک را یک‌پارچه حذف کند و بگوید لذتم در کلیسای خانگی است؛ لذتم این است که زرتشتی بشوم یا صلیب در گردنم بیندازم و بگویم من نوکر کلیسا و پاپ هستم؟! معنی گردن‌بند این است که من در بند و اسیر تو هستم؛ یا به‌طرف کمونیستی چین یا کره یا بوداییت هند بروند و بگوید خدا، انبیاء، قرآن، ائمه و پیغمبر را نمی‌خواهم. من این‌جور درک کرده‌ام که همه عشق زندگی به این است که بودایی بشوم و به من هم تعلیم بدھند که گاو مقدس‌ترین مقدسات عالم است. هندوها در هند گاو را نمی‌کشند، شیرش را هم نمی‌خورند و فقط مقدس می‌دانند. همین‌الآن اگر گاوی روی باند فرودگاه بنشیند، شش هواپیما از انگلیس، آمریکا یا جای دیگری به دھلی نو بیاید و به برج مراقبت بگوید من می‌خواهم فرود بیایم، می‌گوید روی باند گاو خوابیده، به شهر دیگری برو. وقتی گاو خودش بلند شد و رفت، بیسیم می‌زنیم تا دوباره هواپیما را بلند کنی. در حقیقت، گاو از سیصد مسافر مهندس، دکتر و استاد دانشگاه که در هواپیما هستند، خیلی مقدس‌تر و بالرژش‌تر است. آدم قرآن را رها بکند و خدا، انبیاء، ائمه، امیر المؤمنین علیه السلام و ابی عبدالله علیه السلام را حذف بکند و بگوید همه عشق و زندگی من حضرت گاو است! واقعاً این کار درستی است؟



من بربدۀ روزنامه را دارم و در کتاب‌هاییم است؛ اما یادم رفته که در چه کتابی گذاشته‌ام. رئیس‌جمهور قبلی هند (چون هند هم نخست‌وزیر و هم رئیس‌جمهور دارد)، باربر بازار هند یا رفتگر شهرداری را نمی‌گوییم، بلکه رئیس‌جمهور یک‌میلیارد آدمیزاد! همیشه یک لیوان بلوری تمیز در جیش بود، از دربار که بیرون می‌آمد یا وقتی به مسافت‌های داخلی می‌رفت، هر جا می‌رسید و می‌دید گاو پاهایش را به عقب و دست‌هایش را جلو می‌کشد، آقای رئیس‌جمهور هند می‌فهمید که گاو می‌خواهد دستشویی بکند، دوان‌دان می‌رفت، لیوان را پر می‌کرد و همان‌جا هم سر می‌کشید. وقتی پاکان را حذف بکنیم و به دنبال منابعی برویم که پر از آلودگی هستند؛ آیا این به عمر، انسانیت، وجود، روح، کرامت و شرف ما می‌ارزد که شیعه نباشیم و کاتولیک، یهودی، زرتشتی، هندی، اومانیسم یا لائیک بشویم؟

## اهمیت انتخاب درست در اسلام

برای همین در اول منبر گفتم که بباید هرچه می‌خواهیم انتخاب بکنیم، درباره‌اش فکر بکنیم؛ اگر می‌خواهیم رفیق انتخاب بکنیم، زن انتخاب بکنیم یا خانم‌ها و دخترخانم‌ها شوهر انتخاب بکنند، درباره پدر، مادر، خانواده و خود دختر یا پسر فکر کنند. اگر این دختر را بگیرد، به طلاق نمی‌خورد؟ اگر این دختر را بگیرد و بچه‌دار بشود، به قول پیغمبر ﷺ، در آخرالزمان که همین زمان است، اگر زنان مار و عقرب بزایند، بهتر است که بچه آدمی بزایند؛ اگر این دختر را بگیرد، بچه‌هایی که از او به دنیا می‌آیند، چه می‌شوند؟

## نام خانم‌ها در قرآن

خدا اسم خانم‌ها را در قرآن «أُم» گذاشته که در لغت عرب به معنی ریشه است. شما فکر کن ریشه‌ای که انتخاب می‌کنی، میوه‌اش می‌خواهد دو پسر یا یک دختر و یک پسر بشود؛ آیا این ریشه پاک است و هندوانه ابوجهل نیست که میوه‌اش آدم را از تلخی می‌کشد؟! این ریشه چه ریشه‌ای است؟ این ریشه در زمین خوب، یعنی در خانواده‌ای پاک بوده یا در زباله‌دان بوده است؛ دختر در خانه‌ای بزرگ شده که پدر و مادرش قمارباز و



عرق خور، زن و مرد قاتی و بی نماز و بی روزه هستند. آیا تمام شرایط ازدواج فقط قیافه دختر و پسر یا عشق است؟ کل شرایط همین است؟

### خواسته امیرالمؤمنین ﷺ از برادرش در انتخاب همسر

متاسفانه الان کل دنیا همین شده است. امام شما امیرالمؤمنین ﷺ بعد از شهادت حضرت زهراءؑ وقتی می خواستند ازدواج بکنند، دختر و زن در مدینه و قبایل بیرون مدینه کم نبود! امیرالمؤمنین ﷺ می توانستند به کسی که خانواده های عرب را می شناخت، بگویند دختری از قبیله ای برای من بگیر و عروسی را ببرپا کن، تمام شود و برود؛ اما امام به عقیل فرمودند: به دنبال خانواده ای بگرد که دختر آنها دارای ارزش ها و کمالات باشد تا نسل این دختر به موازات پاکی و ارزش های خودش نسل بالارزشی باشد. من نمی دانم عقیل که به آنساب عرب وارد بود، چقدر در این منطقه و آن منطقه، این قبیله و این گروه و این جمعیت عرب گشت؛ بعد از مدتی آمد و به برادرش امیرالمؤمنین ﷺ گفت: دختری که شما می خواهید، خیلی کمیاب است، ولی من یکجا پیدا کرده ام. حضرت فرمودند: اگر شرایطی که برای تو گفته ام، در او هست، به خواستگاری برو. عقیل پیش پدر دختر آمد و گفت: یک داماد خوب برای تو دارم، قبل ازدواج کرده و خانمش فوت کرده است. مرد گفت: کیست؟ عقیل گفت: علی بن ابی طالب ؓ است و زهراءؑ خانم او بوده، من می خواهم دختر تو را در آن خانه ببرم. مرد گفت: با تمام وجود حاضر هستم، به امیرالمؤمنین ﷺ بگو دختر مرا بگیرد. حضرت این دختر را گرفتند. این ریشه چهار دسته گل به امیرالمؤمنین داد که تا قیام قیامت و تا ابد دسته گل هستند: اولی قمربنی هاشم ؓ، دومی عبدالله، سومی عون و چهارمی اسم دیگری دارد که من الان یاد نیست.



### بهشت، سراسر پاکی و هوای مطبوع

«أُمّ» یعنی ریشه؛ «أُمّ الْقُرْيَ» اسم مکه است، یعنی ریشه شهرها؛ «أُمّ الْكِتَاب» سوره حمد، یعنی ریشه همه قرآن؛ «أُمّ الْأَئِمَّه» یعنی این خانم ریشه یازده امام و یازده عیسی است. اگر

مریم<sup>علیها السلام</sup> مادر یک عیسی بود، زهرا<sup>علیها السلام</sup> مادر یازده عیسی است. امام باقر<sup>علیها السلام</sup> می‌گویند: همه‌چیز بهشت پاک است؛ زمین، چشمه‌ها، میوه‌ها، برگ‌ها و هوایش. پروردگار در قرآن درباره هوای بهشت می‌گوید: «لَا يَرْقُنُ فِيهَا شَمْسٌ وَ لَا زَمْهَرِيرًا»<sup>۱</sup> نه گرم و نه سرد است و مطبوع‌ترین هوا را دارد؛ نه تابستان دنیاست و نه مثل دیروز و امروز ایران و جاهای دیگر دنیاست. «شَمْسًا» حرارت بیش از حد ندارد که بهشتی‌ها را اذیت کند، «وَ لَا زَمْهَرِيرًا» و یخندان هم ندارد. هوای بهشت چیست؟ هوای بهشت، هوای مطبوع، دل‌پذیر، آرام‌بخش و راحت‌سازی است.

### بهشت، مخصوص پاکان

همه‌چیز پاک است؛ هوا پاک، آب پاک، چشمه‌ها پاک و درخت‌ها پاک. بخش دوم روایتش خیلی سنگین است! روایت هم در جلد دوم «اصول کافی» است. من پنجاه‌سال است که حرف‌های منبرم را یا از قرآن یا از مهم‌ترین کتاب‌های شیعه برایتان آورده‌ام. امام می‌فرمایند: «وَ الْجَنَّةُ لَا يَدْخُلُهَا إِلَّا طَيِّبٌ» داخل بهشت نمی‌شود، مگر مرد و زنی که پاک باشند. حالا ممکن است بپرسم که من یک‌مُشت ناپاکی مثل طمع، حسد، کبر و غرور دارم، یک‌مُشت ناپاکی عملی هم دارم و گاهی تلنگر بی‌خودی به این و آن می‌زنم، ظلم می‌کنم و دل می‌سوزانم، همه اینها آلودگی است؛ آیا من به بهشت نمی‌روم؟ شما و من به بهشت راه داریم، البته اگر تا نمردهایم، توبه واقعی بکنیم (توبه یعنی شست‌وشو)، خدا هم قبول می‌کند. من وقتی توبه بکنم و بدی‌های باطن و ظاهرم را حذف بکنم، طیب می‌شوم. پس اگر آدم آلود بشود، می‌تواند با توبه پاک شود.





جلسہ نهم

قرآن، حدایتگر بشریت سوی

شناخت پروردگار



# نظام قرآن بر عهده پروردگار

## بامعنابودن حروف و ادات تأکید در قرآن

قرآن مجید درباره هدف خودش و اینکه چه کاری را در جامعه انسانی برعهده دارد، در یک آیه از سوره اسراء (جزء چهاردهم و پانزدهم قرآن) می‌فرماید: «إِنَّ هُذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلّٰتِي هٰيِّقَوْمٌ وَيَسِّرُ لِلّٰقْوَمِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا»<sup>۱</sup> این یکی از زیباترین آیات قرآن است. «إن» در ادبیات عرب از ادات تأکید و حرف است، اسم و فعل نیست؛ چون تمام زبان‌های جهان، مرکب از حرف، اسم و فعل است. «إن» در این آیه شریفه به معنای یقیناً، بی‌تردید، قطعاً و مسلماً است. من سعی کرده‌ام که تمام ادات تأکیدی را در ترجمه قرآنم ترجمه کنم و رد نشوم؛ چون پروردگار مهربان عالم، «إن»، «لما»، «آن» را بی‌علت در آیات نیاورده است و همه اینها فلسفه دارد. قرآن یک حرف اضافه ندارد و تمام حروفش پایگاه و معنا دارد. «إن» نیز به زبان فارسی، یعنی یقیناً، بی‌تردید، قطعاً و مسلماً.

## تدوین قرآن در زمان پیغمبر ﷺ

این قرآنی که در اختیار شماست و الآن در خانه‌ها، مساجد و حسینیه‌های است، در زمان خود پیغمبر ﷺ به این شکل تدوین شده است. «سوره علق» اولین سوره بوده، ولی در جزء

۱. إسراء: ۹

## اخلاق، حلقه اتصال ایمان و عمل

سی ام است؛ دومین و سومین سوره هم سوره مزمل و مدثر بوده که در جزء بیست و نهم است. چه کسی قرآن را تدوین کرده که سوره حمد اول باشد، بقره دوم، آل عمران سوم، نساء چهارم، مائدہ پنجم، انعام ششم، اعراف هفتم، انفال هشتم، توبه نهم، یونس دهم و تا آخرین سوره؟

شما اگر در خود قرآن کریم دقت کنید، یک آیه دارد که پروردگار می‌فرماید: «إِنَّ عَلَيْنَا<sup>۱</sup> جَمِيعُهُ وَقُرْآنَهُ»<sup>۱</sup> ببینید چقدر صریح است! پروردگار می‌فرماید که نظم و نظامدادن، شکل خواندن و قرائت قرآن بر عهده من است. بنابراین برای ما یقینی است که قرآن مجید را به این صورت، نه بعد از مرگ پیغمبر ﷺ جمع کرده‌اند و نه قرائتش را بعد از مرگ پیغمبر ﷺ تعلیم داده‌اند و نه در زمان عثمان تدوین شده است. بین مردم معروف است که قرآن در زمان عثمان تدوین شده؛ این مطلب دروغی است. آنچه در زمان عثمان انجام گرفته، این نیست که مردم می‌گویند. نظامدهی قرآن به همین شکلی که الان می‌بینید، یعنی ۱۱۴ سوره به دنبال هم‌دیگر، به دستور خدا صورت گرفته است؛ اینکه چگونه قرائت بشود، مثلاً «مَالِكٍ يَوْمَ الدِّينِ» یا «مَلِكٍ يَوْمَ الدِّينِ» کدامش درست است؟ هر دو هم درست است: «مَالِكٍ يَوْمَ الدِّينِ» یعنی صاحب روز پاداش، «مَلِكٍ يَوْمَ الدِّينِ» هم یعنی صاحب روز پاداش؛ اما اینکه آیا با «الف» باید خواند یا بدون «الف»، همان یک «الف» کاربرد دارد و انرژی دیگری به معنا می‌دهد. حالا «مَالِكٌ» باید خواند یا «مَلِكٌ»، خدا خواندن آن را به پیغمبر ﷺ یاد داده و گفته است که «مَالِكٍ يَوْمَ الدِّينِ» خوانده شود.

هفت‌صدنفر در مدینه که امیرالمؤمنین علیه السلام و خود پیغمبر ﷺ در رأس آنها بودند، اینها حافظ قرآن بودند و همه آیاتی که نازل شده بود، در ذهنشان بود؛ ذهن خیلی قوی و هوش پر فرقه‌تری داشتند. اینها در همان زمان پیغمبر ﷺ سی سوره را براساس نظام‌بندی خدا نوشتند و قرآن تدوین شد. قرائتش هم خدا به پیغمبر ﷺ یاد داد که حضرت هم به مردم یاد دادند.

۱. قیامت: ۱۷.

## اعراب‌گذاری قرآن در زمان عثمان با نظر امیرالمؤمنین عليه السلام

عرب‌ها بلد بودند که آیات را بدون زیر و زیر بخوانند و انشای خودشان را بدون غلط می‌خوانند؛ ولی وقتی اسلام گسترش پیدا کرد و از اعراب به طرف غیرعرب رفت، حالا غیرعرب می‌خواهد قرآن را بخواند، نمی‌داند «إن» بخواند یا «أن»! نمی‌داند **أَنَّ اللَّهَ بِرِيْءٌ مِّنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ**<sup>۱</sup> بخواند یا «وَ رَسُولُهُ» بخواند! اگر در اعراب قرآن اشتباه بشود، گاهی معنای آیه کفرآمیز می‌شود؛ مثلاً در آیه «أَنَّ اللَّهَ بِرِيْءٌ مِّنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ»، «وَ رَسُولُهُ» درست است. معنای آیه این است: خدا و پیغمبر از تمام بتپرستان بیزارند و تعهدات بتپرستان را با مسلمان‌ها لغو اعلام می‌کنند؛ چون آنها به تعهدشان عمل نکردند. یکبار شخص غیرعربی این‌گونه خواند: «أَنَّ اللَّهَ بِرِيْءٌ مِّنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ» که معنی آیه این شد: خدا از مشرکین و پیغمبر بیزار است. بیینید یک زیر و زیر چقدر تفاوت در آیه شریفه ایجاد کرد!

اینجا بود که در زمان عثمان، یک جلسه به سرپرستی امیرالمؤمنین عليه السلام تشکیل شد و آیات قرآن را زیر نظر امیرالمؤمنین عليه السلام زیر و زیر گذاشتند که کجا «رسوله»، کجا «رسوله» یا کجا «رسوله» بخوانند؛ کجا «الله» بخوانند یا کجا «الله» بخوانند، مثل «وَجَاهُدُوا فِي اللَّهِ» که «ه» زیر دارد؛ کجا «الله» بخوانند، مثل **إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَهُ يُصَلِّونَ عَلَى التِّبِيِّ**<sup>۲</sup> که اینجا «ه» زیر دارد یا کجا «الله» بخوانند، مثل ما که در نماز «الله أكبر» می‌گوییم.

با نظر امیرالمؤمنین عليه السلام برای تمام قرآن زیر و زیر نوشتن و قرآن‌های غیر زیر و زیردار را جمع کردند که دست غیرعرب نیفتند و اشتباه نخواند، قرآن زیر و زیردار را از رو شروع به نوشتن کردند. کتابت قرآن شغل بسیار مقدسی شد که این کتابت قرآن تا همین الان هم جریان دارد. الان کامپیوتر آمده و حروف دارد، ولی باز هم بیشتر مردم به دنبال قرآنی هستند که هنرمندان خطنویس نوشته و آن را چاپ کرده‌اند. این داستان آیات قرآن، ترتیب و زیر و زیر قرآن بود.

۱. توبه: ۳.

۲. احزاب: ۵۶.

## شناخت و معرفت پروردگار در قرآن بالاترین و استوارترین راهنمایی

حرف «إن» در آیه سوره إسراء، یعنی بی تردید، بدون شک و مسلم‌ا؛ «هذا» در «هذا القرآن» اسم اشاره است. ما می‌گوییم «این»، عرب می‌گوید «هذا». «إن هذا القرآن» مسلم‌ا این قرآن که در اختیاراتن است، در دستتان، خانه‌ها، مساجد و حسینیه‌هاست، «یهدی للّٰهی هی أَقْوَمُ» شما را به جانبی هدایت می‌کند که این هدایت هدایت «أَقْوَمُ»، یعنی بالاترین، درست‌ترین و استوارترین نوع راهنمایی است.

### هدایت قرآن به شناخت پروردگار

ما را به چه‌چیزی راهنمایی می‌کند؟ به پروردگار راهنمایی می‌کند تا خدا را همان‌گونه بشناسیم که هست؛ نه خدایی که بودایی، مسیحی، یهودی و زرتشتی معرفی می‌کند. خدایی که برادران زرتشتی معرفی می‌کنند و می‌گویند خدا دوتاست: یکی خدای خیر و یکی هم خدای شر. اسم خدای خیر، «اهورمزدا» است که مجسمه آن قبلًا در همین تهران، بالای در خانه‌ها گچ‌کاری بود. حتی بین مسلمان‌ها هم دیده بودم که مجسمه اهورمزدا را روی گچ‌بری درمی‌آوردند. این خدای خیر است، یعنی می‌گویند هرچه خوبی در این عالم است، کار اهورمزداست؛ ساخت خورشید، ماه، رودخانه، دریا. خدای دیگری هم در عالم بهنام «اهریمن» است که کار او ضد کار اهورمزداست؛ یعنی هرچه او کار خیر دارد، این در برایش کار شر دارد.

در حالی که قرآن گفت: عالم دو خدا ندارد. قرآن دوبار «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» را در سوره‌هایش آورده است، ولی در بیشتر قرآن مجید «لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» داریم؛ مثل آیت‌الکرسی که می‌خوانیم: ﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَقُّ الْقَيُّومُ﴾.<sup>۱</sup> «إله» در لغت عرب، یعنی معبد و آن که شایسته پرستش و عبادت است. «لَا إِلَهَ» هیچ موجودی غیر از الله شایسته عبادت و پرستش



نیست و دلیل هم دارد؛ چون الله وجودی است که مستجمع جمیع صفات کمال است، حد و شرّ هم ندارد. وجود مقدس، نور و حقیقتش به همه آفرینش اشراف و احاطه دارد و جایی برای خدای دوم وجود ندارد.

## یک خدای واقعی در عالم هستی

یک خدای واقعی در عالم است، نه دوتا؛ یعنی یک خدای خیر و یک خدای شر؛ نه خدایی که ترکیبی از «آب، ابن و روح القدس» است. شما در هر کلیسایی بروی و بگویی خدا را به من معرفی کن، می‌گویید: «آب یعنی پدر»، «ابن یعنی پسر» و «روح القدس» با همدیگر ترکیب و یک خدا شده‌اند. من به یک کشیش خیلی باسواندی در کلیسای مهم اوکراین گفتم: این حساب ریاضی را برای من حل کنید. گفت: بفرمایید! گفتم: شما می‌گویید سه دقیقاً مساوی با یک، یک هم دقیقاً مساوی با سه است. گفت: ما کجا می‌گوییم؟ گفتم: شما می‌گویید خدا یکی است، اما این خدا «ابن، آب، و روح القدس» است؛ یعنی شما می‌گویید سه مساوی با یک، یک هم مساوی با سه است. این معما را برای من حل کن. من می‌خواهم مسیحی بشوم، اول ایرادی را که به تثلیث دارم، برای من حل کن. کمی فکری کرد و گفت: قبول این مسئله، تعبدی است و شما باید قبول کنی که یک مساوی با سه، سه مساوی با یک است. گفتم: من نمی‌توانم قبول بکنم! شما چطوری می‌خواهی عقل مرا تسليیم بکنی؟ من می‌دانم یک با سه مساوی نیست؛ سه سه‌تاست، یک هم یکی است. شما چه فشاری به عقل مردم می‌آوری که چشمت کور، حرف نزن! می‌گوییم سه مساوی با یک، یک مساوی با سه، تو هم بگو چشم و برو!

## مناظره بی نظیر حضرت رضا<sup>علیه السلام</sup> در زمان مأمون

هیچ حکیم و دانشمندی این را نمی‌گوید و تعبدی هم نیست، عیسی<sup>علیه السلام</sup> هم خدا نیست؛ چنان‌که حضرت رضا<sup>علیه السلام</sup> مهم‌ترین پاپ کلیسای زمان خودش را خیلی ساده محکوم کرد. مأمون دستور داد که علمای صابئی (بخشی از مسیحیت است)، نصرانی، ارمنی، کاتولیک، زرتشتی و یهودی را در سالن بزرگی دعوت کردند و دعوت هم برای مأمون بود. همه اینها



## اخلاق، حلقه اتصال ایمان و عمل

هم در مرو بودند و باید دعوت اعلیٰ حضرت را قبول می‌کردند. امام هشتم را هم دعوت کرد که با اینها مباحثه کند. به مأمون گفتند امام هشتم را برای چه دعوت کردی؟ گفت: می‌خواهم آبروی او را ببرم، چون امام هشتم این قدر علم ندارد که بتواند مقابل این همه عالم قوی مسیحیت، یهودیت و زرتشتیت مقاومت بکند. هدف مأمون این بود که حضرت را خرد کند. امام هشتم وارد جلسه شدند. نوبت اول به مسیحیان داده شد. حضرت رضا<sup>ع</sup> به آن کشیش یا پاپ فرمودند: شما صحبت کن. گفت: نه شما صحبت کن. امام هشتم قبول نکردند و به پاپ فرمودند: شما صحبت را شروع کن. پاپ مثل همین پاپی که الآن در ایتالیاست، قبول کرد؛ چون آنها مسیح<sup>ع</sup> را خدا می‌دانند. یک سوم خدا، با پدر دوسوم و روح القدس کامل. سه تا با هم قاتی شده و یکی شده‌اند. در حالی که از نظر علمی (من الآن نمی‌خواهم بحث را باز بکنم، چون بحث پیچیده‌ای است)، این سه‌تایی که اینها می‌گویند، یک مابه‌الاشتراك دارند و هر کدام یک مابه‌الامتیاز دارند. مابه‌الامتیاز سه تا را از هم‌دیگر جدا می‌کند و مابه‌الاشتراك همه را در کنار هم قرار می‌دهد. ما به خاطر مابه‌الامتیاز هر کدام، نمی‌توانیم قبول کنیم که این سه تا یکی هستند. علماً مابه‌الامتیاز نمی‌گذارند و چون مابه‌الامتیاز دارند، سه تا می‌شوند و یکی نمی‌شوند؛ اما اگر فقط مابه‌الاشتراك داشته باشند، یکی می‌شوند. ما اگر صدتاً لیوان آب در این جلسه بیاوریم، تمام آب‌ها یکی هستند؛ چون آب هر لیوانی مرکب از اکسیژن و هیدروژن است و مابه‌الامتیاز ندارند. همه مابه‌الاشتراك دارند و در اکسیژن و هیدروژن مشترک هستند. حال اگر یک لیوان روان شیر بیاوریم، شیر با آب مابه‌الامتیاز دارد و یک مابه‌الاشتراك دارد که آن‌هم روان بودن است؛ ولی یک مابه‌الامتیاز دارد که ترکیبات شیر با ترکیبات آب فرق می‌کند. درست است؟ آنها می‌گویند عیسی خداست!

امام هشتم بزرگ مسیحیان را وادار کردند که اول او حرف را شروع کند. هنر امام این است دیگر! کاری که امام می‌کند، ما نمی‌توانیم بکنیم؛ کاری که باید امام بکند، اگر نتواند بکند، امام نیست و مثل ماست. امام نسبت به ما مابه‌الامتیاز زیادی دارد، ولی مابه‌الاشتراكش با ما در این است که انسان آفریده‌شده‌ای مثل ماست. در قرآن می‌خوانیم: «**قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ**

مِثْكُونٌ<sup>۱</sup> خدا به پیغمبر می‌گوید که به مردم بگو: من هم در جنبهٔ بشریت، یعنی داشتن بدن، سر، چشم، بینی، روده، معده، پا و دست، مثل شما هستم و مابه‌الاشتراك داریم؛ اما مابه‌الامتياز من که یکی از شما ندارید، این است: «یوحیٰ إلی» به من وحی می‌شود؛ پس این به‌خاطر، مابه‌الامتياز مقام برتر می‌شود.

کشیش که اسمش جاثیق بود و به فرمان امام هشتم بنا شد او صحبت را شروع کند، به حضرت گفت: شما اول نظرتان را راجع به مسیح علیه السلام بگویید. چه دیدگاهی نسبت به عیسیٰ دارید؟ حضرت رضا علیه السلام فرمودند: من دو عیب بزرگ در عیسیٰ خبر دارم. گردن همهٔ مسیحی‌ها بلند و چشم‌ها خیره شد؛ همهٔ عالم می‌گویند عیسیٰ بی‌عیب است، چطور عالم مسلمان‌ها (آنها نمی‌دانستند ایشان امام مسلمان‌هاست) می‌گوید مسیح دو عیب بزرگ داشت که تا آخر عمرش هم رد نشد! جاثیق گفت: ما چنین چیزی را تا حالا نشنیده‌ایم! مسیح علیه السلام چه عیبی داشت؟ حضرت فرمودند: یک عیش این بود که یک رکعت نماز در دورهٔ عمرش نخواند و یک روزه هم نگرفت. مسیح علیه السلام صدرصد بی‌نماز و روزه‌ای بود. جاثیق گفت: ما خیال می‌کردیم که شما عالم و دانشمند هستید! اگر کسی بیشترین نماز را در دنیا خوانده و بیشترین روزه را گرفته باشد، مسیح علیه السلام است. حضرت رضا علیه السلام در اینجا مج‌گیری دقیق نقضی کردند و فرمودند: شما که می‌گوید عیسیٰ خداست، این خدا برای چه کسی نماز می‌خواند و سجده می‌کرد و روزه می‌گرفت؟ مگر نمی‌گوید خداست، خدا برای چه کسی نماز می‌خواند؟ یعنی این خدا جلوی چه کسی رکوع و سجده می‌کرد؟ جلسه با مسیحی‌ها ختم شد، چون حضرت رضا علیه السلام اول کار همهٔ بنا را فرو ریخت و دیگر چیزی نبود که بگویند.

## توحید، از استوارترین راه هدایت

«إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلّٰهِ يٰ أَفَّوْمُ» مردم! این قرآنی که من نازل کرده‌ام، بی‌تردید شما را به استوارترین راه هدایت می‌کند که یکی «توحید» است. توحید یعنی خدا سهتا و دوتا

۱. کهف: ۱۱۰.

نیست. آب، ابن و روح القدس نیست. اهریمن و اهورمزا نیست؛ همه اینها ساختگی، حرف‌های قلابی و زمینی است. خدایی که قرآن معرفی می‌کند، این است: «**لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ**» عالم یک ذات مستجمع جمیع صفات کمال دارد که معبد واقعی است. نام، اسماء و صفاتش هم در دوهزار آیه قرآن، هزار بخش جوشن‌کبیر، دعای کمیل و دعای عرفه آمده که خدای قرآن، این خداست؛ یعنی منبع کل خیر و وجود مقدسی که هیچ عیب و نقصی ندارد.

### ضرورت آگاهی از معنای نماز

من الآن نمی‌توانم روی منبر بشمارم، ببینم که ما در نماز صبح، نماز ظهر، نماز عصر، نماز مغرب و نماز عشا، در رکوع‌ها، سجودها، قوت و در رکعت‌های سوم و چهارم، روی هم‌رفته چندبار «سُبْحَانَ اللَّهِ» می‌گوییم. حالاً نماز صبح را می‌توانیم بشماریم؛ وقتی در نماز صبح به رکوع می‌رویم، سه‌بار «سُبْحَانَ اللَّهِ سُبْحَانَ اللَّهِ سُبْحَانَ اللَّهِ» می‌گوییم یا یک‌بار «سُبْحَانَ رَبِّ الْعَظِيمِ وَبِحَمْدِهِ» می‌گوییم. در سجده اول و دوم، هر کدام سه‌بار «سُبْحَانَ اللَّهِ سُبْحَانَ اللَّهِ سُبْحَانَ اللَّهِ» می‌گوییم که این ذکر راحت‌تر است. این نه‌بار شد. دوباره بلند می‌شویم و رکعت دوم را که تا «**كُفُوا أَحَدٌ**» خواندیم، به رکوع می‌رویم. نه‌بار در رکعت اول گفتیم و نه‌بار هم در رکعت دوم می‌گوییم که هجده‌بار می‌شود؛ یعنی ما در دو رکعت نماز صبح، هجده‌بار «سُبْحَانَ اللَّهِ» می‌گوییم.

فقهای بزرگ گذشته‌ما می‌گفتند لازم است که مردم معنی نماز را بدانند. من قبلًا بحثی را برای معنی نماز شروع کردہ‌ام که معنی نماز را برای مردم بگوییم، نود سخنرانی درباره «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» شد که همگی موجود است و چاپ هم شد. از «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» تا «وَلَا الصَّالِيْنَ» را که سوره حمد است، البته نه روی منبر قم، بلکه در مدرسه فیضیه درس دادم؛ تحت عنوان «نگاهی نو به سوره حمد» چاپ شده و حدود هفتصد صفحه است. این معنی حمد است و هنوز به «**قُلْ هُوَ اللَّهُ**»، ذکر رکوع، سجود، تسبیحات اربعه، حتی به یک «سُبْحَانَ اللَّهِ» نرسیده‌ام.



## خداوند، پاک از عیب و نقص

«سُبْحَانَ اللَّهِ» یعنی چه؟ یعنی خدایا در رکوع و سجدهام و رکعت سوم و چهارم، «سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ»، اقرار قلبی و عقلی می‌کنم که وجود تو از هر عیب و نقصی پاک است. این معنی «سُبْحَانَ اللَّهِ» است. در قرآن مجید هم که باید کامپیوتر یا سایت را بزنیم، کلمه «سُبْحَانَ اللَّهِ»‌های قرآن را با مشتقاش بیاوریم، «سُبْحَانَ اللَّهِ»، «يُسَبِّحُ لِلَّهِ» و «سَيَّحَ لِلَّهِ»، اگر اینها را هم در قرآن بگیریم، شاید نزدیک هزار «سُبْحَانَ اللَّهِ» و مشتقاش باشد. کلاً در نماز، اقرار راست و اعتراف درست می‌کنیم که پروردگار عالم از هر عیب و نقصی منزه است و شری از او صادر نمی‌شود؛ چون عیب و نقصی ندارد. شر از کسی صادر می‌شود که عیب و نقص دارد.

## انسان، مولد هر عیب و نقص

خدا از هر عیب و نقصی منزه است، پس این‌همه مصیبت و مشکلات مادی، اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و اخلاقی که در زندگی ما وجود دارد، خدا هم که از هر عیب و نقصی منزه است، اینها از کجا آمده است؟ مگر عالم در پیشگاه خدا نیست؟ این‌همه عیب و نقص روی کره زمین و در زندگی مردم هست. در خود طبیعت زمین هیچ عیب و نقصی نیست. اگر خدا از عیب و نقص منزه است، پس این‌همه عیب و نقص از کجا پیدا شده است؟ این‌هم یک کلمه قرآن که آدرس همه عیب‌ها و نقص‌ها را داده است: **﴿وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَإِنَّ نَّقِيسَكَ﴾**<sup>۱</sup> هر عیب و نقصی که هست، تولیدش برای خود انسان است. در دو رکعت نماز هجدۀ دفعه می‌گویی خدای منزه از عیب و نقص، خودت هم بشین و خودت را از عیب و نقص پاک کن؛ خودت هم خودت را از بخل، حسد، حرص، تکبر، بدینی، غیبت، دروغ، تهمت، ظلم و بداخل‌الاقی پاک کن. عیب‌ها برای خودت است و خدا بی‌عیب است.

۱. نساء: ۷۹

## تماشای جهان خلقت با عینک قرآن

قرآن به چنین توحید و نظام جهانی راهنمایی می‌کند؛ یعنی خلقت را با عینک قرآن تماشا کنید. خدا هفت‌صد آیه در قرآن راجع به آفرینش دارد. من گاهی پنج‌شش آیه را برای رؤسای دانشگاه‌های ایتالیا، هلند و چند جای دیگر هم خواندم که یادم نیست؛ سفرنامه‌هایم چاپ شده است. اینها پروفسور، مسیحی و لاثیک بودند؛ من از این هفت‌صد آیه فقط شش آیه را برایشان خواندم، ماتشان برده بود و چشم‌هایشان همین طوری در حدقه می‌گشت و متحیر بودند که یعنی چه!

## وضعیت زمین در قرآن

آن زمانی که استادهای رده بالا در دانشگاه‌های هند، یونان، اسکندریه، ایران و دانشگاه جندی‌شاپور مدت دوهزار سال تا زمان گالیله در قرن شانزدهم و هفدهم به دانشجو درس می‌دادند که زمین ساکن است و خورشید به دور زمین می‌گردد. دوهزار سال درس دادند و استاد با این اعتقاد مرد که زمین ساکن است و خورشید به دور زمین می‌چرخد. شاگرد و دانشجو هم مرد. به او گفتم: جناب پروفسور! قرآن ما ۱۵۰۰ سال پیش در نصفه آیه از مردم سوال انکاری می‌کند (یعنی اینکه می‌گوییم، همین است و غیر از این نیست) و می‌گوید: «**أَلَمْ يَجْعَلِ الْأَرْضَ كِفَافًا**».<sup>۱</sup> «**كِفَافٌ**» اسم پرنده خیلی قوی‌ای است که می‌تواند به اندازه خودش بار بردارد و بپرد. عرب به این پرنده «**كِفَافٌ**» می‌گفت و با آن آشنا بود. خدا می‌گوید: آیا زمین را نه مثل کفات، بلکه خود کفات قرار ندادم؟ قرآن می‌گوید «**أَلْمَ نَجْعَلِ الْأَرْضَ كِفَافًا**»، نمی‌گوید «**كِفَافٌ**». اگر «**كِفَافٌ**» می‌گفت، یعنی مثل کفات؛ اما می‌گوید آیا زمین را «**كِفَافٌ**» قرار ندادم، یعنی زمین پرنده نیست؟ این پرنده، این همه کوه، دریا، درخت، جنگل و آدمیزاد را با خودش برنداشته و در مداری دور خودش می‌زند و در مداری هم سالی یکبار ۳۶۵ شب‌هاروز دور خورشید می‌زند. این حرف که برخلاف علوم دانشگاه‌های دوهزارساله هند، ایران و یونان بوده است.



آن مرد در ایتالیا بُهشش برده بود! گفتم: یا شما قرآن ما را می‌دانید، ولی آدم‌های پنهان کاری هستید که روی حقیقت را پرده انداخته‌اید و نمی‌خواهید بگویید؛ یا اگر آدم‌های پنهان کار و خائنی نیستید، چرا یک‌بار به‌سراغ قرآن ما نیامده‌اید؟ چرا گردش زمین را به گردن گالیله انداخته‌اید و می‌گویید اوّلین کسی که در عالم کشف کرد زمین دارای حرکت وضعی و انتقالی است، گالیله ایتالیایی است؟ قرآن ما ۱۵۰۰ سال پیش گفته است: «أَلَمْ تَجْعَلِ الْأَرْضَ مَهَادًا»<sup>۱</sup> زمین گهواره و گفاتاً؛ همچنین در جای دیگری از قرآن می‌گوید: «أَلَمْ تَجْعَلِ الْأَرْضَ مَهَادًا»<sup>۲</sup> زمین گهواره و متحرک آفریده شده است. گهواره چیزی است که بچه را در آن می‌خوابانند و به راست و چپ تکان می‌دهند. «مهد» به فارسی یعنی گهواره؛ این یعنی زمین در حال حرکت است. شما یا دزد هستید و می‌دانستید اینها را ما گفته‌ایم؛ ولی به اروبا نگفته‌اید، به گالیله چسبانده‌اید و به خورد دنیا هم داده‌اید که در دانشگاه‌ها هم درس می‌دهند. حالت دوم اینکه خبر نداشتید و اکنون خبردار شدید؛ اخلاقاً در مقالات و دانشگاه‌های ایران اقرار بکنید و بگویید قرآن قبل از گالیله گفته که زمین دارای حرکت است.

## آفرینش موجودات جهان به صورت جفت

خدا می‌فرماید: این قرآن من شما را به استوارترین راه هدایت می‌کند. جوان‌ها، دختران جوان، والله قسم! تا قبیل از قرآن و تا چند قرن بعد از قرآن، جهان از این مسئله خبر نداشت که تمام موجودات جهان جفت آفریده شده‌اند. ما موجود تک نداریم، موجود تک یک‌دانه است: «فُلُوْرُ اللَّهُ أَحَدٌ»<sup>۳</sup>. بعد از آن هرچه هست، دو تایی است؛ یا نر و ماده یا مثبت و منفی یا دفع و جذب است. جهان نمی‌دانست، اما در مکه که یک‌نفر بلد نبود خط بنویسد و بخواند، خدا در قرآن گفت: «وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ»<sup>۴</sup> هرچه در این عالم هست، ما جفت آفریدیم.

۱. نبا: ع.

۲. توحید: ۱.

۳. ذاریات: ۴۹.



حالا در کتاب‌های آنها بین؛ چه سینه‌ای سپر کرده‌اند که ما کشف کردمايم! در دنیا هرچه هست، مثبت و منفی یا نز و ماده است یا جذبی و دفعی هستند. ای بـانصافـهـا! از قرآن ما هم خیلی خوب خبر دارند. من به کتابخانه «بریتیش» در خود لندن رفتم. اگر قفسه‌های این کتابخانه را درآورند و طولی به هم بچسبانند، بالای هزار کیلومتر می‌شود. این قفسه‌ها پر از کتاب بود و این‌قدر هم کتاب اضافه داشتند که در انواع‌های مختلف روی هم چیده بودند. می‌خواهید باور بکنید، می‌خواهید باور نکنید! بالای شصت درصد کل کتاب‌های موزه بریتیش و کتابخانه‌اش، کتاب‌های ما مسلمان‌ها بود؛ کتاب‌های خطی هزار سال پیش، کتاب خطی جابر بن حیان، کتاب خطی طرطوسی در دوهزار صفحه به‌نام «رسائل الصادق»، جزوه‌های علمی امام صادق علی‌الله‌آل‌هی‌عاصی.

شما که داشتید، پس چرا به‌نام خودتان ثبت کردید و این‌قدر در سـرـ ما زدید؟ چرا دولت‌های را تا قبل از انقلاب به ما مسلط کردید که همه غلام حلقه‌بهـگـوـشـتـانـ بـودـنـ و نـگـذاـشـتـنـ ما اختراع و رشد علمی کنیم؟ البته نمی‌گوییم دولت‌های بعد از انقلاب دولت‌های صد درصد صحیحی بودند؛ اینها هم اشتباه و کمبود و بدمندیریتی داشتند، اما مثل آنها جلوی رشد ما را نگرفتند و استعماری بار نیاوردن. ما نمی‌گوییم صد درصد، اما اینها چند درصدی گذاشتند که به علم و فن راه پیدا بکنیم. شما با دولت‌هایی که سـرـ کـارـ مـیـآـورـدـیدـ، نـگـذاـشـتـیدـ و حدود سـیـصـدـ سـالـ بعد از صفویه، انگلیس، پرتغال، آمریکا و آنهایی که در کشور ما دخالت داشتند، به ما جنایت کردند. همه شما به ما جنایت کردید! علوم ما را به‌نام خودتان ثبت کردید و نگفتید که اینها برای مسلمان‌هاست.

### تغییر نظام خلقت در آینده عالم

قرآن شما را در هفت‌صد آیه به نظام عالم خلقت و آینده عالم هدایت می‌کند. نظام در آینده عالم تغییر پیدا می‌کند و نابود نمی‌شود. کلمه تغییر در سوره ابراهیم آمده و حرفي است که من به‌دبیل دانشمندان اروپا و آمریکا رفته و دیده‌ام عین همین که قرآن ما بیان می‌کند، الان به آن رسیده‌اند. قرآن اسم تغییر را می‌آورد، نه عدم؛ اینها هم اسم تغییر را می‌آورند.



قرآن می‌فرماید: **﴿وَمَبْدَلٌ لِّلأَرْضِ غَيْرُ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ﴾**<sup>۱</sup> زمین و همه آسمان‌ها به عالم دیگر تغییر پیدا می‌کند. آنها نمی‌گویند اسم این تغییر در عالم، قیامت است؛ ولی قرآن کلمه قیامت را می‌گوید. در واقع، قرآن می‌گوید عدم و نابودی وجود ندارد و تغییر وجود دارد. قرآن شما را به اوضاع آینده هدایت می‌کند؛ به کاسبی پاک، زن و بچه‌داری درست، رفاقت درست، سخن درست گفتن، درست‌خوردن و درست کارکردن هدایت می‌کند. حتی چیزی را از زندگی شما در درون و بیرون خودتان، آسمان و زمین، ازل و ابد و گذشته و آینده فروگذار نکرده، مگر اینکه شما را هدایت کرده است.

## مظلومیت قرآن در بین شیعیان

این قرآن است، اما الان قرآن کجای زندگی ماست؟ همین حرف‌هایی که امشب زدم، از این هفتادمیلیون نفر، شیعه‌هایش را فقط می‌گوییم (چون مسیحی، یهودی، زرتشتی، لائیک، ازدواج سفیدی و کلیسای خانگی هم بین ما هست؛ آنها بی که قرآن دارند و قرآن را قبول دارند)، چقدر آنها به این مقدار امشب با قرآن آشنا هستند؟ باور واقعی بکنند که قرآن وحی است، در قیامت مسئول این قرآن هستند، عمل نکردن به این قرآن با دوزخ رفتن مساوی است و عمل به این قرآن با نجات ابدی مساوی است. چه مقدار از جمعیت می‌داند؟ خود قرآن می‌گوید: «**قَلِيلٌ**» یعنی کم.

مردم بدون اینکه امور را با قرآن مجید تطبیق بدهند، سرگرم امور دیگر هستند. چه موقع بیدار می‌شوند؟ همه که پای منبرها نمی‌آینند؛ حتی ماه رمضان و محرم هم نمی‌آینند! برخی هم که مرگ بر آخوند می‌گویند، آنها که اصلاً نمی‌آینند. و گرنه اگر بیایند، مقداری با قرآن کریم آشنا می‌شوند. حالا این قرآن است، چه تعدادی کارها، اخلاق، زن و بچه‌داری، رفتار و کاسبی‌هایشان را با قرآن مجید هماهنگ می‌کنند؟ قرآن می‌فرماید: **﴿وَقَلِيلٌ مِّنِ عِبَادِي الشَّكُور﴾**<sup>۲</sup> خیلی کم! این «شکور» در اینجا به معنی تشکر نیست، یعنی عمل کنندگان به

۱. ابراهیم: ۴۷.

۲. سباء: ۱۳.

## اخلاق، حلقه اتصال ایمان و عمل

حقایق بسیار کم هستند. خیلی‌ها که الان خیلی دیگر پرت هستند؛ با ما و انقلاب بد هستند. ما نمی‌گوییم خوب باشند، اینها بد هستند و دلشان می‌خواهد بد باشند. من در مقاله‌ای دیدم که معلم (از این محصل‌ها در خانواده‌های پولدار و خیابان بالا هستند) در کلاس به محصلی گفت: چه کسی در خیر را کند؟ گفت: آقا به سرطان قسم، من نکنده‌ام و مقصراً نبوده‌ام! محصل ناراحت شده بود که الان معلم می‌خواهد نمره منفی به او بدهد یا از کلاس بیرون کند؛ چون در خیر را کنده است. قسم که آقا معلم، به خدا من در خیر را نکنده‌ام! آگاهی عده‌ای به امیر المؤمنین علیه السلام بداندازه این هم نیست که علی علیه السلام در خیر را کنده است، چه برسد به «نهج البلاغه» علی علیه السلام. این مظلومیت قرآن است، آن هم در مملکت ما و نه بیرون! عربستان و اماراتی‌ها که قرآن ندارند؛ آنها آمریکا دارند، اصلاً نمی‌دانند و قرآن را نمی‌فهمند، به دنبال قرآن هم نیستند.



جلسه دهم

اہل پیت پیامبر ﷺ، بہترین

خانواده در تاریخ



## تربیت انسان، ظریف‌ترین کار پیامبر ﷺ

وجود مبارک رسول خدا ﷺ طبق گفته امیرالمؤمنین علیه السلام، پرکارترین انسان بودند. کار او کار بسیار ظریف و بالارزشی بود و عبارت بود از ایجاد هماهنگی بین تمام نواحی وجود انسان، یعنی عقل، نفس، روح، فطرت و قلب با آداب پروردگار. این روایتشان هم در همین زمینه تربیتی است که فرمودند: هیچ پیغمبری از ۱۲۴ هزار پیغمبر، مثل من آزار نکشید. البته منظورشان هم آزار بدنی نبود؛ چون مردم مادیگر و دنیاپرست که پیغمبران را مزاحم بی‌بندوباری خودشان می‌دیدند، بعضی از انبیای گذشته را بنا به روایاتمان در چاه انداختند. در حالی که انبیا نسبت به بی‌بندوباری مردم دلسوز بودند و می‌خواستند مردم را از این آlodگی‌ها نجات بدھند. اینها آزادی نبود که ادعا می‌کردند می‌خواهیم آزاد باشیم؛ بلکه اینها زندانی بودند در هوای نفس، فرهنگ‌های شیطانی و قلدربازی‌های قلدران بود.

### انبیا، گشاینده برترین جاده‌ها برای مردم

انبیا برای مردم، رحمت بودند. درباره خود پیغمبر ﷺ در قرآن می‌خوانیم: «وَقَاتَ أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ»<sup>۱</sup>: چه مزاحمتی؟ دین به فرموده پروردگار، جاده‌ای است که یک سر این جاده، ایمان، اخلاق پاک و عمل صالح است و پایان این جاده هم بهشت است. کسی که



چنین راهی را برای مردم باز بکند، اسم او را مزاحم می‌گذارند؟ مثلاً این وزرای راه که در کشورهای دنیا برای مردم راه آهن می‌کشند، اتوبان باز می‌کنند و جاده اصلاح می‌کنند، آیا اینها را مزاحم می‌گویند؟

انبیای خدا برترین جاده‌ها را برای مردم باز کرده‌اند. آنها کفر، شرک، نفاق، کبر، تعصبات جاهلی، آلودگی‌های باطنی و آلودگی‌های ظاهری را درمان کرده و راهشان را به طرف بهشت باز می‌کردند؛ اما آنها یکی که عاشق بی‌بندوباری بودند، می‌گفتند اینها مزاحم هستند. رسول خدا<sup>صلوات‌الله‌علی‌ہ و‌آله‌ہ و‌سلم</sup> آن چنان مثل خیلی از انبیای گذشته آزار بدنی نکشیدند؛ یکبار چندنفری در مکه با چوب به ایشان حمله کردند و یکبار هم در طائف سنگ‌بارانش کردند. این آزار بدنیای بود که ایشان دیدند؛ اما پیغمبران دیگر را می‌گرفتند و در چاه می‌انداختند، یک سنگ دویست‌سی‌صد‌کیلویی را هُل می‌دادند و در چاه می‌انداختند که اثری از بدن آن پیغمبر نماند. بعضی از انبیا را با ارده دو سر نصفشان کردند. بعضی از انبیا را زنده‌زنده در آتش انداختند؛ حالا خدا نخواست و نسوخت. همین ابراهیمی که در آتش نسوخت، به جای اینکه مردم بپذیرند قدرتی پشت‌پرده بوده و نگذاشته که این گوشت و پوست بسوزد، باز هم با او مخالفت کردند. این قدر تنگنا برای او در بابل ( محل تولدش همین بابل عراق بود که حالا یک استان است) درست کردند که قرآن می‌گوید: دیگر از هدایت مردم هم نالمید بود و واقعاً هم مردم هدایت را قبول نکردند. «إِنَّ ذَاهِبَ إِلَى رَبِّ سَيَّهَدِينَ»<sup>۱</sup> من به جای دیگری می‌روم. مدتی به شام و مدتی هم به فلسطین آمد که قبرش هم همان‌جاست. شهری که ایشان مدفون است، بهنام «الْخَلِيل»، به لقب خود حضرت ابراهیم<sup>صلوات‌الله‌علی‌ہ و‌آله‌ہ و‌سلم</sup> است.

### ضرر تفرقه در نظام الهی باطن بر زندگی انسان

حالا پیغمبر اکرم<sup>صلوات‌الله‌علی‌ہ و‌آله‌ہ و‌سلم</sup> می‌خواهد تفرقه در باطن مردم را علاج بکند؛ چون تفرقه زیان دارد و شما هم زیان تفرقه را می‌دانید. اگر در خانه بین زن و بچه و شوهر تفرقه باشد، اگر در



مسجد یا محله‌ای تفرقه باشد، اگر در شهری یا امّتی که یک وقت واحد بوده‌اند، صدجر اخلاف باشد، چقدر برای مردم ضرر دارد!

در به‌هم‌خوردن نظام الهی باطن، تمام درهای ضرر به روی انسان باز می‌شود؛ نفس که حقیقتش را هیچ‌جا بیان نکرده‌اند. من خیلی کتاب دیده‌ام، اما فقط آثارش را می‌دانیم؛ پروردگار عالم حیات و مرگ را به نفس داده است. او لذت‌ها و دردها را می‌چشد که ما حس می‌کنیم. مرکز پذیرش تربیت و بی‌تربیتی هم نفس است. قرآن می‌فرماید: «وَنَفْسٍ وَمَا سُوِّاهَا \* فَأَلْهَمَهَا فُجُورُهَا وَتَهْوِاهَا».<sup>۱</sup>

### اختلاف بین نفس و عقل انسان‌های آل‌وده

اینهایی که تبهکار، آل‌وده و بدکار و مجرم هستند، بین نفس و عقلشان اختلاف است و اتحادی نیست. عقل به‌طرف خدا جهت‌گیری دارد که جهت‌گیری اش درست است؛ نفس باید از این امیر نور و ملکوتی اطاعت بکند، ولی به این امیر ملکوتی پشت می‌کند و بنا به قول اهل دل می‌گوید: آنچه میل خودم می‌کشد! حالا عقل در درون خودش به او نهیب می‌زند و می‌گوید: قدمی که برمی‌داری، غلط است! البته حکومت عقل ضعیف است و نمی‌تواند نفس را مهار بکند. مهارشدن نفس تمرین می‌خواهد که آدم خوبی‌ها را تمرین بکند و بدی‌ها را ترک بکند تا نفس، چشم، دست و پا و شکم، سریاز عقل بشوند؛ ولی در وجود بیشتر مردم دنیا، اختلافات عجیبی بین عقل و نفس، بین هر دو و روح، بین هر سه و فطرت، بین هر چهار و قلب وجود دارد. در وجود مردمی که به‌طور جدی اهل دین نیستند، هر ناحیه وجودشان به یک طرف می‌کشد. این دیگر ساختمان درستی نمی‌ماند و در اختلافی که با هم دارند، ساختمان انسانیت را تخریب می‌کنند. بعد هم این اختلافات به وجود اینها در باطن، شکل حیوان می‌دهد که نهایتاً وقتی خرابکاری‌ها و اختلافات صاحب‌شان، یعنی انسان را چهره حیوانی بدهد، قرآن مجید هم می‌گوید: «أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامُ»<sup>۲</sup> او دیگر آدم نیست! او که رحم ندارد و به پدر و مادر احترام



نمی‌گذارد، به زن و بچه‌اش و خودش بها نمی‌دهد، به خودش ظلم می‌کند و خودش را تخریب می‌کند؛ هر لقمه‌ای هم از هر کجا غیر می‌آورد می‌خورد و اگر کسی به او بگوید نخور، این مال یتیم است، می‌گوید: می‌خورم، یک آب هم روی آن؛ برو هر کاری می‌خواهی بکن! خدا می‌گوید که او دیگر انسان نیست.

### مؤمنین به دور از حیوانیت

اما آن که مثل شما انسان است، وجود شما مخصوصاً انتی دارد؛ با محبت، با مدارا و مهربان هستید. با زن و بچه و مردم صحیح رفتار می‌کنید و این قدر هم آقایی دارید که اگر در حق بچه، خانم، پدر و مادر، رفیق یا هم محله‌ای خودتان اشتباهی کردید، عذرخواهی می‌کنید. این دستور الهی است که اگر کار بدی در حق کسی کردی، از او عذرخواهی کن؛ اما آنها یی که اوصاف شما را ندارند، آنها «کالآنعام» هستند. چنانچه یک خردۀ از حیوانیت رد بشوند و حالت سختتری بگیرند، قرآن می‌گوید: **﴿فَمَنْ لِهُ كُثُلٌ الْكَلْبُ إِنْ تَحْمِلُ عَائِنَهُ يَلْهَثُ أَوْ تَرُكُهُ يَلْهَثُ﴾**<sup>۱</sup> حال سگ هار است که اگر کاری با او داشته باشی، مدام زبان می‌زند. کاری هم اگر نداشته باشی، باز به دنبال تو زبان می‌زند. بعضی‌ها این قدر معکوس حرکت می‌کنند که قرآن می‌گوید: **﴿فَمَثَلُ الَّذِينَ هُمُّوا أَتَقْرَأُوا لِئَلَّا يَعْمَلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ﴾**<sup>۲</sup> این دیگر از دید من خدا آدم نیست، بلکه خر است؛ این شخص از دید من خدا آدم نیست، بلکه سگ است؛ این فرد از دید من خدا آدم نیست، بلکه چهارپاست؛ انعام، گاو، بز، گوسفند و شتر است.

### تشبیه قرآن از عمل گنهکاران به حیوانات

خدا همه کارهایشان را هم به همین حیوانات جور و اجور تشبیه می‌کند؛ مثلاً خوردن یا لذت بری: **﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا يَتَمَتَّعُونَ وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكِلُ الْأَنْعَامُ﴾**<sup>۳</sup>. «تمتع» یعنی لذت بردن از هر

۱. اعراف: ۱۷۶.

۲. جمعه: ۵.

۳. محمد: ۱۲.



چیزی؛ هم در لذت بری و هم در خوردن، عین چهارپایان می خورد؛ نه اینکه می خواهد بگوید زیاد می خورد، آیه این را نمی گوید. به اندازه شکمش می خورد، اما چرا خدا می گوید مثل چهارپا می خورد؟ برای اینکه چهارپا هیچ حلال و حرامی سرش نمی شود. اگر صاحبیونجehای بددهد، می خورد؛ اما اگر او را رها کند، در زمین مردم می رود و گندمها و یونجههای مردم را می خورد؛ اینکه الان در خوردن می گوید مثل انعام است، یعنی هیچ حقی را رعایت نمی کند. عجب موجودی است، آن که انسان است!

## طرح زیبای خداوند به پیغمبر ﷺ برای فقرزادایی

حالا از خود پیغمبر ﷺ بگوییم؛ ای کاش! همه این حرفها را می شنیدند و باور هم می کردند، نه فقط شنیدن تنها. ابوذر می گوید: غروب بود و چهره پیغمبر ﷺ دَرْهَم بود. از حضرت نپرسیدم که چه شده است، گفتم ناراحتی و مشکلی برایشان پیش آمده و ایشان را آزرده کرده؛ اما وقتی صبح برای نماز آمدم، دیدم چهرهشان خیلی شاد است. کنارشان نشستم و گفتم: دیشب خیلی حالت نگرانی داشتید و امروز خیلی شاد هستید؛ داستان چیست؟

شما می دانید اسلام در مدینه عملی شد. یکی از برنامه های دین، زکات بود. پیغمبر اکرم ﷺ طبق فرمان خدا دستور داشت که فقر را ریشه کن کند؛ به گونه ای هم قرار بدهند که این ریشه کن کردن جریان داشته باشد. البته جریان داشتن آن به همت و قبول مردم بستگی دارد و اگر مردم همت و قبول نکنند، فقر می ماند. پیغمبر ﷺ حکم زکات، خمس و انفاق را از طرف خدا ابلاغ کردند. اینها همه موارد مختلف است: بذل، بخشش، صدقه، کفاره، زکات فطر و عقیقه برای بچه که به گرسنه ها و ایتام بدهند. قرآن طرح های زیبایی داد تا فقیری در مملکت نباشد که آن طرح ها هم تقریباً از نیمه تعطیل پایین تر است. در همین محل با این ساختمان های سر به فلک کشیده، زمین های خیلی گران و سرقفلی مغازه های غیرقابل تحمل، فکر می کنید در دایره این منطقه، وقتی دفتردارشان سر سال به آنها می گوید خرج دررفته و پول کارمندها را دادیم، شش هفت دفعه اروپا رفتیم، چهارپنج دفعه سفرهای دیگر رفتیم، خوب خوردیم و برای دو بچه دات عروسی گرفته ای،



دویست میلیون تومان اضافه مانده که در طول سال خرج نشده است. طبق قرآن مجید، چهل میلیون تومانش خمس است؛ چندنفر این چهل میلیون را می‌دهند؟ اگر کمتر باشد، مثلاً بیست میلیون، ده میلیون یا پنج میلیون، چندنفر می‌دهند؟

### آخرین وصیت امیر المؤمنین ﷺ

اما فقر مانده است! دختری سه سال است که عقد کرده و پدر نمی‌تواند جهیزیه به او بدهد. یتیم ناله می‌کند و به مادرش می‌گوید نزدیک عید است، بچه‌ها کتوشلوار و کفش نو دارند؛ می‌گویند شب عید می‌خواهیم ماهی آزاد بخوریم. چرا یتیم این حرف‌ها را می‌زند؟ امیر المؤمنین ﷺ یک ربع بیست دقیقه به شهادتشان مانده، نصفه شب بیست و یکم به بچه‌هایشان وصیت واجب کردند که به یتیمان برسید، در هر کجا که زندگی می‌کنند؛ نگذارید دهان باز کنند و بگویند مستحق هستیم. اصلاً اجازه ندهید دهان باز کنند! عده‌ای می‌گویند نفت، گاز، مس و مالیات در دست دولت است، پس فقر را ریشه‌کن کنده؛ مگر خود ما ملت به حکم خدا که خمس، زکات، اتفاق و صدقه است، گوش می‌دهیم که دولت گوش بدهد؟ دولت مگر کیست؟ دولت هم همین نفرات این هفتاد میلیون نفر هستند که به حرف خدا گوش نمی‌دهند؛ و گرنه اگر اسلام پیاده بشود، همان بهشتی که شما از آیات قرآن می‌شنوید، نمونهٔ دنیا‌ی اش در همین کره زمین قابل پیاده‌شدن است. البته بعضی از نمونه‌های بهشت آخرت هم الان در مملکت ما پیاده شده و آن فراوان بودن حورالعین‌های هفده، هجده، بیست و ۲۵ ساله است که یک خردۀ دیگر ترسیشان بریزد، برای اینکه همه از این حورالعین‌ها استفاده کنند، روسربی‌ها را هم برمی‌دارند. حالا در ماشین‌ها برمی‌دارند! ما از کل بهشت قیامت، یک حورالعین را در این مملکت داریم. آن وقت زهراءؑ باید دو روز مانده به شهادتش گریه کند، وقتی امایمن به او می‌گوید: خانم، چرا گریه می‌کنید؟ برای بچه‌ها و علی گریه می‌کنید؟ می‌گوید: نه! در مدینه رسم است که جنازه را روی تخته می‌اندازند و من در فکر هستم به نوعی وصیت کنم؛ من نمی‌خواهم نامحمر حجم بدن مُرده مرا ببیند. در قدیم، زن‌های مُرده را روی تخته می‌انداختند و

چهارپنجم تا هم پارچه روی آن می‌کشیدند؛ ولی زهراء گریان بود و در آخر هم به امیرالمؤمنین علیه السلام گفت: مرا تشییع جنازه نکنید و در روز هم دفن نکنید، برای آنکه آن نهایت عالی پاک‌دامنی و حیای زن رعایت بشود.

### ناهماهنگی در اجرای طرح اسلام

حالا اگر همین مسائل مالی اسلام در قوم‌خویش‌ها عمل می‌شد، فقیری در قوم‌خویش‌ها نمی‌ماند؛ اگر عمل می‌شد، فقیر و از کارافتاده‌ای در محله و کل کشور نمی‌ماند. اسلام عیب دارد که نمی‌تواند ما را مدیریت بکند یا ما عیب داریم که مدیریت او را قبول نمی‌کنیم؟ عیب برای اسلام نیست؛ چراکه اسلام تجلی علم، حکمت و محبت خداست. اسلام عیب ندارد و عیب برای من است که قبولش نکرده‌ام. اسلام را تا حدی را قبول کرده‌ام که پای پول در کار نباشد؛ مثلاً نماز اسلام را قبول کردم، چون نباید پول برای آن بدهم؛ روزه را قبول کردم، چون نباید پول برایش بدهم؛ عده‌ای حج را قبول کرده‌ام و عده‌ای هم می‌گویند پولمان را به این عرب‌ها بدهیم که بخورند! خودمان می‌خوریم.

بقیه عبادات هم که پولی نیست، قبول کرده‌اند؛ اما بیشتر مردم در امر خمس، زکات، انفاق، صدقات و کار خیر، لنج و پنچر هستند و راه نمی‌روند. چرا این جوری است؟ چون بین عقل و نفس، بین این دو و روح، بین این سه و قلب، بین این چهارتا و حرکات اعضا و جوارح آنها هماهنگی نیست. در مدینه به اسلام عمل می‌شود که یک مسئله، جمع‌شدن بیت‌المال، زکات، خمس و غنائم جنگی است و این پول‌ها هم براساس طرح دقیقی مصرف می‌شود.

### نگرانی پیامبر ﷺ در کمک به مستحق

ابوذر به پیغمبر ﷺ می‌گوید: دیشب چهره‌تان دَرْهَم بود و امروز چهره‌تان شاد است؛ موضوع چیست؟ پیغمبر ﷺ فرمودند: ابوذر! غروب دیشب دو درهم (در زمان ما فکر کنم پنج تا نان تافتون ندهند) از بیت‌المال پیش من بود. هرچه چشم انداختم که مستحقش را ببینم و به او بدهم، کسی را ندیدم. این بار سنگین از دیشب پیش من مانده بود و تا وقتی



بلال اذان صبح را گفت، نخوابیدم و این دو ڈرهم کنار من بود. به خدا می گفتم تا این پول را به مستحق ندهم، مرگ مرا نرسان. بیدار مانده بودم که اگر ملک الموت آمد و گفت وقت تمام است، از او خواهش بکنم و بگویم برگردد تا من این پول را به صاحبش برسانم و بعد جان مرا بگیرد. حضرت در عمل، آدم بی نظیری بودند؛ امیر المؤمنین علیه السلام می فرمایند: هیچ کس مثل پیغمبر ﷺ، توانمند در عمل به خواسته های پروردگار نبود.

### بهترین خانواده در تاریخ بشر

اصلاً امشب بحث من هم این نیست، بحث این است که این شخص با این همه پر کاری، هشتاد جنگی که در طول یازده سال به او تحمیل کردند، با گرفتن و ابلاغ وحی، تربیت کردن مردم، خواندن سه وعده نماز جماعت، روزی پنج دقیقه یا ده دقیقه صحبت کردن، عیادت مریض، تشییع جنازه مؤمن، دستگیری از دیگران، نشستن و شنیدن حرف دیگران، خانواده ای ساختند که برای تمام پنج قاره سرمشق باشند تا اینها با حد گنجایش خودشان از این ساختمان سازی پیغمبر ﷺ که بهترین خانواده را ساختند، الگو بگیرند.

یک دختر تربیت کردند (همین یک بچه را هم داشتند) که دختر را تا حد زهرashden رسانندند. در خانه را هم باز نگذاشته بودند که حالا وقت شوهر کردن این دختر است، هر کسی از در بر سد و بگوید آقا دخترتان را شوهر می دهید؟ ما پسر داریم، داداش داریم یا خودمان هم جوان هستیم؛ اگر صلاح می دانید، دختر را به پسر، برادر یا به خود ما بدهید. پیغمبر ﷺ در انتخاب داماد هم غوغای کردند. جوانان زیادی در مدینه بودند، اما این جوان در آن وقتی که می خواهد با این دختر ازدواج کند، ۲۱-۲۲ ساله است؛ کسی را انتخاب کرد که تمام حقایق وجودش هماهنگ باشد؛ این معنی عدالت است.

### امام عصر ﷺ و تحقق عدالت

برادران و خواهان! وقتی منتظر آمدن امام عصر ﷺ باشید که تقریباً عدالت درونی و بروني در جامعه تحقق پیدا بکند. اگر این عدالت درونی و بروني تحقق پیدا نکند، باید

باید و حکومتی تشکیل بدهد و با کارمندانی ظالم کار بکند. این دیگر «یَمْلُأُ اللَّهُ بِهِ الْأَرْضَ قِسْطًا وَ عَدْلًا» نمی‌شود! ایشان وقتی می‌آیند که تقریباً در جامعهٔ بشری بین عقل، نفس، روح، فطرت، قلب و اعمال، هماهنگی غیرافراط و تفریط برقرار باشد. اگر می‌خواهد اروپا را اصلاح بکند، بتواند شهربازان را به عادلان و عملکنندگان به عدالت بدهد و مردم هم آمادگی قبول عدالت را داشته باشند. خود همین قبول کردن عدالت هم برای عده‌ای به قول قرآن مجید، پُرسیدار است؛ اما برای آنهایی که اهل خدا هستند، این گونه نیست. در قرآن می‌خوانیم: «وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْحَاسِعِينَ».۱

## کرامتی از امیر المؤمنین علی در شب معراج

رسول خدا علی یک دختر تربیت کرده که بنا به رأی خود پیغمبر ﷺ، «سیده نساء العالمین مِنَ الْأُولَئِينَ وَ الْآخِرِينَ» است. یک داماد هم انتخاب کرده است که من یکی از کرامات‌های امیر المؤمنین علی را برایتان بگویم. شما از علی علی خیلی بلد هستید، اما این هم چیز عجیبی است! پیغمبر ﷺ می‌فرمایند: من به دو چیز در شب معراج برخورد کردم. معراج در قرآن است، حدیث نیست. متن کتاب الهی است: «سُبْحَانَ اللَّهِ أَشْرَى بِعَنْدِهِ لِيَلَامِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكَنَا سَوْلَهُ لِرُبِّهِ مِنْ آيَاتِنَا» ۲ معراج دو مقام بود: یک معراج مادی بود که حضرت با همین بدن رفت و خدا خلقت را به او ارائه کرد؛ آسمان‌ها، سیارات و پرده را برای او کنار زد و جهنم قیامت، بهشت قیامت و فرشتگان را نشانش داد. یک معراج هم رفتن بهسوی مقام قُرب الهی بود که بدنی و چشمی نبود، بلکه لمس قلبی بود.

پیغمبر ﷺ می‌فرمایند: مسئله‌ای که در شب معراج برای من اتفاق افتاد، اولین صدایی که در سکوت عالم ملکوت شنیدم، صدای علی علی بود. با خودم گفتم: خدایا! یعنی علی هم معراج آمده است؟! مرا به معراج آورده‌اند که دستگاه آفرینش را به من ارائه بدهند؛ علی که با

۱. بقره: ۴۵

۲. إِسْرَاءً: ۱

من هم‌سفر نبود! خیلی جالب است؛ خطاب رسید: حبیب من! هیچ‌کس در این کره زمین پیش تو محبوب‌تر از علی نیست. علی با تو حرف نمی‌زند و این من هستم که با تُن صدای علی با تو حرف می‌زنم.

### توجه به معیارهای مناسب در گزینش همسر

علی ﷺ چنین دامادی بود! حالا عده‌ای از مردم هم داماد می‌گیرند که دلّل این داماد هم، قیافه داماد، پول پدرش و یک مدرک دانشگاهی است. خیلی هم خوشحال هستند! عقد می‌کنند و جلسه می‌گیرند، عروسی می‌گیرند. هفت‌هشت ماه یا دو سال بعد، دخترخانم خیلی آرام به خانه بابا می‌آید، می‌بینند شب به خانه نرفت! وقتی از دامادش می‌پرسند، می‌گویند: من این را دیگر نمی‌خواهم! یا پسر قهر می‌کند و به خانه مادرش می‌رود، مادر می‌گوید: زنت را تنها گذاشتی و آمدی؟ پسر می‌گوید: مادر، آری تنها گذاشتم و آمدم، اصلاً او را نمی‌خواهم!

اما حالا پیامبر ﷺ دامادی انتخاب کرده‌اند که جریان ازدواج این داماد با این دختر تا الان ادامه پیدا کرده است. از این ازدواج، مقام امامت و یازده امام تا الان، چه انسان‌های باعظمتی از نسل این زن و شوهر پیدا شده‌اند و چه آثاری از خودشان باقی گذاشته‌اند. من نمی‌توانم بگویم، اما اگر دلتان می‌خواهد، کتابی هست که نمی‌دانم ترجمه شده یا نه، خبر ندارم! تمام فقهاء، علماء، عرفاء، خطباء، نویسندها و اثرگذارانی که سید و از نسل این زن و شوهر بودند، تا پنجاه‌سال پیش در این کتاب نوشته است. مؤلف کتاب پنجاه‌سال پیش مرده است و بقیه که آمده‌اند، اضافه نشده‌اند. اسم کتاب هم «اعیان الشیعه» در شصت جلد است. وزنش هم به نظرم سیک است. آنجا باید نتیجه انتخاب این داماد را ببینید.

برادران و مادران! مقداری در انتخاب عجله نکنید؛ شما جوان‌ها در انتخاب همسر عجله نکنید؛ شما دخترخانم‌ها در انتخاب شوهر عجله نکنید و با انسان ازدواج کنید. انسان را بشناسید؛ نه با یک آدم بی‌وفا که دوماه دیگر عقدنامه را به دادگستری ببرد و بگوید من هشتصد سکه می‌خواهم، الان هم می‌خواهم. یک اخطاریه برای آقای داماد ببرند که تا دادگستری تشریف



بیاورید. حتماً می‌خواهند چلوکباب به او بدهند! وقتی می‌آید، جلوی میز قاضی گردن کج می‌کند، قاضی می‌گوید: از شما شکایت شده است که هشتصدتاً سکه بهار آزادی بدهکار هستی؛ بد و برو! می‌گویند: ندارم، می‌گویند: به زندان برو. تا چه موقع؟ تا وقتی مهریه دخترخانم را بدھی؛ بالاخره بالا برو، پایین بیا، می‌گویند ماهی یک سکه بدھ. حالا یکی می‌تواند ماهی یک سکه بدھد، یکی می‌تواند ماهی نیم سکه بدھد؛ این زندگی نشد! وقتی یک دختر و پسر را عقد می‌کنند، باید دختر یا پسری انتخاب بشود که عقد نبرد. الآن عروس و دامادها ازه هستند، نه انسان! عروس و داماد انسان، امیرالمؤمنین علیه السلام و زهرا علیه السلام، امام حسین علیه السلام و حضرت رباب علیه السلام، نرجس خاتون علیه السلام و امام حسن عسکری علیه السلام است؛ عروس و داماد، مادرها و باباها می‌بودند که اصلاً در خیالشان هم طلاق نیامد.

### بشارت ملک الموت به پیامبر ﷺ در شب معراج

پیغمبر ﷺ می‌گویند که در شب معراج خطاب رسید: علی نیست که حرف می‌زند؛ تو از بس علی را دوست داری، می‌خواستم اینجا هم که مهمان من هستی، صدای او را بشنوی. من با ژن صدای علی با تو حرف می‌زنم.

چیز دیگری هم در شب معراج درباره این داماد دیدم؛ درحال سیر در ملکوت که طبقات فرشتگان را می‌دیدم، به فرشته‌ای خاص و ویژه رسیدم؛ خیلی باعظمت و بالبهت بود. به جبرئیل گفتم: او کیست؟ گفت: یار رسول الله! او در خانه همه را از زمان آدم علیه السلام تا حالا زده و قبرستان‌ها با او ساخته شده است. ایشان ملک الموت است. به او گفتم: جبرئیل! راه برایم باز است که با او حرف بزنم؟ گفت: بله یار رسول الله! شخصیت ایشان پیش شخصیت شما چیزی نیست، بله که باز است. پیغمبر ﷺ می‌گویند: جلو رفتم و سلام کردم، خیلی بالدب جواب داد. گفتم: ملک الموت! شما جان همه انسان‌ها را می‌گیری؟ گفت: من و یارانم، «الَّذِينَ شَوَّهُوا مُلَائِكَةً»<sup>۱</sup> ملائکه جمع است و این جور نیست که ملک الموت جان همه را

۱. نحل: ۳۲.

## اخلاق، حلقه اتصال ایمان و عمل

بگیرد. خدا یکمشت مأمور به او داده که آنها زیر نظر او جان می‌گیرند. آخر بعضی‌ها می‌گویند الان که یکجا بمباران می‌شود و یکدفعه بیست‌هزارتا کشته می‌شوند، ملک‌الموت وقت می‌کند جان هر بیست‌هزارتا را در جا بگیرد؟ قرآن می‌گوید: او یکنفر نیست، یارانش هم هستند که خدا تعدادشان را می‌داند. ملک‌الموت گفت: یار رسول الله! کل جان‌ها دست من و مأمورین من است؛ ولی به من گفته‌اند که اجازه گرفتن جان دونفر را نداری! خدا گفته خودم جان آن دو نفر را می‌گیرم؛ یکی شما هستی و یکی دامادت امیرالمؤمنین ﷺ است. وقتی به زمین رفتی، سلام مرا به او برسان. این مقام داماد است. خانواده‌این چند نفر هستند؟ یک پدربرزگ است: پیغمبر ﷺ؛ مادربرزگ هم که در مکه از دنیا رفته و آنجا دفن است: خدیجه ﷺ؛ این خانه که خدا اسم آن را در سوره احزاب «اهل‌بیت» گذاشته است، **﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذَهِّبَ عَنْكُمُ الْجُنُونَ أَهْلَ الْبَيْتِ﴾**<sup>۱</sup> پدربرزگش پیغمبر ﷺ است، فرزند خانه، زهرا ﷺ و داماد خانه هم امیرالمؤمنین ﷺ است؛ فرزند علی ﷺ و زهرا ﷺ و نوه‌های پیغمبر ﷺ هم دو امام هستند که خیلی خوب زندگی کردند. این زن نه یکبار به این شوهر «تو» گفت، نه این شوهر به این زن یکبار «تو» گفت؛ نه یکبار این زن و شوهر به بچه‌ها تلنگر زندند و نه یکبار بچه‌ها سرپیچی کردند. یک خانه امن و آرام، نور و عبادت، خدمت، اخلاق، مهر و محبت بود.

